



The Abdorrahman Boroumand Foundation

---

# رساله‌ای در باب بردباری و مدارا

به مناسبت مرگ ژان گلَس  
تألیف ولتر



ترجمه: نیکی پارسا

3220 N St NW, Suite 357  
Washington, DC 20007

Promoting human rights and democracy in Iran  
در دفاع از حقوق بشر و دموکراسی در ایران

از هر آیه مورد بحث، غضبی مسلح به سفسطه و خنجر بیرون  
آمد که انسان ها را ظالم و عقشان را زایل ساخت.  
ولتر، "در باب بردباری و مدارا" فصل بیست و یکم

## پیشگفتار

روز ۱۰ مارس ۱۷۶۲ (۱۹ اسفند ماه ۱۱۴۰ هجری شمسی) در شهر تولوز، در جنوب غربی فرانسه، مردی، به نام ژان کلس به دست جلاد به چرخ مجازات سپرده شد که یک روز قبل (۹ مارس) به اتهام واهی قتل فرزندش توسط مقامات قضایی شهر (پارلمان تولوز) به مرگ محکوم شده بود. در آن دوران مذهب رسمی در فرانسه کاتولیسیسم بود و فرقه ای دیگر از پیروان دین مسیح، پروتستان ها، اگرچه حق سکونت و زندگی در فرانسه را داشتند، اما از حق اظهار علنی دین، بیان اعتقادات دینی، انجام مناسک و آداب مذهبی در ملاء عام محروم بودند، و به دلیل اعتقادات دینی شان قربانی تبعیض قوانین کشور بودند.<sup>۱</sup>

همه اعضای خانواده ژان کلس<sup>۲</sup>، به استثنای یکی از پسرانش، لویی، که پیش‌تر به کاتولیسیسم گرویده بود، پروتستان بودند. مارک آنتوان پسر ارشد ژان کلس که جسدش در سیزدهم ماه اکتبر سال ۱۷۶۱ با طناب داری به گردن یافته شد پروتستان بود. او تحصیلات خود را در رشته

<sup>۱</sup> باید یاد آور شد که فرانسه در طول نیمه دوم قرن هفده میلادی شاهد جنگ داخلی مذهبی خونباری بین کاتولیک ها و پروتستان های این کشور بود. جنگ های مذهبی با به تخت پادشاهی نشستن هانری چهارم، هانری بوربن (۱۶۱۰-۱۵۵۳)، پایان یافت. هانری چهارم خود پیش از اینکه پادشاه فرانسه شود پروتستان مذهب بود. هنگامیکه تاج و تخت فرانسه بنا بر قوانین مورثی سلطنت به او رسید، او مذهبش را تغییر داد و کاتولیک شد (دوران سلطنت: ۱۶۱۰-۱۵۸۹). اما برای ایجاد صلح در کشورش پس از چند سال مذاکره با کاتولیک ها و پروتستان های مملکت، هانری چهارم "فرمان نانت (شهری در منطقه بروتاین فرانسه)" که از آن به عنوان فرمان بردباری و مدارا نیز یاد می شود، را در سال ۱۵۹۸ صادر کرد که اولین قانونی است که در اروپا اصل آزادی وجدان و دین را مطرح می کند، و به پروتستان ها اجازه می دهد که به دین خود باشند و امنیت آنها را در کشور تأمین می کند. پروتستان ها بر اساس این فرمان از حقوق شهروندی برابر با کاتولیک ها برخوردارند و می توانند به مقامات دولتی نقل شوند. به آنها حق ایجاد مدارس ویژه برای فرزندان شان نیز داده شد. اگر چه برای آن زمان این فرمانی تاریخی بود، اما آزادی مذهبی که پروتستان ها داده شد محدود تر از آزادی کاتولیک ها بود. و کاتولیسیسم کماکان دین رسمی فرانسه بود. در دو شهر فرانسه پروتستان ها حق عبادت نداشتند: یکی پایتخت، پاریس، بود و دیگری شهر تولوز، همان شهری که سالها بعد در آن کلس را اعدام کردند. از سالهای ۱۶۶۰ به بعد، لویی چهاردهم (۱۷۱۵-۱۶۳۸) سیاست تحت فشار گذاشتن پروتستان ها و اجبار آنها به تغییر مذهب را در پیش گرفت. در سال ۱۶۸۵ لویی چهاردهم فرمانی صادر کرد که فرمان نانت را باطل نمود، مذهب پروتستان در سرتاسر فرانسه به استثنای ولایت آژاس (شمال شرقی کشور که از فتوحات لویی چهاردهم بود) ممنوع اعلام شد. پروتستان ها از حقوق مدنی خود نیز محروم شده، و حق نائل شدن به مقامات دولتی یا انتخاب بعضی از مشاغل چون وکالت را نداشتند. لویی پانزدهم، جانشین لویی چهاردهم، قوانین پروتستان ستمگر را تشدید کرد اگر یک کشیش پروتستان در حین انجام وظایف دینی اش دیده می شد حکمش اعدام بود، و اگر پروتستانی در حین عبادت یافت می شد حکمش بیگاری مادام العمر برای دولت بود (پاروزدن در کشتی های دولتی).

<sup>۲</sup> ژان کلس، تاجر پارچه ساکن شهر تولوز، هنگام مرگ پسر ارشدش مارک آنتوان (Marc Antoine) (۲۸ ساله) خود ۶۳ ساله بود. فرزندان دیگر او سه پسر به نام های: پیر (Pierre)، لویی ۲۵ ساله، که پنج سال قبل کاتولیک شده بود، و دونا (Donat) و دو دختر جوان تر از چهار پسرش.

حقوق به پایان برده بود، اما چون طبق قوانین تبعیض آمیز فرانسه، اخذ پروانه وکالت مشروط به کاتولیک بودن بود، مارک آنتوان از حق اشتغال به حرفه مورد نظر خود محروم بود و در پارچه فروشی پدر کار می‌کرد.

با کشف جسد مارک آنتوان، در میان مردم پروتستان ستیز تولوز شایع شد که او توسط پدر، برادر و دوستش به قتل رسیده است، حال آنکه او، که از افسردگی رنج می‌برد، خود به زندگی‌اش پایان داده بود. بنا بر این شایعه‌ها، انگیزه قتل تصمیم مارک آنتوان به تغییر مذهب و گرویدن به کاتولیسیسم بوده است. زیرا پنج سال قبل از خودکشی مارک آنتوان، برادر او، لویی، به کاتولیسیسم گرویده بود. اما واقعیت این بود که مارک آنتوان هرگز به تغییر مذهب اشتیاقی نشان نداده بود، ولی در مورد خودکشی تحقیق کرده بود و کتاب‌هایی در این باره خوانده بود. علاوه بر این، تغییر مذهب لویی از طرف خانواده پذیرفته شده بود و پدرش حتی برای او مقرری نیز تعیین کرده بود.

تعذیب و اعدام کلس پایان کار نبود، و خانواده او دچار مصیبت‌های دیگری نیز شد. دو دختر او به قهر از مادرشان جدا شده و هرکدام به یک دیر کاتولیک فرستاده می‌شوند تا تحت فشار به آیین کاتولیک‌ها بگروند. حکم تبعید یکی از پسران کلس، به نام پیر، از شهر تولوز توسط پارلمان این شهر صادر می‌شود. اما هنگام خروج از شهر در راه توسط یک راهب دومینیکن به زور به دیر دومینیکن‌ها برده شده و در آنجا محبوس می‌شود تا برای تغییر مذهب تحت فشار قرار گیرد. همه اموال ژان کلس نیز مصادره می‌شود و بیوه بی بضاعت‌اش به عزای همسر و فرزندش می‌نشیند.

جوان‌ترین پسر ژان کلس، دونا (Donat) که هنگام خودکشی برادر و بازداشت خانواده‌اش در شهر نیم (Nîme) به کارآموزی مشغول بود، به شهر پروتستان نشین ژنو (سوئیس) می‌گریزد و در شهر شاتلن (Châtelaine) در حومه شهر ژنو پناهنده می‌شود.

کلس زمانی در تولوز اعدام می‌شود که چهار سال از اقامت ولتر<sup>3</sup>، فیلسوف و ادیب فرانسوی (۱۶۹۴-۱۷۷۸)، در ملک خود، فرنی (Ferney)، در نزدیکی مرز ژنو می‌گذرد. ولتر یکی از شخصیت‌های فکری و ادبی درخشان فرانسه و اروپا به شمار می‌رود. آثار ادبی-فلسفی او شهرت جهانی یافته‌اند و دوازده سال از گزینش پر افتخار وی به عضویت آکادمی فرانسه می‌

<sup>3</sup> فرانسوا ماری آروه (François-Marie Arouet)، معروف به ولتر (Voltaire)، نویسنده، ادیب، مورخ و فیلسوف فرانسوی است که در قرن هجدهم میلادی میزیسته و از متفکرین منتقد دوران روشنگری در اروپاست.

گذرد (۱۷۴۶). ولتر گرچه همنشین و دوست پادشاهان دوران خود است، با فردریک دوم پادشاه پروس دوستی دیرینه دارد، با کاترین کبیر، امپراتریس روسیه، نامه نگاری می کند، و مورخ رسمی لویی پانزدهم، پادشاه فرانسه، بوده، اما، به دلیل صراحت لهجه و افکار آزادیخواهانه اش و به ویژه به دلیل انتقاد تند و تیزش از نابدباری و تعصب کلیسا، طعم ممیزی آثارش و همچنین بازداشت خودسرانه و زندان را چشیده است. و یکی از دلایل اینکه دوری از دربارهای اروپا را برگزیده و در نزدیکی شهر ژنو سکنی گزیده است، همانا واهمه از خودسری های کلیسا یا حکومت مستبد پادشاه است. سهولت گریز از فرنی و پناه بردن به شهر ژنو به او آرامش خاطر می دهد.<sup>4</sup>

ولتر نزدیک به پنجاه سال قبل از قضیه کلس، در سال ۱۷۱۳، در نوزده سالگی، یک سال در شهر لاهه به عنوان منشی در سفارت فرانسه در هلند مشغول به کار شده بود و آنجا مدارا و بردباری حاکم بر این کشور را از نزدیک تجربه کرده بود. در آن سرزمین آزادی وجدان و دین محترم شمرده می شد و مورد حمایت حکومت بود. پس از بازگشت به پاریس، چون به عنوان یک جوان و نویسنده پر استعداد مورد توجه شخصیت های ادبی و علمی شهر قرار داشت، انتشار یک متن انتقادی در باره لویی چهاردهم را که تازه چشم از جهان فرو بسته بود، به دلیل یک جمله در این متن، که به اشتباه به او منسوب کرده بودند، و بدون هیچ دلیل و سند دیگری او را به مدت یازده ماه به زندان باستیل انداختند. در آن جمله گفته می شد: "هنوز بیست ساله نشده بودم که این همه ظلم و بدی دیدم". و بدین ترتیب ولتر در بیست سالگی شاهد و قربانی استبداد، نقض آزادی بیان و بی عدالتی نظام قضایی خودسرانه شد.

ولتر خود اعتقادی به دین نداشت و سخت با تعصب دینی و نابدباری مخالف بود، ولی با وجود این، برای جهان خالق قائل بود و دین را برای جامعه لازم می دانست. هنگامی که در سال ۱۷۳۰ یکی از هنرپیشگان تئاتر، مادموازل لکورر (Mademoiselle Lecouvreur) فوت کرد چون هنرمندان تئاتر در سنت کاتولیسیم فرانسه کافر محسوب می شدند، کلیسا مانع از دفن

<sup>4</sup> گذشته از مکاتبات ولتر منبع دیگری که برای تدوین پیشگفتار مورد استفاده قرار گرفته اند:

Voltaire, *Traité sur la Tolérance, à l'occasion de la mort de Jean Calas (1763)*, Paris, Gallimard, 1975.

Jean-Luis Tritten, *Voltaire (1694-1778)*, Paris, PUF, 2009.

Voltaire, *Memoires Pour Servir A La Vie de M. De Voltaire, suivis de Lettres A Frederic II*, Paris Mercure de France, 1988.

Pierre Milza, *Voltaire*, Paris, Perrin, 2007.

Max Gallo, *Moi, J'écris Pour Agir, Vie de Voltaire*, Paris, Fayard, 2008 .

او در قبرستان شد. در واکنش به این تعصب بی‌جا، ولتر غزلی در مدح این هنرپیشه سرود و به دفن مخیفانه‌ی وی در خرابه‌ای در یکی از گذرگاه‌های پاریس کمک کرد.

طنز پر طعنه و انتقادهای ولتر تنها شامل حال کلیسای کاتولیک فرانسه نیست. او پروتستان‌های پیرو کالون در ژنو را نیز به سخره می‌گیرد. ژنو شهری است که نظام سیاسی آن جمهوری است و مردم خود حکومت می‌کنند. در این شهر تعصب و نابردباری تنها خصیصه‌ی دستگاه استبدادی پادشاهی یا کلیسای کاتولیک نیست. خرافات و تعصبات مذهبی مردم است که به مدّت دو قرن تئاتر را به بهانه‌ی غیر اخلاقی بودن منع کرده است. ولتر نه تنها نمایشنامه‌نویس است بلکه خود در تئاتر نقش ایفا می‌کند، و پشتیبان و مشوق تئاتر است؛ او به رغم روابط حسنه با شهر ژنو، چندین تئاتر در مرز ژنو با فرانسه تأسیس می‌کند که با استقبال جوانان سوئیسی روبرو می‌شود که به دیدن نمایش‌ها هجوم می‌آورند.

بدین سان به نظر ولتر جهل و تعصب منحصر به کاتولیک‌ها نیست و پروتستان‌ها نیز در این زمینه دست‌کمی از کاتولیک‌ها ندارند. به همین دلیل هنگامی که برای اولین بار چند روز پس از اعدام کلس توسط مسافری که از دیژون به دیدنش آمده بود از قضیه‌ی خبردار می‌شود، از اینکه یک پروتستان متعصب ممکن است فرزندش را به قتل رسانده باشد تعجبی نمی‌کند. او در نامه (۲۲ مارس ۱۷۶۲) به یکی از دوستانش، آنتوان لبو (Antoine Le Bault)، رئیس پارلمان دیژون، می‌نویسد: "ما [کاتولیک‌ها]، پسیزی نمی‌ارزیم اما اوگنوها [پروتستان‌های فرانسوی] از ما نیز بدتراند."

در شهر پروتستان نشین ژنو اما روایتی دیگر از قضیه‌ی کلس رواج دارد که توجه ولتر را جلب می‌کند. هم‌زمان، یکی از آشنایانش، تاجری پروتستان، دومینیک اودیبر (Dominique Audibert)، که به تولوز مسافرت کرده بود و با خانواده‌ی کلس آشنایی نزدیک داشت، اطلاعاتی در مورد ماجرای کلس به او می‌دهد که ظنّ خطای قضایی را در ذهن ولتر تقویت می‌کند. خطایی که مسبب اش تعصب دینی و عدم بردباری است، و نتیجه اش قتل یک بیگناه و ذلت و خواری بازماندگان او. از آن زمان به بعد، ولتر تمام نیروی خود را صرف تحقیق در ماجرای کلس می‌کند، با این هدف که چنانچه تعصب و پروتستان ستیزی مسبب حکم غیر عادلانه و قتل یک شهروند شده باشد این خطا را جبران کند و به کلس و خانواده‌اش اعاده‌ی حیثیت شود.

درگیر شدن ولتر در پرونده‌ی کلس نه تنها از این نظر اهمیت دارد که باعث تألیف یکی از آثار مهم او "رساله‌ای در باب بردباری و مدارا"، شده است، بلکه معرف اوست به عنوان نخستین

متفکر متعهد و فعال مدرن حقوق بشر در جهان. از همین رو نه تنها شناخت و تأمل در باره "رساله‌ای در باب بردباری و مدارا" برای آزدیخواهان و هواردان دموکراسی در ایران لازم است، بلکه آشنایی با کارزار (کمپین) تبلیغاتی ولتر در مورد کلس و آموزه های ارزشمند آن، به رغم گذشت ۲۴۶ سال از آن واقعه، برای فعالان حقوق بشر و به ویژه فعالان ایرانی حقوق بشر مفید و لازم است. چرا که آنان با مشکلاتی مواجه هستند که بی شباهت به مشکلات ولتر نیست و اقدامات او در این زمینه می تواند الهامبخش مدافعان ایرانی حقوق بشر باشد.

هنگامی که ولتر به حقانیت حکم اعدام کلس مشکوک شد (اواخر ماه مارس ۱۷۶۲)، تصمیم



کاردینال دو برنیس

گرفت که در مرحله اول در مورد کلس و مرگ فرزندش اطلاعات دقیق به دست آورد. پس با آشنایان خود در تولوز و در ولایت لانگودک (Languedoc) که تولوز یکی از شهرهای آن است، به مکاتبه پرداخته و در مورد قضیه کلس پرس و جو کرد: "می خواهم بدانم این تعصب فاجعه‌بار، از سوی کدام یک از

طرفین است... از پدر که او را به حلق آویز کردن پسرش

و داشته است یا از آن هشت مشاور پادشاه [هشت قاضی پارلمان تولوز] که به چرخه بستن بی گناهی حکم داده است". ولتر که از مشاهیر زمانه است، قلم به دست می‌گیرد و از مقامات دولتی و روحانی در این مورد سؤال می‌کند. او از جمله از کاردینال دو برنیس (Cardinal de Bernis) سفیر فرانسه در دستگاه پاپ در مورد پرونده کلس و واقعیت امر جویا می‌شود (نامه ۲۵ مارس ۱۷۶۲). در همین زمان در نامه دیگری به یکی از دوستانش در پاریس می‌نویسد: "اتفاقی در پارلمان تولوز رخ داده که حکایتش مو بر تن آدمی راست می‌کند... این واقعه توجه مرا به عنوان یک انسان و تا حدودی به عنوان یک فیلسوف به خود جلب کرده است. استاندار لانگودک در پاریس است. او از این قضیه با خبر است، از شما استدعا دارم که با او در این باره صحبت کنید، و به من بگویید که در این باره چگونه بیندیشم."<sup>5</sup>

او در مورد شهرت، رفتار و کردار خانواده کلس به تحقیق پرداخت. از هرچه آشنا در مناطق جنوبی فرانسه داشت پرس و جو کرد و دونا کلس را به فرنی خواند و با او ملاقات کرد. و سپس با دو تاجر ژنوی خوشنام، که با کلس تجارت می‌کردند و در خانه او در تولوز منزل کرده

<sup>5</sup> برای خواندن مکاتبات ولتر در مورد قضیه کلس نگاه کنید به :

[www.monsieurvoltaire.com/pages/En\\_direct\\_par\\_VOLTAIRE\\_Partie\\_1-1586078.html](http://www.monsieurvoltaire.com/pages/En_direct_par_VOLTAIRE_Partie_1-1586078.html),

بودند، گفتگو کرد و در مورد علایق و تعصبات دینی خانواده کلس پرسید. سرانجام در نامه ۴ آوریل ۱۷۶۲، کمتر از چهار هفته پس از اعدام ژان کلس، خطاب به آقای دامیلویل ( M. Damilville)، یکی از دوستان خوبش در پاریس، ولتر به یقین از بیگناهی کلس سخن گفت و از ننگی که با کشتن او بر دامن بشریت نشسته است. "واضح است که آن‌ها بیگناه‌ترین را به چرخه مجازات سپرده‌اند، اکثریت قریب به اتفاق مردمان لانگدوک، بیزار از آنچه گذشته است شکوه می‌کنند. ملل بیگانه که از ما منتفردند و درجنگ شکستمان داده‌اند، [از این حکم] ابراز انزجار می‌کنند. از قتل عام سنت بارتلمی تا کنون چنین لکه ننگی بر دامن بشریت ننشسته بود. فریاد کنید و [و همگان را بگویید تا] لب به فریاد بکشایند."

بدین‌سان با این دعوت عام برای دادخواهی می‌توان گفت که کمپین ولتر برای اعاده حیثیت به کلس و نجات بازماندگانش از اوایل ماه آوریل ۱۷۶۲ شروع به کار می‌کند. از همان آغاز کار، ولتر به اهمیت نقش افکار عمومی جهانی و تبلیغات برای فشار بر نهادها و مقامات ذیربط و شفاف سازی روند قضایی که منجر به صدور حکم اعدام کلس شد، واقف است، و از آن استفاده می‌کند. اولین اقدام ولتر تماس با بیوه کلس از یک سو و تشکیل یک کمیته حمایت از خانواده کلس در ژنو از سوی دیگر است. اعضای این کمیته عبارت اند از یک بانکدار سوئیسی به نام هانری کاتالا (Henry Cathala)، و دوست دیگر ولتر، ژان-روبرت ترونشن (Jean Robert Tronchin)، حقوقدان ژنوی که عضو شورای حکومتی ژنو نیز هست و به امور مالی ولتر در ژنو رسیدگی می‌کند، نیکولا دو وگبر (Nicolas de Vegobre) وکیل دعاوی، فیلیپ دُبرو (Philippe Debrus) بازرگان و یک کشیش پروتستان، به نام پل مولتو (Paul Moulto) از دوستان فیلسوف ژنوی، و مؤلف "قرارداد اجتماعی"، ژان ژاک روسو.

ولتر از همان آغاز فعالیت هایش در دفاع از خانواده کلس، اهداف خود را به روشنی بیان می‌کند:

۱- اخذ حکمی از شورای پادشاه در مقام یک مرجع قضایی عالی‌تر که از پارلمان تولوز پرونده تحقیقات و حکم محرمانه اش در مورد کلس را بخواهد. باید یادآوری کرد که بر اساس ماده ۱۶۲ فرمان پادشاه فرانسه، فرانسوای اوّل، مورخ ششم ماه سپتامبر سال ۱۵۳۹ میلادی، که آیین دادرسی کیفری را تنظیم کرده بود، حضور وکیل در روند تحقیقات ممنوع شده بود و تحقیقات محرمانه انجام می‌شد. این فرمان در واقع یک روند غیر شفاف را در نظام کیفری فرانسه معمول کرده بود، زیرا پیش از آن در عرف قضایی کشور، متهم و وکیلش به پرونده تحقیقات

دسترسی داشتند و حق داشتند در مقابل یک قاضی، غیر از قاضی تحقیقات یا بازپرس، وارد بودن اتهامات را رد کنند. خانواده کلس حتی حکم را به چشم ندیده بود، چه رسد به استدلال آن.

۲- خانواده کلس با کمک وکیل و مشاوران حقوقی، دادخواستی به شورای پادشاه<sup>6</sup> تقدیم کند و خواستار شکستن این حکم غیر قانونی شود.

۳- یک دادگاه عالی‌تر برای قضاوت در مورد اتهام وارده به کلس و خانواده‌اش تشکیل شود.

۴- در این دادگاه بی‌گناهی آن‌ها ثابت شده و حکم برائت همگی از جمله مرحوم کلس صادر شود و به او رسماً اعاده حیثیت شود و به خانواده‌اش غرامت پرداخته شود.

باید در نظر داشت که ولتر نهاد پر قدرتی چون پارلمان تولوز را به چالش کشیده بود، آن هم برای دفاع از یک پروتستان بی‌نام و نشان. در این رویارویی او نه تنها با مقاومت شدید این پارلمان روبرو بود که از حیثیت و نامش دفاع می‌کرد، بلکه می‌بایست با پیشداوری‌های افکار عمومی علیه پروتستان‌ها از یک سو و از سوی دیگر با عدم تمایل حکومت، به بی‌آبرو کردن یک پارلمان و چندین قاضی در دفاع از یک شهروند درجه دو، دست و پنجه نرم کند. حکومت به طور کلی از بر ملا شدن کاستی‌ها و نادرستی‌های سازوکارهای قضایی اکراه داشت.

در این مقطع، ولتر فعال حقوق بشر رهنمودهای خود را از ولتر فیلسوف و مورخ می‌گیرد. او خود در باب تاریخ جنگ‌های مذهبی که در قرون شانزده و هفده میلادی اروپا را به خون کشیده است قلم زده و با آموزه‌های اندیشمندان غرب در مورد آزادی وجدان و اندیشه به خوبی آشناست و در دفاع از آن مقاله‌های متعددی نوشته و خود مدام به ترغیب بزرگان و حکام زمان به اشاعه آزادی اندیشه و تقویت بردباری و مبارزه با تعصب و خرافات پرداخته است. از نظر ولتر منشاء فساد در قضیه کلس تعصب دینی است که به طعنه آن را "رسوایی/ننگ" (infame) می‌نامد و به مخاطبانش می‌گوید: باید این ننگ را نابود کرد. در نتیجه همراه با اقداماتش در رابطه با خانواده کلس به جنگ تعصب دینی نیز می‌رود با این هدف که افکار عمومی کشورش و اروپا را بر علیه تعصب دینی بشوراند تا کشورش را به اصلاح نظام قضایی وادارد.

<sup>6</sup> Conseil شورا در اینجا اشاره به شورایی است، مرکب شخصیت‌های مملکتی و کارشناسان حقوقی، که اعضای آن توسط پادشاه انتخاب می‌شدند. در نظام سابق فرانسه اعضای شورا وظیفه داشتند در سیاست‌گذاری و رتق و فتق امور کشوری مشاور پادشاه باشند. یک بخش از وظایف شورا رسیدگی نهایی به مسائل قضایی و بررسی شکایات حقوقی بود، نقشی که امروزه در فرانسه به عهده دیوانعالی کشور است. در مواقعی نیز حقوقدانان شورا به نام پادشاه در امور قضایی قضاوت می‌کردند و شورا صلاحیت رسیدگی به آراء پارلمان را در مرحله نهایی داشت. آراء شورا در واقع رأی پادشاه محسوب می‌شد. به رغم قدرت مطلقه شان پادشاهان فرانسه رأی شورا را می‌پذیرفتند، و به ندرت برخلاف رأی شورا رأی می‌دادند. - در اینجا ولتر به سرپیچی شهروندان تولوز از احکام پادشاه که بزرگداشت روز کشتار را منع کرده بود اشاره دارد. - یادداشت مترجم.



از همان آوریل ۱۷۶۲ ولتر شروع به مکاتبه با دوستان خود و منتقدین اروپا و فرانسه می کند و در نامه های بی شمارش یک یک آن ها را از پرونده کلس مطلع ساخته و آن ها را به دادخواهی برای این خانواده مظلوم تشویق می کند. کافی است نگاهی شتابزده به این مراسلات ببندازیم تا ببینیم ولتر با چه تیزهوشی کارزار خود را به پیش می برد. با دوستان نزدیکش که در میان آن ها اشراف منتقد بسیارند صریحاً از اهدافش سخن گفته و آن ها را به یاری می طلبد. او از امکانات مالی خود استفاده کرده و با اصرار بیوه کلس را به رفتن و سکنی گزیدن در پاریس تشویق می کند؛ از دوستان نزدیکش در پاریس می خواهد که خانم کلس را در منزلی پناه دهند. از دوستان دیگر خود می خواهد که با بهترین وکلای پاریس تماس گرفته و از آن ها بخواهد که دادخواستی به نام خانم کلس و و فرزندانش خطاب به شواری پادشاه بنویسند. ولتر همزمان دوست جوان مارک آنتوان، گویر لویس (Gaubert Lavaysse) را، که خود فرزند یکی از وکلای کاتولیک تولوزی است، به اصرار به آمدن به پاریس تشویق کرده و برایش مکانی در نظر گرفته و مخارج زندگی او را در پاریس تأمین می کند. گویر در شب حادثه برای شام میهمان خانواده کلس بوده و هم او بوده که همراه با پیر، برادر مارک آنتوان، جسد او را پیدا می کند. او نیز همراه با اعضای خانواده کلس متهم به قتل دوستش می شود و سپس حکم برائت می گیرد. ولتر از دوستان منتقد خود می خواهد که با بیوه کلس و لویس ملاقات کنند و قضیه مرگ مارک آنتوان و بازداشت و محاکمه و بالاخر اعدام ژان کلس را از زبان این دو شاهد بشنوند.

او همزمان به شهریاران و شاهزادگان و وزیران و سفیران و روشنفکران اروپا و فرانسه نامه می نویسد و با هر کدام به زبان و عرف خود سخن می گوید: آیا از قضیه کلس خبر دارید؟ نظرتان در این باره چیست؟ فکر نمی کنید باید برای این خانواده بی گناه دادخواهی کرد؟ در میان مخاطبان ولتر در این نامه نگاری ها، نام پادشاه سوئد، فردریک دوم پادشاه پروس، شهریاران ایالت های آلمان، پادشاه سابق لهستان که پدر زن لویی پانزدهم پادشاه فرانسه نیز هست دیده می شود. ولتر نخبگان اروپا و فرانسه را از ماجرا آگاه می کند، و حتی مادام دو پومپادور، معشوقه پر قدرت لویی پانزدهم که از حامیان ولتر بود به او قول می دهد تا "قلب مهربان پادشاه" را از این مورد آگاه ساخته و نظرش را جویا شود (۶ مه ۱۷۶۲).

ولتر اما می داند که موجی از افکار عمومی لازم است تا صاحبان قدرت و اشراف روشن بین و اندیشمندان دوران را به پیگیری این پرونده ترغیب کند. به همین دلیل قلم پرتوان خود را در اختیار خانواده کلس می گذارد و در ماه ژوئن ۱۷۶۲ جزوه ای را تحت عنوان، "اسناد اصلی مربوط به مرگ آقایان کلس ها و حکمی که در تولوز صادر شد (Pièces originales concernant la mort des

جزوه بیست و دو صفحه‌ای که در اواخر ماه ژوئن ۱۷۶۲ پخش شد<sup>۷</sup>، حاوی دو نامه است. نامه اول به تاریخ ۱۵ ژوئن ۱۷۶۲ به امضای بیوه کلس است که در آن به مخاطب خود اعلام می‌کند که تصمیم گرفته است تمام نیروی خود را برای اثبات بی‌گناهی همسر مرحوم و اعاده حیثیت به خانواده اش به کار گیرد، و سپس به روایت وقایع رفت‌انگیزی که منجر به مرگ پسرش و سپس بازداشت و اعدام همسر و تبعید پسر دیگر و حبس دو دخترش در دیر کاتولیک‌ها شد می‌پردازد. در پایان به خون خود سوگند می‌خورد که آنچه در نامه نوشته حقیقت است. نامه دوم به امضای دونا کلس جوان‌ترین فرزند کلس‌ها که در سوئیس زندگی می‌کند، به تاریخ ۲۲ ژوئن ۱۷۶۲، در واکنش به نامه مادرش نوشته شده است: "مادر نگون بخت و محترم و عزیزم، نامه ۱۵ ژوئن شما را در دست دوستی دیدم که می‌خواند و می‌گریست. نامه با اشک‌های من تر شد و من به زانو درآمدم." و دونا در ادامه از انتقاداتی که در افکار عمومی جهان به حکم پارلمان تولوز وارد شده سخن می‌گوید و به مهربانی و دل‌رحمی پدر پیری شهادت می‌دهد که حتی اگر می‌خواست نیروی جسمی ارتکاب چنین قتلی را نداشت. دونا در این نامه به مادرش اطمینان می‌دهد که امروز که به دادخواهی به پایتخت پادشاه آمده است، اگر تظلمش به گوش پادشاه برسد، دادش را خواهد ستاند. در این نامه دو محور اصلی استدلال ولتر در رابطه با ماجرای کلس، نقص روند دادرسی از یک سو و تعصب و نابردباری از سوی دیگر است که با نثری شیوا و مؤثر و قابل درک برای همگان به خواننده منتقل می‌گردد. اگر فاز اول کارزار ولتر برای کلس را به قولی لابی‌کردن نزد صاحبان قدرت و متنفذین بینگاریم که از آوریل ۱۷۶۲ آغاز شد، فاز دوم یعنی پوشش مطبوعاتی دادن به قضیه و تهییج افکار عمومی با انتشار دو نامه مادر و فرزند به قلم ولتر در اوایل ماه ژوئیه با چاپ اول "اسناد اصلی مربوط به مرگ کلس..." (از این پس "اسناد...") شروع می‌شود.

استقبال از این جزوه، و فرار پیر کلس در ماه ژوئیه، از دیری که در آن محبوس بود، و مستقر شدن او در شاتلن نزد برادر کوچک خود دونا، و ملاقاتش با ولتر، باعث می‌شود که ولتر "اسناد..." را دوباره چاپ و منتشر کند. این بار این جزوه با شهادت پیر کلس، نامه دونا کلس به

PIECES ORIGINALES

CONCERNANT

LA MORT DES S<sup>rs</sup>. CALAS.

ET LE JUGEMENT RENDU A TOULOUSE.

Extrait d'une Lettre de la Dame veuve CALAS,  
du 15 Juin 1762.

NON, Monsieur, il n'y a rien que je ne fasse pour prouver notre innocence, préférant de mourir justifiée à vivre & à être crue coupable. On continue d'opprimer l'innocence, & d'exercer sur nous & notre déplorable famille une cruelle persécution. On vient encore de me faire enlever, comme vous le savez, mes chères filles, seuls restes de ma consolation, pour les conduire dans deux différents Couvens de Toulouse; on les mène dans le lieu qui a servi de théâtre à tous nos affreux malheurs: on les a même séparées. Mais si le Roi daigne ordonner qu'on ait soin d'elles, je n'ai qu'à le bénir. Voici exactement le détail de notre

Exemple de libelle répandu par Voltaire anonymement

<sup>۷</sup> نگاه کنید به ولتر "آثار" با مقدمه و یادداشت‌های م. بوش (Beuchot)، جلد ۴۰، ص. ۳۲، پاریس، انتشارات گارنیه، ۱۸۷۹. اولین باری که ولتر به اسناد اصلی اشاره می‌کند در نامه‌ای به دوستش دارژانتل در پنجم ماه ژوئیه ۱۷۶۲ است.

صدر اعظم فرانسه، و بالاخره دادخواست دونا کلس از شورای پادشاه تکمیل شده است. نامه دونا به صدر اعظم البته به قلم ولتر است و دادخواستی که ضمیمه نامه است به توسط وکیلی به نام ماریت (Mariette) که در شورای پادشاه اقامه دعوا می کند، با راهنمایی های ولتر تنظیم شده است.

در نامه به صدر اعظم فرانسه، دونا کلس می نویسد که از دستگاه عدالت پادشاه استدعایی به غیر از روشن شدن حقیقت ندارد. "همه اروپا که از این فاجعه با خبر شده اند با من در این درخواست همصدا شده اند... من از عدالت شما و شورای پادشاه درخواست می کنم که روند دادرسی که باعث شد من پدر، مادر، برادر و وطنم را از دست بدهم، به استحضار (آگاهی) شما برسد. دادخواست دونا به زبان حقوقی تدوین شده و با یادآوری تضادهای موجود در حکم، ظلمی که بر خانواده رفته است، و توقیف و بازداشت دختران کلس در دیرهای کاتولیک در حالی که هیچ اتهامی بر آنها وارد نبوده، تعصب دینی و نه دادگستری را منشاء حکم پارلمان تولوز دانسته و از عدالت پادشاه می خواهد که در مورد این حکم تحقیق کند. این دادخواست روشن شدن حقیقت در مورد دادرسی در مرحله اول و پس از آن اجرای عدالت را از پادشاه طلب می کند (نامه به صدر اعظم و دادخواست به شورای پادشاه مورخ ۷ ژوئیه ۱۷۶۲ و شهادت پیر کلس مورخ ۲۳ ژوئیه ۱۷۶۲).

ولتر اما به انتشار "اسناد..." و پخش آن اکتفا نمی کند، او خود نیز "حکایت ژان کلس و الیزابت کنینگ" را که مقایسه ای است بین دو پرونده، یا دو خطای قضایی، یکی در فرانسه و دیگری در انگلستان، تألیف و منتشر می کند.

الیزابت کنینگ، به مدت یک ماه ناپدید می شود و سپس با حالی نزار و و ژنده پوش به خانه باز می گردد. نزدیکانش بر پایه پیشداوری که بر ضد یک خانواده کولی ساکن در همسایگی خود داشتند آن ها را به ربودن الیزابت و تحت فشار قرار دادن او برای روسپیگری متهم کردند. ولی تحقیقات بی طرفانه انجام نشد، و با شهادت های دروغ چند تن از اهالی خانه کولی ها به اعدام محکوم شدند. ولتر با روایت قضیه کنینگ استدلال می کند که چون مراحل تحقیق، دادرسی و محاکمه همه در انگلستان علنی بود، شهروندان و مقامات قضایی با کسب اطلاعات لازم و تحقیقات توانستند شهادت دروغ کنینگ را کشف کنند، و با عقل و منطق اتهامات واهی را رد کنند و چند بیگناه را که تنها چون کولی بودند مورد سؤزن قرار گرفته بودند از مرگ نجات دهند. علاوه بر این در انگلستان حکم اعدام باید توسط یک مرجع عالی تر تأیید شود، و این خود

به مدافعان حقیقت، وقت تحقیق و به چالش کشیدن حکم را می دهد. در حالیکه ژان کلس به دلیل غیر علنی بودن تحقیقات و محاکمه شتابزده و اجرای فوری حکم از چنین فرصتی محروم شده است.

کارزار تبلیغاتی ولتر با انتشار این متون موفق می شود که قضیه کلس را در اروپا به طور کلی و به ویژه در پاریس تبدیل به موضوع روز کند. در هر جمعی سخن از خطای قضایی، بی گناهی کلس ها و فجایعی است که تعصب دینی به بار می آورد. قضیه کلس شاهد یکی از اولین تجلیات افکار عمومی به عنوان یک نیروی کارساز مدرن در سیاست است. دوستان ولتر "اسناد..." و دیگر نوشته های مربوط به این قضیه را در میان منتقدین پخش می کنند، و دوک دو لا ولیر (Duc De La Vallière) یکی از دوستان ولتر که از نزدیکان پادشاه نیز هست، خود "اسناد..." را به دست دوک دو شوازل (Duc de Choiseul)، وزیر خارجه فرانسه و یکی از مهم ترین شخصیت های دولت، و همچنین موپو (Maupéou) وزیر دادگستری، و مادام دو پمپادور می رساند.

اولین پیروزی کمپین ولتر، نظر مثبت وزیر دادگستری به لزوم تحقیق در این مورد است. شوازل بر این است که باید پرونده از پارلمان تولوز به شورای پادشاه فرستاده شود. در نامه ای به تاریخ ۲۰ اوت، ولتر از پیشرفت و موفقیت "کمپین ضد تعصب بربرانه" سخن می گوید. در



مادام دو پومپادور، معشوقه پر قدرت لویی پانزدهم

همان زمان مادام دو پمپادور در یکی از نامه هایش می نویسد: "قضیه کلس بدبخت، لرزه بر اندام می اندازد. [...] غیر ممکن به نظر می رسد که او مرتکب جنایتی که بدان متهم شده است، شده باشد. معهذا او مرده است و خانواده اش بی آبرو شده اند، و قضاتی که محکومش کرده اند تمایلی به ابراز ندامت نشان نمی دهند. قلب مهربان پادشاه از این

حکایت به درد آمده است. ماجرای عجیبی است و فریاد

دادخواهی فرانسه بلند شده است. [...] این مردمان تولوز بیشتر از آنچه برای یک مسیحی خوب بودن لازم است دیندارند." بدین سان تأثیر نوشته های ولتر و پیگیری خستگی ناپذیر او در نامه یکی از منتقد ترین زنان فرانسه به وضوح دیده می شود.

افکار عمومی فرانسه رأی به لزوم تجدید نظر در محاکمه کلس می دهد. ولتر بهترین وکلای پاریس را برای دفاع از کلس ها دعوت می کند، و آن‌ها دادخواست و گزارش‌های خود را برای تقدیم به شورای پادشاه به رایگان تدوین کرده و به خرج خود منتشر می کنند و درآمد فروش این متون را وقف خانواده کلس برای تأمین مخارجشان در پاریس می کنند. به توصیه ولتر، گزارشی که الی دو بومون یکی از وکلای سرشناس خانواده کلس تهیه کرده است به امضای پانزده وکیل پرآوازه دیگر کانون وکلای پاریس می رسد. بدین‌سان نیروی کانون وکلای پاریس به نفع کلس ها وارد عمل می‌شود.

با تکیه بر گزارش وکیل خانواده کلس، دفتر وکلای شورای پادشاه شش نقص را، از جمله فرض برائت برای انجام تحقیقات، یا عدم تدوین صورت جلسه در محل کشف جسد، در رویه قضایی که به اعدام ژان کلس انجامیده مشخص می کنند.<sup>8</sup> در اوّل ماه مارس ۱۷۶۳ دادخواست خانواده کلس موجه اعلام می شود. و هفتم مارس شورای پادشاه پرونده کلس را مورد بررسی قرار می دهد و به اتفاق آراء به پارلمان تولوز دستور می دهد که تمام مدارک و اسناد مربوط به تحقیقات و دادرسی را در اختیار شورای پادشاه بگذارد و دادستان تولوز دلایل صدور چنین حکمی را به اطلاع شورا برساند. جلسه دادگاه سه ساعت به طول انجامید و هرچه شخصیت مهم در پاریس بود در گالری آینه های کاخ ورسای در انتظار حکم و به حمایت از قربانیان حضور یافتند. پس از صدور حکم خانم کلس و دو دخترش به حضور ملکه فرانسه می رسند که از آن‌ها دلجویی می کند.

اولین فعال مدرن حقوق بشر در جهان اما به این پیروزی اکتفا نکرد. باید یادآور شد که ولتر هنگامی که تصمیم به پیگیری قضیه کلس گرفت گفت که نه تنها به عنوان انسان که تا حدودی نیز به عنوان یک فیلسوف، ظلمی را که بر کلس ها رفته مورد توجه قرار می دهد. از نظر ولتر قضیه کلس معلول چند مفسده فرهنگی و سیاسی بود، که مهم ترین آن‌ها تعصب دینی و نابردباری، نظام قضایی استبدادی و عدم احترام به آزادی اندیشه و وجدان بود. از همین رو همزمان با حمایت از خانواده کلس، علل اصلی ظلم را مورد حمله قرار داد. در هر نامه و مقاله او در مورد قضیه کلس افشای ظلم و دفاع از مظلوم همراه با استدلال محکمی در رد نابردباری و تعصب دینی، به عنوان علت اصلی این ظلم، صورت می‌گرفت. مدافع خانواده کلس وقتی حمایت از مظلومین را به دست دستگاه پادشاهی، بزرگان فرانسه و وکلای زبردست سپرد می

<sup>8</sup> نگاه کنید به گزارش وکیل خانواده کلس، الی دو بومون:

Jean-Baptiste-Jacques Elie de Beaumont, *Mémoire à consulter, et consultation Pour la Dame Anne-Rose Gabriel veuve Calas et ses enfants*, Imprimerie de Le Breton, 1762, p. 12-15.

دانست که نجات خانواده کلس علاج معلول است و نه حذف علت. در نتیجه از اوایل پائیز ۱۷۶۲ ، ولتر، کار رساله معروفش "در باب بردباری و مدارا" را آغاز می کند. او می داند که کمپین فوق العاده اش در دفاع از خانواده کلس توجه افکار عمومی را به خود جلب کرده و موضوع بحث عام شده است، و با در نظر داشتن مراحل دادرسی که در پیش بود و مباحث حقوقی که لزوماً به دنبال داشت، بر آن می شود که از آمادگی اذهان عمومی استفاده کرده و بحثی جدی در مورد آزادی دین و وجدان و نهادینه کردن بردباری و مدارا در جامعه به راه اندازد و لزوم اصلاحات حقوقی و قانونی و اعاده حقوق شهروندی به اقلیت های دینی را به عموم و به ویژه به صاحبان قدرت یادآوری کند. ولتر از تأثیر و رأفت عمومی، که خود برانگیخته است، برای کشت بذر اصلاحات و مدارا در جامعه استفاده می کند.

"رساله ای در باب بردباری و مدارا، به مناسبت مرگ ژان کلس" نزدیک به یک سال بعد، در نوامبر ۱۷۶۳، منتشر می شود و در دسترس عموم قرار می گیرد. باید یادآوری کرد که ولتر از ترس سانسور رساله را امضاء نکرده، و خود به مزاح تألیف آن را به یک روحانی کاتولیک نسبت می دهد ولی بر همگان آشکار بود که قلم، قلم ولتر است. ولتر امیدوار است که رساله دچار ممیزی نشود، اما مقامات دولتی رسماً از قبول آن سر باز می زنند، اگرچه در خفا آن را می خوانند و می ستایند. کمیسیون ممیزی پاپ رساله را ممنوعه اعلام می کند. به رغم سانسور، "رساله..." با استقبال شدید عموم نه تنها در فرانسه بلکه در سرتاسر اروپا روبرو می شود و افکار عمومی غرب را برای آزادی ادیان و آزادی وجدان و مبارزه با تعصب دینی آماده می سازد.

در این میان کارزار حقوقی خانواده کلس ادامه دارد. پارلمان تولوز با کارشکنی تا یک سال تحویل پرونده دادرسی کلس ها را به شورای پادشاه به تعویق می اندازد تا بالاخره روز چهارم ژوئن ۱۷۶۴ نزدیک به دو سال و سه ماه پس از اعدام ژان کلس، مجمعی متشکل از هشتاد قاضی شورای پادشاه به اتفاق آراء حکم پارلمان تولوز را شکسته و حکم می کند که تحقیقات و دادرسی در مورد مرگ مارک آنتوان کلس از نو توسط شورای پادشاه، یعنی عالی ترین مرجع قضایی کشور انجام شود. روز ۲۵ فوریه ۱۷۶۵ قاضی تحقیقات تولوز که در انجام وظایفش، با پیشداوری هایی که علیه پروتستان ها داشت، باعث مرگ کلس شده بود از کار برکنار می شود. بازجویی و تحقیقات در پاریس هفت ماه به طول می انجامد و پرونده به دادگاه ارجاع می شود. نهم ماه مارس ۱۷۶۵ در سومین سالگرد صدور حکم اعدام کلس، قضات پاریس به اتفاق آراء

حکم برائت ژان کلس و اعضای خانواده‌اش را صادر کرده به همه آن‌ها رسماً اعاده حیثیت می‌کنند. افزون بر این، شورا حکم پرداخت غرامت مالی نیز صادر می‌کند.

از قضیه کلس بیش از ۲۴۶ سال می‌گذرد، اما به یمن کار فکری که بنیاد نبرد ولتر برای عدالت بود، هنوز به دست فراموشی سپرده نشده و رساله ولتر تا به امروز از جمله متونی است که به دانشجویان فلسفه و علوم سیاسی در دنیا آموخته می‌شود. و برگردان پانزده فصل مهم این رساله ۲۵ فصلی است که بنیاد عبدالرحمن برومند برای بزرگداشت دو روز جهانی بردباری (۱۶ نوامبر) و حقوق بشر (۱۰ دسامبر)، به فعالان ایرانی حقوق بشر و همه آزادیخواهان کشور تقدیم می‌کند. برگردان فارسی نثر ولتر کار ساده‌ای نیست. نثر قرن هجده فرانسه نثری است به نهایت آراسته و ظریف و ولتر شاعر و ادیب است. نیکی پارسا، مترجم این متن، نهایت کوشش خود را به کار برده تا نثری هماهنگ با روح نثر ولتر به کار برد. او ترجمه خود را با یادداشت‌های تحقیقی فراوانی تکمیل کرده، که خواننده ایرانی را در درک متن، که آکنده از اشارات و استنادهای تاریخی، ادبی و مذهبی است، یاری کند. دقت به این یادداشت‌ها برای درک مطلب لازم است. بنیاد عبدالرحمن برومند از زحمات پر قدر نیکی پارسا سپاسگزار است.

ولتر "رساله..." را با گزارشی از قضیه کلس آغاز می‌کند. یعنی از معلول شروع کرده و سپس از فصلی به فصل دیگر به علت‌ها می‌پردازد. با روایت سرگذشت کلس ولتر به نقش تعصب و پیشداوری علیه پروتستان‌ها در وقوع یک جنایت قضایی می‌پردازد. در فصل دوم به تحقیق در مورد پروتستان‌ها پرداخته و اینکه آن‌ها چرا و علیه چه مظالمی به سوی نهضت اصلاحات در دین متمایل شدند. در این فصل سوء استفاده‌های کلیسای کاتولیک و نادرستی‌های متداول در آن را نیز بررسی می‌کند. سپس فصل به فصل دلایلی را که در طول قرون و اعصار بر له و علیه بردباری و آزادی وجدان و مذهب ارائه شده است تحلیل می‌کند و به وقایع تاریخی خونباری اشاره می‌کند که نتیجه حاکمیت تعصب دینی بوده‌اند. او در این رساله سعی می‌کند که بردباری را همچون یک تمایل طبیعی انسان معرفی کند، که در نظام‌های مختلف، دوران مختلف، و بسیاری از ادیان وجود داشته است، و مبتنی بر حق طبیعی آزادی وجدان است. خواندن این رساله نه تنها ما را با روش و ذهنیت یکی از اندیشمندان بزرگ غرب در قرن هجدهم و استفاده او از توانایی‌های ذهنی‌اش در مبارزه برای حقوق بشر آشنا می‌کند، بلکه با تاریخ نه چندان دور تعصب و خشونت دینی در اروپا نیز آشنا کرده، تعصب و خشونت‌هایی که با آنچه ما امروز در ایران با آن روبرو هستیم بی‌تشابه نیست.

نزدیک به یک سال پیش فعالان ایرانی حقوق بشر، آشفته از افزایش روز افزون اعدام های علنی و پنهانی در ایران، یکدل و یک صدا کمپین علیه مجازات اعدام را به راه انداختند. به جاست که با آشنایی با ولتر و خواندن "رساله..." از خود بپرسیم که پس از گذشت یک سال، کمپین بر علیه مجازات اعدام قوه قضایه جمهوری اسلامی ایران را به چه چالشی روبرو ساخته است، و مهم تر از آن دستاورد فکری این کمپین در مورد مجازات اعدام چه بوده است؟ کدام یک از متونی که به فارسی در مورد مجازات اعدام در دسترس قرار دارند به بحث عمومی گذاشته شده اند، چه مجادله ای در باب مجازات مرگ در دین اسلام و فقه شیعه صورت گرفته است؟ و کدام مورد از صدها مورد شبیه ماجرای کلس که هر روز در ایران به وقوع می پیوندد در پیشگاه افکار عمومی با اصرار و پشتکار پیگیری شده است، و مردم کشور ما و مردمان دیگر کشورهای جهان را به چالش کشیده است؟ چه بسا ولتر با رندی افسانه ای اش به ما گوشزد کند که شریف ترین و والا ترین نیات بدون پشتوانه فکری قوی و استراتژی و تدبیر راه به جایی نمی برند.

لادن برومند

بنیاد عبدالرحمن برومند

واشنگتن ۳۱ دسامبر ۲۰۱۱



## فصل اول

### خلاصه‌ای از داستان مرگ ژان کلس<sup>9</sup>

قتل کلس که در تاریخ ۹ مارس ۱۷۶۲<sup>10</sup>، به ضرب شمشیر عدلیه در شهر تولوز، به وقوع پیوست، از جمله وقایع غریبی است که سزاوار توجه عصر ما و اعصار آینده است. به زودی این فوج مردگان را که در نبردهای بیشمار جان باخته‌اند، به بوتۀ فراموشی می‌سپاریم. لیکن نه بدین سبب که جان باختن در جنگ تقدیر اجتناب ناپذیر جنگ است، بلکه بدان جهت که آنان که



Jean Calas

در جنگ به هلاکت رسیده‌اند، می‌توانستند متقابلاً دشمنان خود را به قتل رسانند و در نبردی نابرابر و بی دفاع، کشته نشده‌اند.

آنجایی که میزان خطر و امتیاز برابر است، مرگ نه موجب شگفتی می‌شود و نه ترحم و شفقت چندانی برمی‌انگیزد. لیکن اگر پدر بی‌گناه يك خانواده به دست خطا، هیجان و یا تعصب سپرده شود، اگر متهم دارای مدافعی جز تقوای خود نباشد، اگر با گردن زدن او آنانی که برای حیات او داوری کردند را هیچ خطری جز ارتکاب خطا تهدید نکند و بدون آنکه عقوبت شوند با

صدور حکمی قتل‌ی را موجب گردند، فریاد اعتراض جمع برخواهدخواست. هر کس برای عاقبت خود به هراس خواهد افتاد و احدی در مقابل محکمه‌ای که به منظور حفظ حیات شهروندان برپاشده است، در امان نخواهد ماند. و چنین است که صداها در هم می‌آمیزند و ندای انتقام سر می‌دهند. این پرونده شگفت‌انگیز حاوی مقولاتی بود چون مذهب، خودکشی، خویش‌کشی<sup>11</sup> و این پرسش‌ها در میان بود که آیا والدینی فرزند خود را برای رضای خدا، دار زده‌اند؟ آیا برادری برادر خود را، دوستی دوست خود را خفه کرده است؟ و آیا قضات برای کشتن پدر بی‌گناهی بر چرخه اعدام<sup>12</sup> و یا عدم مجازات مادر، برادر، رفیقی مقصر، خود را نکوهش نکرده‌اند؟

<sup>9</sup> Jean Calas در متن حاضر اسامی خاص پررنگ شده‌اند. - یادداشت مترجم.

<sup>10</sup> ولتر اینجا تاریخ صدور حکم اعدام را به اشتباه تاریخ اجرای حکم گزارش کرده است. حکم اعدام روز دهم مارس اجرا شد. - یادداشت ناشر.  
<sup>11</sup> Parricide این کلمه در زبان فرانسه به معنی پدرکشی، مادرکشی، اجدادکشی و شاه‌کشی است. ولتر در این کتاب این کلمه را برای فرزندکشی یا برادرکشی آورده است بدین جهت برای ترجمه این کلمه از معادل خویش‌کشی استفاده شده است. - یادداشت مترجم.

<sup>12</sup> La roue مجازات چرخه نوعی زجرکش کردن بود که در سال ۱۵۳۴ در فرانسه به‌کار گرفته شد. این مجازات برای جرائم مهم از جمله راهزنی و پدرکشی اجرا می‌شد. بدین طریق که اعضای بدن محکوم را با میله آهنی خرد می‌کردند و سپس او را به چرخ می‌بستند تا به تدریج جان دهد. - یادداشت مترجم.

ژان کلس مردی بود شصت و هشت ساله که بیش از چهل سال از عمر خود را در شهر تولوز صرف تجارت کرده بود. در نظر نزدیکانش او پدری نیک بود. ژان کلس و همسر و فرزندانش پروتستان بودند، به استثنای یک پسر که رسماً از این مذهب برگشته بود و مقرری قلبی از پدر دریافت می‌کرد. ژان کلس چنان از تعصب پوچی، که همه پیوندهای جامعه را می‌گسلاند، به دور بود که تغییر مذهب فرزندش لویی کلس را نیز پذیرفته بود. علاوه بر این مستخدمی که سی سال در خانه اش خدمت کرده و همه فرزندان او را بزرگ کرده بود یک کاتولیک متعصب بود. یکی از پسران ژان کلس به نام **مارک آنتوان**<sup>13</sup> مردی ادیب بود و به داشتن روحیه‌ای مشوش، مایوس و خشن معروف. این مرد جوان نه می‌توانست به تجارت بپردازد که در خمیره اش نبود، و نه به پیشه و کالت، که به تأییدنامه تعلق به مذهب کاتولیک مشروط بود و وی قادر به کسب آن نبود. او مصمم شد به حیات خود خاتمه دهد، و با مطالعه مطالب موجود در باب خودکشی، حکم تأییدی نیز بر تصمیم خود یافت. یکی از دوستان وی نیز به چنین احوالاتی در او ظن برده بود. سرانجام روزی پس از آنکه تمامی دارایی خود را در قمار باخت، بر آن شد در همان روز به نقشه خود جامه عمل ببوشاند. از قضا دوست خانوادگی او که روز قبل از آن از شهر **برو**<sup>14</sup> به شهر **تولوز** سفر کرده بود شام را در خانه آن‌ها صرف می‌کند،<sup>15</sup> او جوانی بود نوزده ساله به نام **لوس**<sup>16</sup>، که فرزند وکیل مشهور شهر **تولوز** بود. **لوس** به ساده دلی و خوش خویی اشتهار داشت. هنگامی که والدین، **مارک آنتوان** پسر ارشد، پی‌یر فرزند دوم پس از صرف شام در اتاقی گرد آمدند، **مارک آنتوان** جمع را ترک گفته غایب می‌شود. پس از آن هنگامی که **لوس** با مشایعت پی‌یر کلس خانواده را ترک می‌گوید، آن دو در طبقه پایین خانه، کنار مغازه، **مارک آنتوان** را با پیراهن بر سردری آویزان می‌یابند، لباس‌های او تا شده بر روی پیشخوان نهاده شده بود؛ پیراهن او منظم بود و موهای او شانه زده. بر پیکر او نه زخمی رؤیت می‌شد و نه کوچکترین جراحی<sup>17</sup>.

در اینجا جزئیاتی را که وکلا حکایت کرده‌اند، فرومی‌گذاریم و به توصیف محنت و یأس والدین، فریادهایی که به گوش همسایه‌ها می‌رسید، نمی‌پردازیم. **لوس** و پی‌یر کلس، از خود بی‌خود، به جستجوی طبیب جراح، و مأمور عدلیه شتافتند.

<sup>13</sup> Marc- Antoine

<sup>14</sup> Bordeaux شهری در جنوب غربی فرانسه - یادداشت مترجم.

<sup>15</sup> ۱۲ اکتبر ۱۷۶۱ - یادداشت نویسنده.

<sup>16</sup> Lavaysse.

<sup>17</sup> پس از آنکه جنازه به شهرداری منتقل شد، تنها خراشی سطحی بر نوک بینی دیده می‌شد و لکه‌ای کوچک بر سینه که آن‌هم در اثر بی‌احتیاطی در حمل آن پدیدار شده بود. - یادداشت نویسنده

در لحظاتی که این دو به انجام این تکالیف مشغول بودند، در لحظاتی که والدین غرق در اشک و زاری بودند، مردم **تولوز** در اطراف خانه آن‌ها تجمع کردند. این جماعت، خرافاتی و تندخوی‌اند و به برادرانشان که از مذهب آن‌ها نباشند به چشم هیولا می‌نگرند. در همین شهر تولوز بود که خداوند را برای مرگ **هانری سوم**<sup>18</sup> سپاس گفتند و قسم یاد کردند، اولین کس که از بهرسمیت شناختن **هانری چهارم**<sup>19</sup> این **هانری کبیر** و نیک، صحبت به میان آورد، سرش از دم تیغ خواهد گذشت.



قتل هانری سوم توسط راهب کاتولیک ژاک کلمان

هنوز هر ساله در این شهر سالگرد قتل عام چهار هزار شهروند مرتد را که دو قرن پیش در آنجا به وقوع پیوسته است، با براه انداختن دسته مذهبی و برپاکردن آتش شادی، رسماً جشن می‌گیرند. **شورا**<sup>20</sup> شش حکم در ممنوعیت این جشن صادر کرده است. اما چه بی حاصل! اهالی تولوز همواره این جشن را چون مسابقه گل طلایی<sup>21</sup> برگزار می‌کنند.

القصة: در میان عوام الناس فردی متعصب فریاد برآورد که **ژان کلس** پسرش **مارک آنتوان** را به دار آویخته است. تکرار فریادها در لحظه‌ای همه گیر شد؛ عده‌ای گفتند: قرار بود متوفی فردای آن روز رسماً تغییر مذهب خود را اعلام کند؛ خانواده وی همراه با **لوس جوان**، به دلیل نفر نشان از مذهب کاتولیک، او را خفه کرده‌اند. پس از لحظاتی چند، دیگر تردیدی برجای نمانده بود، همه

<sup>18</sup> **Henri III سوم (۱۵۵۱-۱۵۸۹)** پادشاه فرانسه (۱۵۸۹-۱۵۷۵) در دوران حکومت ۱۳ ساله‌اش همواره با مخالفان سیاسی و مذهبی که چهار جنگ مذهبی را موجب شدند روبرو بود. او که توسط کاتولیک‌ها به عدم مبارزه سرسختانه با پروتستان‌ها متهم بود، به تحریک لشکر کاتولیک کشور (لیگ) که قدرت گسترده‌ای داشت، کشته شد. - یادداشت مترجم.

<sup>19</sup> **Henri IV هانری دو نوار (۱۶۱۰-۱۵۵۳)** که سلطنت نوار (منطقه‌ای در اسپانیای امروز) را از مادر به ارث برده بود (۱۵۷۲) در اصل پروتستان بود. وی که برای ازدواج با خواهر شاه فرانسه به امید صلح میان کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها به فرانسه آمده بود، طی قتل عام پروتستان‌ها در فرانسه (قتل عام **پارتمه قدیس (۱۵۷۲)**) برای حفظ جان خود مجبور شد رسماً مذهب کاتولیک را بپذیرد. و تحت نظر در دربار اقامت کند. **هانری** پس از مرگ **شارل نهم** پادشاه فرانسه، از فرانسه می‌گریزد و تغییر مذهب خود را انکار کرده و رهبریت پروتستان‌ها را به عهده می‌گیرد. چندی بعد **هانری سوم** پادشاه فرانسه که فرزندی برای جانشینی نداشت، او را که از نوادگان لویی نهم بود و قانوناً وارث تخت و تاج فرانسه، به عنوان جانشین خود به رسمیت می‌شناسد. اما ارتش کاتولیک‌های متعصب (لیگ‌ها) و مناطق مختلفی در فرانسه **هانری دو نوار** را به رسمیت نمی‌شناسند. بدین ترتیب جنگ مذهبی در کشور شدت می‌گیرد و **هانری** پس از نبردهای بسیار لیگ را شکست داده و در سال ۱۵۹۴ رسماً پادشاه فرانسه می‌شود و جنگ میان کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها پایان می‌گیرد. از کارهای مهم او صدور فرمان معروف نانت در سال ۱۵۹۸ بود که بر طبق آن آزادی مذهب و امتیازات خاصی برای پروتستان‌ها شناخته شد. او اختیارات بسیاری به دولت داد و نقشه نوعی جمهوری کاتولیک را در سر می‌پروراند که در آن همه مذاهب برابر باشند، اما به دست یک کاتولیک متعصب کشته شد. **هانری** چهارم با صدور فرمان نانت به عنوان نماد بردباری در فرانسه شناخته شده است. در قرن هجدهم خصوصاً در دوران انقلاب فرانسه از او در آثار ادبی به عنوان یک قهرمان تجلیل به عمل آمده است. از جمله در آثار ولتر. وی شعر **هنریاد** را در رسای **هانری چهارم** سروده است. در این دوران شکل سلطنت او چون شکل دلخواه سلطنت می‌نمود. به او همچنین لقب کبیر و نیک داده‌اند. - یادداشت مترجم.

<sup>20</sup> **Conseil شورا** در اینجا اشاره به شورایی است، مرکب شخصیت‌های مملکتی و کارشناسان حقوقی، که اعضای آن توسط پادشاه انتخاب می‌شدند. در نظام سابق فرانسه اعضای شورا وظیفه داشتند در سیاست‌گذاری و رتق و فتق امور کشوری مشاور پادشاه باشند. یک بخش از وظایف شورا رسیدگی نهایی به مسائل قضایی و بررسی شکایات حقوقی بود، نقشی که امروزه در فرانسه به عهده دیوانعالی کشور است. در مواقعی نیز حقوقدانان شورا به نام پادشاه در امور قضایی قضاوت می‌کردند و شورا صلاحیت رسیدگی به آراء پارلمان را در مرحله نهایی داشت. آراء شورا در واقع رأی پادشاه محسوب می‌شد. به رغم قدرت مطلقه شان پادشاهان فرانسه رأی شورا را می‌پذیرفتند، و به ندرت برخلاف رأی شورا رأی می‌دادند. - در اینجا ولتر به سرپیچی شهروندان تولوز از احکام پادشاه که بزرگداشت روز کشتار را منع کرده بود اشاره دارد. - یادداشت مترجم.

<sup>21</sup> **Jeux floraux** کنکور ادبی که از قرن چهاردهم در شهر تولوز برگزار می‌شود و برندگان گل طلایی یا نقره‌ای دریافت می‌کنند. - یادداشت مترجم.



کشف جسد مارک آنتوان کلس و انگشت اتهام عوام به سوی پدرش

شهر یقین داشتند که پروتستان‌ها فرزندان خود را به محض تغییر مذهب به قتل می‌رسانند و این از واجبات مذهبشان است.

روان‌های برانگیخته آرام نمی‌گیرند. این داستان را ساختند که پروتستان‌های **لانگدوک**<sup>22</sup> شب پیش از حادثه، مجمعی تشکیل داده و با کثرت آرا جلاد فرقه را انتخاب

کرده بودند، قرعه به نام **لوس** جوان افتاده بود. این جوان پس از بیست و چهار ساعت خبر برگزیده شدن خود را دریافت کرده و از **بربو** به کمک **کلس** و همسر و پسرشان آمده بود، تا یک دوست، یک فرزند و یک برادر را خفه کنند.

آقای **داوید** مقام عالی شهرداری **تولوز** برانگیخته از شایعات با این نیت که با اعدامی سریع خودی نشان دهد، دادرسی را در روالی خلاف قاعده و مقررات برگزار می‌کند. و بدین سان، خانواده **کلس**، مستخدم کاتولیک، و **لوس** به زنجیر کشیده می‌شوند.

کلیسا نیز نظریه خود را که در فساد<sup>23</sup> دست‌کمی از روال دادرسی نداشت، منتشر کرد. ماجرا تا بدانجا پیش رفت که **مارک آنتوان کلس** که **کلونیست**<sup>24</sup> از دنیا رفته بود و این‌که اگر به خودکشی دست زده بود می‌بایست نشسته بر سرندی بر زمین کشیده می‌شد<sup>25</sup>، با شکوه عظیمی در کلیسای **سنت ایتین**<sup>26</sup>، به خاک سپرده شد، بی آنکه به اعتراض کشیش نسبت به این عمل کفرآمیز، وقعی نهاده شود.

در لانگدوک چهار **اتحادیه برادری توابین**<sup>27</sup> وجود دارد: سفید، آبی، خاکستری، سیاه. اعضای این اتحادیه‌ها شغل بلندی برتن کرده و ملحفه‌ای را چون نقابی بر سر می‌کشند که دو سوراخ در

<sup>22</sup> Languedoc منطقه‌ای در فرانسه که تولوز مرکز آن است. یادداشت مترجم.

<sup>23</sup> فساد در اینجا به معنی بی‌اعتباری حقوقی است (چون: بیع فاسد، قرارداد فاسد). - یادداشت مترجم.

<sup>24</sup> Calviniste Jean Calvin به پروتستان‌های پیرو ژان کلون (۱۵۰۹-۱۵۶۴) گفته می‌شود. ژان کلون کشیش و عالم الهیات مسیحی بود که به جریان فکری اصلاحات دینی پیوسته بود. او اقتدار پاپ و کلیسای کاتولیک رم را زیر سوال برد و سیستم جدیدی را در سلسله مراتب کلیسای بدعت گذاشت. نوشتن نطق در طرفداری از اصلاحات موجب محکومیت وی به ارتداد توسط پارلمان پاریس شد و به ژنو مهاجرت کرد. او اصلاحات بسیاری در الهیات مسیحی به انجام رساند و در ژنو اقتدار مذهبی بسیاری یافت. - یادداشت مترجم.

<sup>25</sup> مجازات فوق به افرادی که خودکشی می‌کردند تعلق می‌گرفت بدین صورت که جنازه آن‌ها را بر غربالی می‌نهادند و بر زمین می‌کشیدند این مجازات گاه برای افرادی که در دولت کشته می‌شدند نیز اجرا می‌شد.

<sup>26</sup> Saint Etienne

<sup>27</sup> Confréries de pénitents اتحادیه‌های برادری توابین در آغاز جمعیت‌های مذهبی غیر کلیسایی بودند که هدفشان زندگی بر طبق تعلیمات انجیل بود. در واقع از زمانی که کلیسا از تحمیل اجرای رسم «توبه عمومی» دست برداشت، این جمعیت‌ها شکل گرفت. از جمله فعالیت‌های این جمعیت‌ها برگزاری مراسم توبه، دعا و نیایش و براه انداختن دستجات و اجرای آوازهای مذهبی برای طلب آموزش از خداوند، انجام امور خیریه، خصوصاً یاری به بیماران، انجام مراسم تدفین تهیستان و حمایت از محکومان به مرگ و تشویق آن‌ها به توبه و همراهی و نیایش و طلب آموزش برای او در لحظه اعدام بود. اصل در این جمعیت‌ها برابری و برادری و ناشناس باقی ماندن اعضا بود که با پوشیدن لباس‌های مخصوص و پوشاندن صورت شکل می‌گرفت. تشکیل اولین اتحادیه‌های برادری توابین به اواخر قرن ۱۲ و اوایل قرن ۱۳ میلادی در ایتالیا تخمین زده می‌شود. در فرانسه خصوصاً در قرن ۱۶ و ۱۷ هم‌زمان با جنگ‌های مذهبی و دوران **ضد-اصلاحات** [کارزار فکری و تبلیغی کلیسای کاتولیک در مقابله با اصلاحات پروتستان] شکل این هیئت‌ها به اوج خود رسید. در این دوران هیئت‌های مختلفی چون توابین سفید، آبی، خاکستری و سیاه که با رنگ لباسشان بدین نام

مقابل دیدگان دارد. آن‌ها می‌خواستند **دوک فیتز جیمز** مقام قضایی شهرداری **تولوز** را وارد جمع خود کنند. اما او نپذیرفته بود. توابین سفید برای **مارک آنتوان**، مراسم رسمی باشکوهی که برای **یک شهید معمول است**، برگزار کردند. هرگز هیچ کلیسایی برای شهیدی واقعی مراسمی چنین باشکوه برگزار نکرده است. اما این شکوه، شکوهی هراس انگیز بود. اسکلتی در بالای داربست مجلی نهاد و آن را به حرکت درمی‌آوردند اسکلت نماد **مارک آنتوان کلس** بود، که در دستی برگ درخت نخل، و در دستی دیگر قلمی داشت که ظاهراً می‌بایست تغییر مذهب خود را امضا کند که در واقع حکم محکومیت پدر را می‌نوشت.

بدین سان این نگون‌بختی که به حیات خود پایان بخشیده بود، تنها تقدس را کم داشت. در نظر توده مردم او به قدیسی تبدیل شده بود. برخی از او اعانت می‌جستند، برخی بر مزارش نیایش می‌کردند، برخی از او معجزه طلب می‌کردند، برخی دیگر به حکایت معجزات او می‌پرداختند. راهبی چند دندان او را کنده بود تا یادگاری از پیکر مقدس به جای ماند. زن زاهدی که اندکی ناشنوا بود مدعی شد: زنگ ناقوس‌ها را می‌شنود. کشیشی که سکنه‌مغزی کرده بود پس از خوردن داروی تهوع آور بهبود یافت. حتی این معجزات را مکتوب کردند. نگارنده سندی در دست دارد که گواه مجنون شدن جوانکی در تولوز است. او شب‌های بسیاری بر مزار قدیس جدید نیایش کرد، اما معجزه‌ای که تمنا کرده بود به وقوع نپیوسته بود.

تنی چند از قضات [دادگاه **کلس**] به اتحادیه برادری توابین سفید تعلق داشتند. از آن پس دیگر اعدام **ژان کلس** قطعی به نظر می‌رسید.

آنچه خصوصاً تعذیب<sup>28</sup> او را مهیا کرد آن جشن غربیی بود که هر ساله در شهر تولوز به یادبود کشتار دسته‌جمعی **۴۰۰۰ اوگن<sup>29</sup>** برگزار می‌شد؛ سال **۱۷۶۲** جشن گذشت دو قرن از این کشتار بود. در شهر تجهیزات مراسم رسمی را نصب می‌کردند این خود قدرت تخیل مردم را که به‌کار افتاده بود، قوت می‌بخشید. علناً می‌گفتند: داربستی که **کلس**‌ها بر آن با دستگاه چرخه، اعدام می‌شوند، بزرگ‌ترین تزیین جشن خواهد بود؛ اشخاصی نیز گفته‌بودند: مشیت الهی خود قربانی‌ها را هدایت کرده است تا به پای مذهب مقدس ما قربانی شوند. قریب به بیست تن از افراد چنین سخنانی را به گوش خود شنیده بودند حتی سخنانی خشونت آمیزتر از این بر سر زبانها

خوانده می‌شدند، وجود داشتند. در این دوران هدف اصلی این اتحادیه‌ها حفظ کلیسای کاتولیک و نابودی طرفداران اصلاحات دین (پروتستانتیسم) بود که در نتیجه در جنگ و کشتار پروتستان‌ها فعالانه شرکت کردند. این هیئت‌ها همواره در فرانسه، اسپانیا، ایتالیا و بلژیک وجود دارند که در واقع بیشتر به راه‌انداختن دستجات در اعیاد مذهبی می‌پردازند. مهم‌ترین این مراسم هر ساله در دوران عید پاک، در شهر سویل اسپانیا برگزار می‌شود. - یادداشت مترجم.

<sup>28</sup> Supplice مجازات اعدام با شکنجه و عذاب - یادداشت مترجم.  
<sup>29</sup> اوگن Huguenot نامی است که کاتولیک‌ها به پروتستان‌های فرانسه داده‌بودند. در سال **۱۵۶۲** تعداد سه تا پنج‌هزار پروتستان تولوزی با حمایت مقامات دولت محلی به دست کاتولیک‌ها قتل عام شدند (قتل عام وسیع). این واقعه آغاز جنگ‌های داخلی میان کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها در فرانسه است. دو سال پس از این قتل عام پاپ **پی چهارم** اجازه برگزاری جشن سالگرد این قتل عام را به تولوزی‌ها اعطا کرد. - یادداشت مترجم.

بود. از یاد نبریم که چنین وقایعی دارد در زمانه ما می‌گذرد! در زمانه‌ای که فلسفه چنین گسترش یافته‌است! در زمانه‌ای که صد آکادمی در باب تلطیف اخلاقیات قلم می‌زنند! به‌نظر می‌رسد که تحجر ناخشنود از پیروزی‌های اخیر عقل، با خشمی فزون به پیکار عقل آمده است.

سیزده قاضی هر روز شور می‌کردند تا محاکمه را به پایان برند. هیچ دلیلی علیه خانواده کلس در دست نبود و نمی‌توانست هم در دست باشد. اما مذهب مشنبه، به جای دلیل نشسته بود. شش قاضی مدت طولانی اصرار می‌ورزیدند: ژان کلس، پسرش و لوس به مجازات چرخه محکوم شوند و همسر ژان کلس به مجازات تحریق. هفت قاضی دیگر که میانه‌رو تر بودند، می‌خواستند لااقل تحقیقاتی انجام گیرد. مجادلات تکرار می‌شد و به درازا می‌کشید. یکی از قضات که به بی‌گناهی متهمین و بعید بودن وقوع جرم، ایمان داشت با حدت تمام در وصف بی‌گناهی آن‌ها سخن راند: او تعصب قضات دیگر در سختگیری را با تعصب ورزیدن در انسانیت پاسخ گفت او در واقع به وکیل علنی خانواده کلس در همه خانه‌های تولوز تبدیل شده بود آن هم در خانه‌هایی که مذهب افراطی لاینقطع فریاد خونخواهی از این نگون‌بختان را سر می‌داد. اما قاضی دیگری که به خشونت اشتهار داشت، با همان حدت، همه جا، برضد کلس‌ها سخن می‌گفت. عاقبت، جنجال به جایی رسید که آن دو مجبور شدند از خود خلع صلاحیت کنند و [و شهر تولوز را ترک کرده] به گوشه‌ای در روستا پناه برند.

اما، از بد روزگار، قاضی حامی کلس‌ها نزاکت خود را با اصرار بر عدم صلاحیت خود، حفظ کرد. اما آن دیگری از تصمیم خود بازگشت و ضد کسانی که نمی‌بایست در موردشان قضاوت کند، رأی داد. این رأی، رأی سرنوشت‌ساز محکومیت به چرخه بود، زیرا تنها هشت رأی در مقابل پنج رأی وجود داشت، یکی از شش قاضی مخالف پس از ابراز مخالفت‌هایی چند، به گروه انعطاف‌ناپذیرها پیوسته بود.

به نظر می‌رسد، هنگامی که خویش‌کشی رخ داده است و قرار است پدر يك خانواده تسلیم تعذیب مهیبه شود، باید اتفاق آرا وجود داشته باشد. زیرا دلایل جرمی چنین غریب<sup>30</sup> باید برای همگان

از وضوحی ملموس برخوردار شود. در چنین



ژان کلس هنگام تعذیب بر چرخه

قضیه‌ای کوچکترین تردید می‌بایست قاضی‌ای را که قرار است به‌زودی حکم قتل را امضاء کند، بر خود بلرزاند. ضعف عقل ما و نقص قوانین ما هر آینه احساس می‌شود.

اما آیا میتوان نکبتی عظیم‌تر از اینکه تفوق يك رأی بتواند يك شهروند را به مجازات چرخه

محکوم کند، تصور کرد؟ در آتن می‌بایست پنجاه درصد تعداد کل قضات باضافه پنجاه قاضی، موافق اعدام می‌بودند، تا جرأت صدور حکم آن پیدا می‌شد. چه نتیجه‌ای از این امر می‌توان گرفت؟ اینکه بدانیم یونانی‌ها از ما عاقل‌تر و انسان‌تر بودند. اما هیئات که درسی از آن نمی‌گیریم.

اما چگونه می‌توان باور داشت که ژان کلس پیرمرد شصت و هشت ساله‌ای که مدت زمانی بود از ضعف پا رنج می‌برد، توانسته به تنهایی پسر بیست و هشت ساله‌ای را که بنیه بدنی فوق‌العاده‌ای داشت، خفه کرده و سپس به دار آویخته باشد؛ یقیناً می‌بایست توسط همسر، پسرش پی‌یر کلس، و لوس و مستخدمش، یاری شده باشد. آنها در شب ماجرای سرنوشت‌ساز، لحظه‌ای یکدیگر را ترك نگفته بودند. اما چنین فرضی به همان میزان نامعقول بود که فرض اول، زیرا چگونه يك خدمتکار کاتولیک متعصب میتوانست تاب آورد که اوگن‌ها، جوانی را که در دامان او پرورش یافته بود، به دلیل عشقش به مذهبی که مذهب خود او نیز بود، به قتل رسانند؟ چگونه لوس می‌توانست از پردو به قصد خفه کردن دوستش آمده باشد، در حالی که از تغییر مذهب مورد ادعای اطلاع می‌بود. چگونه مادری با عتوفت می‌توانسته دست بر روی فرزندش دراز کرده باشد، چگونه می‌شود که این اشخاص جوانی را که چون خود آنها قوی بنیه بود خفه کرده باشند، بدون آنکه مقاومتی طولانی و خشونت‌بار صورت گرفته باشد، بدون آنکه فریادهای

<sup>30</sup> من تنها به دو مورد تاریخی که پدری پسرش را برای مذهب کشته باشد، آگاهی دارم: اولین مورد پدر باربارای قدیس است که او را بارب قدیس می‌نامیم. پدر دو پنجره برای حمام سفارش داده بود؛ بارب در غیبت او سومین پنجره را به پاس تثلیث مقدس سفارش می‌دهد. او با نوک انگشتش علامت صلیبی بر ستون‌های مرمر ترسیم می‌کند. علائم در ستون‌ها عمیقاً حک می‌شود. پدر خشمگین، شمشیری بر دست او را دنبال می‌کند. بارب قدیس به سمت کوهی می‌گریزد کوه برای پناه او شکافته می‌شود. پدر دور کوه را می‌پیماید و دختر را به چنگ می‌آورد؛ سپس او را برهنه شلاق می‌زد؛ اما آفریدگار او را با ابری سفید می‌پوشاند؛ عاقبت پدر سر او را از تن جدا می‌کند. چنین بود آنچه در کتاب گل قدیس‌ها حکایت شده‌است. دومین مورد، حکایت شاهزاده هرمیژید است. او بر علیه پدر شورید و با او در سال ۵۸۴ پیکار کرد؛ در پیکار مغلوب شد، و توسط مأموری به قتل رسید؛ از او شهیدی ساخته شد، چون پدر او مرتد آریوسی [پیروان آریوس] بود. - باداشت‌نویسنده.

دلخراش او به گوش همسایه‌ها رسیده باشد، بدون ضربه‌های متوالی، بدون جراحات و لباس‌های چاک خورده.

واضح بود که اگر خویش‌کشی‌ای واقع شده بود، همه متهمین به یکسان محکوم بودند، زیرا آنها لحظه‌ای یکدیگر را ترك نگفته بودند؛ واضح بود که چنین امری واقعیت نداشت؛ واضح بود که پدر به تنهایی نمی‌توانست محکوم باشد؛ معذالك حکم محکومیت به اعدام با دستگاه چرخه، منحصرأ برای پدر صادر شد.

انگیزه حکم به همان میزان شگفت انگیز بود که سایر قضایا. قضاتی که طرفدار حکم تعذیب ژان کلس بودند سایرین را متیقن ساخته بودند که این پیرمرد نحیف نمی‌تواند زیر شکنجه تاب آورد، و زیر ضربه‌های جلاذ به جرم خود و همدستانش اعتراف خواهد کرد. اما این مرد سالخورده هنگامی که بر چرخه اعدام جان می‌سپرد، با شاهد گرفتن پروردگار بر بی‌گناهی خود و طلب آمرزش از او برای قضات خود، آنها را مات و متحیر ساخت.

پارلمان تولوز از انتشار این حکم که برای کلس صادر کرده بود خودداری نمود.

"[جلاد] بازوان، و پاهواران و کمر او را خواهد شکست و سپس او را بر پشت بر چرخه خواهد بست؛ چهره اش به سوی آسمان باشد تا زجر کشیده و از جنایاتش و رفتار بدش توبه کند و برای دیگران عبرت شود و رعب و وحشت در دل بیکاران افکند. و تا زمانی که خواست خداوند است زنده بماند"

در طول اجرای حکم، کلس شکنجه را با وفار و متانت تحمل کرد، به هیچ جنایتی اعتراف ننمود و به کشیشی که حاضر بود گفت که مایل است به عنوان یک پروتستان بمیرد خداوند را به شهادت طلبید و از خواست که قضا را بیامرزد.

پس از دو ساعت زجر کشیدن بر چرخه، جلاذ او را خفه کرد و سپس جسدش را به آتش و خاکسترش را به باد سپرد.

بدین سان، قضات ناگزیر بودند حکم آزادی مادر، فیلیپ پسر کلس، لوس جوان و خدمتکار را صادر کنند. حکمی که با حکم اول در تناقض بود. اما یکی از مشاوران به آنها هشدار می‌دهد که حکم دوم نافی حکم اول است، و قضات با صدور این حکم، در اصل، خود را محکوم می‌کنند. زیرا متهمین در لحظاتی که احتمال می‌رود قتل صورت گرفته باشد، هرگز یکدیگر را ترك نگفته‌اند. آزادی بازماندگان می‌تواند قطعاً بی‌گناهی پدر معدوم خانواده را ثابت کند. نتیجه این شد که آنها تصمیم به تبعید پسر بگیرند. این تبعید نیز حکمی نامعقول و به همان میزان بی‌معنا بود که سایر تصمیمات؛ زیرا پی‌یر کلس یا گناه‌کار بود و یا بیگناه، اگر گناه‌کار بود باید به سان پدر به اعدام یا چرخه محکوم می‌شد؛ اگر بی‌گناه بود نمی‌بایست تبعید شود. اما قضات وحشت‌زده از تعذیب و معصومیت ترحم بر انگیز پدر به هنگام مرگ، تصور می‌کردند حیثیت خود را با تلقین این فکر که پسر را بخشیده‌اند، خواهند خرید. انگار که این بخشش خود قصور دیگری در انجام وظیفه نبوده است. آنها گمان می‌کردند که تبعید این جوان تهیدست و بی‌پناه، تأثیری نخواهد گذاشت و بی‌عدالتی قابل توجهی نخواهد بود، خاصه پس از آن بی‌عدالتی‌ای که سیه‌روزی ارتکابش را داشته‌اند.



آنها ابتدا پی‌یر کلس، را در سیاهچال خود تهدید کردند که چنانچه وی از مذهب خود روی‌نگرداند، با او همان کنند که با پدر کرده‌اند. این گفته‌هایی است که این مرد جوان به حقیقت آن قسم یاد کرده‌است.<sup>31</sup> هنگامی که پی‌یر کلس از شهر خارج می‌شد به کشیشی که آیین پیوستن به مذهب کاتولیک را برگزار می‌کرد، برخورد، کشیش او را به تولوز برگرداند و در دیر دومینیکن‌ها<sup>32</sup> محبوس کرد در آنجا او را به ادای تمامی وظائف یک کاتولیک ملزم کردند. این بخشی از نیات آن‌ها بود؛ این بهای خون پدر بود؛ تصور می‌کردند انتقام دین را گرفته‌اند و رضایت دین رافراهم ساخته‌اند.

سپس دختران را از مادر جدا و در دیر محبوسشان کردند. این زن مغروق در خون شوهر، زنی که فرزند ارشدش در آغوش او جان سپرده بود، فرزند دیگرش تبعید شده بود، این زن محروم از دیدار دختران، محروم از تمامی دارایی خود، تنها و بی‌کس، بی‌نان و مأیوس، از شدت شوربختی به آستانه مرگ افتاد. تنی چند از افراد که اوضاع و احوال این ماجرای هولناک را به دقت بررسی کرده‌بودند، چنان از واقعه متأثر شدند که خانم کلس را که گوشه‌نشینی اختیار کرده بود، به دادخواهی از بارگاه سلطنت، ترغیب کردند. لیکن او توان دفاع از خود نداشت و رو به خاموشی می‌رفت. از سوی دیگر، او که متولد انگلستان بود و از نوجوانی در ولایتی در فرانسه مأوی گزیده بود، نام شهر پاریس نیز او را مرعوب می‌ساخت. او تصور می‌کرد، توحش در پایتخت مملکت باید گسترده‌تر از مرکز لانگدوک باشد. اما عاقبت وظیفه اعاده حیثیت شوهر بر ضعفش فائق آمد و خود را در حالتی نزار به شهر پاریس رساند، اما در آنجا آنچه موجب شگفتی او شد استقبال گرم و اشک همدردی بود.

در شهر پاریس، عقل بر تعصب، هر قدر هم که گسترده باشد، فائق می‌آید، در حالی‌که در شهرستان‌ها همواره تعصب بر عقل پیشی می‌گیرد.

ابتدا آقای دُبُن<sup>33</sup> وکیل معروف پارلمان پاریس،<sup>34</sup> وکالت او را به عهده گرفت و مشاوره‌ای را به امضای پانزده وکیل رساند. آقای لواز<sup>35</sup> که در سخنوری همتای او بود، رساله‌ای در دفاع از

<sup>31</sup> در مقابل پروردگار شهادت می‌دهم که یک ژاکوبین به سلول من آمد و مرا تهدید کرد اگر از دین خود برنگردم به همان نوع مرگ محکوم خواهم شد. ۲۳ ژوئیه ۱۷۶۲ پی‌یر کلس - یادداشت نویسنده

<sup>32</sup> Saint Dominique - دومینیکن به کاتولیک‌های پیرو مسلک دومینیک قدیس  
(۱۲۲۱ - ۱۱۷۰) گفته می‌شود. وی و پیروانش زندگی سخت و فقیرانه و موعظه انجیل را در پیش گرفته بودند و تحت عنوان اخوان الواعظ و گدایان خوانده می‌شدند. پاپ در ۱۲۱۶ گروه مذهبی‌اشان را تأیید کرد. این گروه اموالشان را میان فقرا تقسیم کرده و به مناطق مختلف رفته و انجیل را مو عظه می‌کردند. - یادداشت مترجم.

<sup>33</sup> De Beaumont.  
<sup>34</sup> Parlement de Paris پیش از انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه، پارلمان معنای متفاوتی از معنای امروزی آن داشت. معنای اصلی این کلمه در لاتین «بحث» است. در قرون وسطی تصمیم‌گیری در مورد مسائل مملکتی در دربار میان افراد نزدیک به شاه به بحث گذاشته می‌شد و پس از آن شاه آنچه را درست تشخیص می‌داد، می‌پذیرفت. این نهاد بعداً به نهادی قضایی تبدیل شد که به پرونده‌های قضایی در مرحله نهایی رسیدگی می‌کرد و آرائش تنها توسط شورا نقض شدنی بود. این نهاد پس از انقلاب در سال ۱۷۹۰ پس از حدود ۵ قرن، بدست مجلس مؤسسان برچیده شد. - یادداشت مترجم.

خانواده گلس تدوین کرد. آقای مارییت،<sup>36</sup> وکیل شورا، دادخواستی تنظیم کرد که هیچ تردیدی در اذهان بجای نمی‌گذاشت.

این سه مدافع سخاوتمند قانون و بی‌گناهی، درآمد حاصل از چاپ دفاعیه‌های خود را به بانوی بیوه واگذار کردند.<sup>37</sup> اهالی پاریس و سراسر اروپا، متأثر از رحم و شفقت، خواستار اجرای عدالت در حق این زن نگون‌بخت شدند. حکم پیش از آنکه توسط شورا امضاء شود، پیشاپیش توسط عموم مردم صادر شده بود.

با وجود هجوم لاینقطع پرونده‌هایی که اغلب رحم و شفقت را از میان می‌برد، و با وجود خوگردن به دیدن مفلوکان که می‌تواند سنگدلی را افزون کند، رحم و شفقت به وزارتخانه نیز راه یافت. دختران را نزد مادر آوردند. آن سه ملبس به رخت عزا و غرق در اشک، قضات خود را نیز به گریه نشاندد.

معدالك، این خانواده همچنان دشمنانی داشتند. زیرا، حکایت، حکایت مذهب بود. برخی از افرادی که در فرانسه/ایثارگران<sup>38</sup>، نامیده می‌شوند علناً می‌گفتند: بهتر است بگذاریم يك کلونیسست پیر بیگناه به چرخه کشیده شود تا اینکه هم‌صدا بگویم هشت قاضی مشاور لانگدک اشتباه کرده‌اند. حتی این اصطلاح را به کار می‌بردند که: «تعداد قضات از گلس‌ها بیشتر است» و از آن چنین نتیجه می‌گرفتند که خانواده گلس باید قربانی شرف و حیثیت قضات شوند. اما آنها بدین اندیشه نمی‌کردند که شرف و حیثیت قضات، چون سایر افراد، در جبران خطاهایشان است. فرانسویان را عقیده بر این نیست که پاپ، حتی با مشاورت کاردینال‌هایش، از اشتباه بری باشد. چنین تصویری را نیز می‌شد برای هشت قاضی تولوزی داشت. بدین سان، سایر افراد که از عقل بهره‌ای برده بودند و نفعی در ماجرا نداشتند بر این نظر بودند که حکم تولوز در سراسر اروپا نقض خواهد شد، حتی اگر ملاحظات خاصی مانع از آن شود که حکم به دست شورا نقض شود.

<sup>35</sup> Loiseau

<sup>36</sup> Mariette

<sup>37</sup> تر بسیاری از شهرها این نوشته‌ها مورد سرقت ادبی قرار گرفت که موجب محرومیت خانم گلس از این سخاوتمندی شد. - یادداشت نویسنده.

<sup>38</sup> Dévot . Dévotes های روم قدیم از کلمه لاتین Devoti مشتق شده است Devotus افرادی بودند که خود را وقف نجات جمهوری کرده بودند: کورتیوس‌ها و دیسیوس‌ها - یادداشت نویسنده.

در اواخر قرن هفدهم این کلمه در فرانسه گاه به طعنه در مورد افرادی که تظاهر به تقوی و دینداری می‌کردند به کار می‌رفت. - یادداشت مترجم.

چنین بود حکایت این ماجرای شگفت‌انگیز که سبب شد افرادی بی‌طرف اما حساس مصمم شوند تأملاتی در باب بردباری، گذشت و اغماض، و رحم و شفقت، به مردم عرضه کنند. مضامینی که پدر روحانی هوتویل<sup>39</sup> در خطابه‌ی پر طمطراق و نادرست خود در مورد وقایع، اصل جرمی هولناک می‌نامد، حال آنکه عقل آن را حق مختص طبیعت می‌خواند.

در واقع یا قضات تولوزی با دنباله‌روی از خلقی متعصب، پدر بیگناه خانوادای را به چرخه کشیده‌اند، امری که هرگز سابقه نداشته است؛ یا این پدر خانواده و همسرش پسر ارشد خود را با کمک پسر دیگرشان و دوستی خفه کرده‌اند، که برخلاف روال طبیعت است. در هر دو صورت افراط در مقدس‌ترین مذهب‌ها، سبب بروز جرمی عظیم شده‌است. نتیجتاً مصلحت نوع بشر حکم می‌کند که این نکته که آیا مذهب باید نیکوکاری کند یا توحش، مورد بررسی و تأمل قرارگیرد.



بازماندگان ژان کلس: دو دختر و بیوه او همرا با پسرش و دوستش لوس و خدمتکار کاتولیکشان در زندان گنسیرژوری در پاریس. آنها از شورای پادشاه درخواست تجدید نظر در حکم پارلمان تولوز را کردند و خود را به نشانه فرمانبرداری از حکم شورا خود را به زندان معرفی کنند و تا صدور حکم در بازداشت بمانند.

## فصل دوم

### اثرات تعذیب ژان گلَس

اگر توابین سفید موجب تعذیب يك بی‌گناه، ویرانی کامل و پراکندگی و رسوایی يك خانواده شده اند، رسوایی که در اصل باید صرفاً دامن بی‌عدالتی را بگیرد، حال آن که پیامد تعذیب شده است و اگر این تعجیل توابین سفید در برگزاری مراسم در خور يك قدیس، برای آن کس که می‌بایست طبق سنت و حشبانه ما برسرندی کشیده شود، موجب به چرخه کشیدن يك پدر با تقوای خانواده شده است؛ این سیه روزی باید آن‌ها را برای باقی عمر خود به تواب واقعی تبدیل کند. آنها و قضات باید بگریند، اما بدون لباس‌های سفید بلند و بدون نقاب‌هایی که اشک‌هایشان را پنهان کند.

همه اتحادیه‌های برادری محترمند؛ آن‌ها تقوی پیشه کرده‌اند، اما هر منفعتی هر اندازه عظیم به کشور برسانند، آیا با این مصیبتی که موجب شده‌اند، برابری می‌کند؟ به نظر می‌رسد بنیاد آن‌ها بر تعصبی قرار گرفته است که کاتولیک‌ها را در لانگدوک علیه کسانی که اوگُن نامیده می‌شوند، می‌شوراند. انگار نذر کرده‌ایم از برادرانمان منزجر باشیم، زیرا ما آنقدر مؤمن هستیم که کینه به دل گرفته و ظلم کنیم، اما ایمانمان برای مهرورزی و یاری رساندن کفایت نمی‌کند. وای به آن روزی که این اتحادیه‌های برادری توسط شیفتگانی که در گذشته مجامع مذهبی پیشه‌وران و نجبا را هدایت می‌کردند، هدایت شود، که به گفته یکی از قضات عالم و بلیغ ما: در نزد آن‌ها اوهام مذهبی به هنر و ترفند تبدیل می‌شد. وای به روزی که این هیئت‌ها اتاق‌های تاریکی که اتاق تعمق نامیده می‌شود، برپا کنند. اتاق‌هایی که در آن تصاویری از شیطان مسلح به شاخ و چنگال، چاه‌های آتش، صلیب و خنجرهای متعدد ترسیم و نام مسیح را در بالای آن اشکال مکتوب می‌کردند. وه! چه نمایشی در برابر دیدگانی از پیش مفتون؛ چه نمایشی! برای اوهامی که به همان میزان که زبانه می‌کشند تسلیم فرمان رهبران اند!<sup>40</sup>

به خوبی آگاهی که روزگاران اتحادیه‌های برادری تا چه حد خطرناک بودند. این برادرک‌های راهب، این فنژلان‌ها<sup>41</sup> آشوب‌های بسیاری به‌پا کردند. لیگ<sup>42</sup> از چنین جمعیت‌هایی به وجود

<sup>40</sup> در مجامع و هیئت‌های مذهبی (اتحادیه‌های برادری) رهبران نفوذ بسیاری داشتند و اعضا همه دستورات آن‌ها را اجرا می‌کردند. یکی از اعضای مجمع مذهبی ژرونیته‌ها به نام ژان شاتل که ساعت‌های متوالی در اتاق تعمق مانده بود، عاقبت دچار وهم و خیالات شد. او خود را قربانی جهنم می‌انگاشت، رهبران با سوءاستفاده از وضعیت روحی او با وعده خلاصی از عقوبت ابدی او را به کشتن هانری چهارم تحریک و ترغیب می‌کنند، او دست به ترور هانری چهارم می‌زند لیکن هانری از این سوءقصد جان سالم بدر می‌برد. یادداشت مترجم.

<sup>41</sup> Flagellants - فنژلان‌ها - گروهی از کاتولیک‌های متعصب بودند که برای تزکیه نفس و بخشیده شدن گناهان خود و دیگران، در معابر دسته‌به‌راه می‌انداختند و خود را در ملأعام شلاق می‌زدند. - یادداشت مترجم.

آمد. چرا باید خود را اینگونه از سایر شهروندان ممتاز کرد؟ آیا آنها خود را انسانهای کامل تری می دانستند؟ این خود دشنامی نیست به سایر شهروندان؟ آیا میخواستند همه مسیحیان وارد اتحادیه‌های برادری شوند؟ وه چه نمایش با شکوهی! اروپا در شغل و نقاب با دو منفذ گرد در مقابل دیدگان! آیا صادقانه گمان می‌کنند پروردگار این لباس عجیب و مسخره را بر لباس معمولی ارجح می‌دارد؟ مسئله پیچیده تر از این است، این لباس، لباس مخصوص اهل جدل است که به طرف مقابل هشدار میدهد خود را مسلح کند؛ لباسی که قادر است نوعی از جنگ داخلی را در اذهان تحریک کند و اگر عقل و درایت شاه و وزرا به همان میزانی نباشد که بی‌عقلی این متعصب‌ها، احتمال دارد به افراطکاری‌های شومی بدل شود.



مارتین لوتر

به خوبی آگاهیم که از زمانی که مسیحیان بر سر اصول جزمی در جدالند، چه بهایی پرداخت شده و چه خون‌هایی از قرن چهارم تا امروز در میدان جنگ و یا بر سر چوبه دار جاری شده است. حال به جنگ و فجایعی که اختلافات بر سر نهضت اصلاح دین<sup>43</sup> موجب شدند بسنده کنیم و ببینیم که متشاء آن در فرانسه چه بوده است. شاید شرح خلاصه و صادقانه ای از این همه مصیبت، دیدگان افرادی را که کم آموخته‌اند بگشاید و دل‌های پاک را متأثر کند.

<sup>42</sup> Ligue لیگ‌ها جمعیت‌های کاتولیک متعصبی بودند که از گروه‌های مختلف مذهبی تشکیل شده و در کشورهای مختلف اروپایی بر ضد پروتستان‌ها می‌جنگیدند. لیگ فرانسه در سال ۱۵۷۹ به دست فرانسوا دو گیز تشکیل شد و هدفش حفظ کلیسای کاتولیک روم و نابود کردن پروتستانتیسم بود. ارتش لیگ جنگ‌های مذهبی و قتل‌عام‌های پروتستان‌ها را در فرانسه رهبری کرد و با حمایت اسپانیا با هانری سوم و هانری دو ناوار (هانری چهارم) جنگید و پس از پیروزی در چندین نبرد، عاقبت از هانری دو ناوار شکست‌خورده و پراکنده شد. - یادداشت مترجم.

<sup>43</sup> Réforme نهضت اصلاح دین- اشاره به ظهور پروتستانتیسم و اصلاحاتی است که در مذهب مسیحیت رخ داده است. قرن شانزده میلادی شاهد ظهور اصلاحات دینی، کمابیش هم‌زمان، در بسیاری از کشورهای اروپایی، خصوصاً در سوئیس و آلمان بود. از یک سو قدرت طلبی و فساد کلیسای روم، فقر و بیماری، خرافات مسیحی و از سویی دیگر بیداری فکری دوره رنسانس، ظهور جریان انسان‌محوری و نیز اختراع دستگاه چاپ و احساسات ملی نجبا در مقابل سلطه‌جویی کلیسای روم، از جمله دلایل مختلف این واقعه تاریخی‌اند که نقطه عطف آن زیر سوال بردن قدرت کلیسای کاتولیک روم است. آغاز این جریان با مارتین لوتر- Martin Luther - (۱۵۳۱-۱۴۸۳) دکتر در الهیات مسیحی در آلمان آغاز شد. او به اصلاحاتی در اصول مسیحیت دست زد و با قدرت کلیسا و پاپ به مخالفت برخاست. تزهای جدیدی در مسیحیت باب کرد و نظر سنتی به‌رستگاری را تغییر داد: «رستگاری مومنان با اجرای دستورات سنتی کلیسا حاصل نمی‌شود، ایمان تنها منبع رستگاری است» از میان آدابی که کلیسا وضع کرده بود تنها غسل تعمید و عشاء ربانی را آنهم با تفسیری متفاوت پذیرفت و بقیه را مرود شمرد. او نقشی برای کلیسا به عنوان واسطه میان مومنین و خدا قائل نبود. برای او تنها کتاب مقدس مرجع و منبع حقیقت بود و هیچ گونه تفسیر و سنت دیگری را (آنچه کلیسای روم در طی قرون وضع کرده بود) نمی پذیرفت. در نظر او هر فردی قادر به درک و تفسیر کتاب مقدس بود. به همین دلیل کتاب مقدس مسیحیت را که تا آن زمان تنها به زبان لاتین و تنها در دسترس روحانیون مسیحی بود، ترجمه و چاپ کرد تا در دسترس همگان قرارگیرد و کلیسایی متفاوت از کلیسای روم بدعت گذاشت. نظرات اصلاحی او به سرعت در اروپای شمالی گسترش یافت. در اروپا نجبا و حکمرانان نیز که قدرت خود را توسط پاپ محدود می‌دیدند، از مذهب جدید بسیار استقبال کردند. تقریباً هم‌زمان در زوریخ هولریش زوینگلی- Ulrich Zwingli - (۱۵۳۱-۱۴۸۴) نظرات مشابهی در اصلاحات عرضه کرد و زوریخ به مرکز اصلاحات بدل شد. افکار هولریش زوینگلی بدی سیاسی و اجتماعی داشت به همین دلیل در سوئیس اصلاحات در نهادهای سیاسی نیز رسوخ کرد. او بازخوانی کتاب مقدس بر طبق اصول انسان‌محوری را ضروری می‌دانست. پس از او ژان کالون- Jean Calvin - (۱۵۶۴-۱۵۰۹) فرانسوی که به دلیل مخالفت با کلیسای روم در فرانسه به ارتداد محکوم شده بود و به ژنو گریخته بود (۱۵۳۲) اصلاحات را با تألیف کتب مختلف و ایجاد سیستم کلیسایی جدید مستقل از کلیسای کاتولیک دنبال کرد که به سرعت در سراسر اروپا مورد استقبال قرار گرفت. قابل توجه است که مصلحان دینی به سرعت پس از اینکه در آلمان و سوئیس اقتدار مذهبی یافتند، سرکوب مخالفان خود را آغاز کردند. - یادداشت مترجم.

## فصل سوم

### نهضت اصلاح دین در قرن شانزدهم

در دوران **تجدید حیات [رُنِسانس]** ادبیات، هنگام آغاز تنویر اذهان عمومی، اعتراض به انجام سوءاستفاده‌های [بزرگان از قدرت و اختیارانشان] بالا گرفت. اعتراضی که همگان به مشروعیت آن اذعان دارند.

پاپ **الکساندر ششم**<sup>44</sup> به طور علنی سیمت پاپی را خرابه بود، و پنج فرزند نامشروعش عواید آنرا میان خود تقسیم می‌کردند. پسرش **کاردینال، دوک بورجیا، با همدستی پدر، ویتلی‌ها، اوربینوها، گراویراها و الیورلتوها**<sup>45</sup> و صد تن از نجبای دیگر را به‌قصد تصاحب املاک آن‌ها کشت. **ژول دوم**<sup>46</sup> که همان افکار را در سر می‌پروراند **لویی دوازدهم**<sup>47</sup> را از کلیسا طرد کرد و قلمرو او را به اولین اشغال‌گر سپرد. همین شخص، کلاخود بر سر، زره بر پشت، بخشی از ایتالیا را به آتش و خون کشید.

**لئون دهم**<sup>48</sup> برای پرداخت تفریحات خود، به همان صورت که خوار و بار در بازار عمومی دادوستد می‌شود، به دادوستد **آمزش گناهان**<sup>49</sup> می‌پرداخت. واضح است، آنهایی که در مقابل این همه راهزنی ایستادگی می‌کردند دست کم از منظر اخلاقی برحق بودند، حال ببینیم آیا به لحاظ سیاسی حق به جانب آن‌ها نبود؟

<sup>44</sup> **Alexandre VI** (۱۵۰۳-۱۴۳۱ میلادی) از سال ۱۴۹۲ تا سال ۱۵۰۳ پاپ بود. - یادداشت مترجم.

<sup>45</sup> **Oliverello, Gravira, Urbino, Vitelli**.

<sup>46</sup> **Jules II** از سال ۱۵۰۳ تا ۱۵۱۳ پاپ بود **ژول دوم** (۱۵۱۳-۱۴۴۳) - یادداشت مترجم.

<sup>47</sup> **Louis XII** پادشاه فرانسه (۱۵۱۵-۱۴۶۲)، در سال ۱۵۰۹ با توافق با پاپ ژول دوم لویی دوازدهم به جمهوری ونیز حمله کرده و این کشور را تحت سیطره خود قرار می‌دهد. یک سال بعد قدرت فراگیر فرانسه در ایتالیا پاپ را نگران کرده و او در سال ۱۵۱۱ لیگ مقدس را بر علیه فرانسه تشکیل می‌دهد و لویی دوازدهم را از کلیسا طرد می‌کند. این دوران در تاریخ سیاسی و مذهبی اروپا دورانی است آشفته، در اروپا مدتی است که دو پاپ یکی در شهر رم، و دیگری در شهر آوینیون، داعیه رهبری معنوی مسیحیان را دارند، و دولت-ملت‌های در حال تکوین در غرب، با تکیه به حاکمیت ملی سعی می‌کنند که کلیسا و رنیش را تحت سیطره خود در آورند، و از آن سو، پاپ‌ها هم با تکیه بر مشروعیت دینی خود در صدد تقویت نفوذ خود بر پادشاهان و حکام دنیوی هستند. در واکنش به طرد شدنش لویی شورای اسقف‌های پیزا و میلان را تشکیل می‌دهد که هدفش صلب مشروعیت از پاپ ژول دوم بود. این رقابت‌های سیاسی-دینی بالاخره منجر به شروع نهضت اصلاحات در مسیحیت و تشکیل کلیسای پروتستان می‌شود. موضوع شورای پیزا و میلان اثبات اصل برتری رأی شورای اسقف‌ها بود، در حالیکه مبلغین پاپ بر برتری رأی پاپ و لزوم فرمانبرداری شورای اسقف‌ها از پاپ تأکید داشتند. - یادداشت ناشر.

<sup>48</sup> **Léon X** **لئون دهم** (۱۵۲۱-۱۴۷۵) از سال ۱۵۱۳ تا ۱۵۲۱ پاپ بود.

<sup>49</sup> **Indulgence** مضمون «آمزش گناهان» در نظر کلیسای کاتولیک به معنی عفو مجازات گناهی بخشیده شده در مقابل خداوند است. در نظر کلیسا ارتکاب گناه دو مجازات به دنبال دارد: مجازات ابدی و مجازات دنیوی. مجازات ابدی يك مسیحی با «اعتراف» و «توبه» در نزد کشیش بخشیده می‌شود. اما مجازات دنیوی ممکن است بخشی از آن در این دنیا انجام گیرد و بخش دیگر آن یا تمام آن در برزخ. برزخ مرحله‌ای است که انسان پس از مرگ برای تزکیه نفس و پاک شدن از گناهان مدتی را در آتش می‌گذراند. کلیسای روم معتقد بود که انسان می‌تواند با اعتراف و توبه و انجام اعمال نیک چون دعا روزه زیارت مجازات بدنی و پرستش قدیسان مرحله برزخ را کوتاه کند. اما برای رسیدن به این هدف باید از کلیسا متابعت کند و طبق شرایطی که کلیسا تعیین کرده است، عمل کند. کلیسا «خزانه غیبی» در اختیار دارد که سرمایه آن با خون مسیح که هر قطره آن می‌تواند تمام بشریت را نجات دهد و نیز اعمال نیک قدیسان تشکیل شده است. خداوند این خزانه را در اختیار پل قدیس و جانشینان او که نماینده خدا بر روی زمینند قرار داده است. زمانی که فرد اعمال نیک انجام دهد کلیسا از این خزانه برداشت می‌کند و گناهان او را می‌پردازد. پاپ لئون دهم در ۱۵۱۵ برای تأمین ولخرجی‌های خود و دربار و اتیکان و ساخت کلیساها خریدو فروش «آمزش گناهان» را ابداع کرد. این امر اعتراضات بسیاری را خصوصاً در نزد طرفداران اصلاحات برانگیخت. مارتین لوتر به شدت خریدوفروش آمزش گناهان را محکوم کرد و بر در کلیسای خود اعلامیه‌ای نصب کرد که حاوی نود و پنج تتر بر ضد خرید و فروش/آمزش گناهان بود. - یادداشت مترجم.

آنها می‌گفتند: مسیح هرگز نه مالیات آنت<sup>50</sup> خواسته بود و نه مالیات خزانه<sup>51</sup>، نه چیزی به عنوان معافیت در این دنیا<sup>52</sup> فروخته بود و نه چیزی به عنوان آمرزش گناهان در آخرت. در نتیجه می‌شد خود را از پرداخت همه این مخارج به شهریار بیگانه معاف ساخت. حتی اگر پرداخت آنت، محاکماتی که در رم جریان دارد و خرید معافیت که هنوز به قوت خود باقی است برای ما پانصد هزار فرانک در سال هزینه بردارد. واضح است که ما از زمان فرانسوای اول<sup>53</sup>، در طول دوست و پنجاه سال، صد و بیست و پنج میلیون فرانک پرداخته‌ایم و با تبدیل نرخ نقره به پول امروز، در واقع این مبلغ حدوداً بالغ بر دوست و پنجاه میلیون است.

بدین‌سان، اگر کفرگویی نباشد، باید پذیرفت که مردان با پیشنهاد حذف این مالیات‌های عجیب که موجب شگفتی آیندگان خواهد بود، نسبت به این ملک بدی چندانی روا نداشته‌اند. در واقع آن‌ها بیشتر حسابگران خوبی بودند تا رعایای [شهروندان] بد. فزون بر این، آنها تنها کسانی بودند که زبان یونانی می‌دانستند و با عهد عتیق آشنایی داشتند. پوشیده نماند که با وجود اشتباهاتشان، گسترش افکار بشر را که مدت‌های مدید در اعماق توحش مدفون بود، مدیون ایشانیم.

اما چون آنها برزخ را نفی میکردند در حالیکه تشکیک آن ممنوع بود و منافع آن برای راهبان بسیار و در برابر متبرکاتی که از برزخ هم عواید بیشتری نصیب راهبان می‌کرد، ادای تکریم نمی‌کردند و سرانجام چون آنها به جزییات مقدس حمله می‌بردند،<sup>54</sup> پاسخی جز سوختن در آتش دریافت نکردند. پادشاهی که در آلمان حامی آنها بود و اجیرشان کرده بود، در پاریس در صف اول دسته مذهبی که پیش از اعدام تعداد بسیاری از این نگون‌بختان براه افتاده بود، قدم برمی‌داشت. حکایت اعدام آن‌ها چنین است: بر انتهای الوار بلندی که محور آن بر درختی قرار داشت و در نوسان بود معلق آویزان‌شان می‌کردند؛ در زیر درخت آتشی عظیم زبانه می‌کشید؛

<sup>50</sup> **Annate** انت نوعی مالیات بود که از عواید سالانه افرادی که سود کسب کرده بودند در يك منطقه تحت قلمرو يك اسقف جمع‌آوری می‌شد و به خزانه پاپ واریز می‌شد. - یادداشت مترجم.

<sup>51</sup> **Réserve**.

<sup>52</sup> **Dispense** در کلیسای کاتولیک روم شخص پاپ این اختیار را دارد که افراد را از انجام بعضی از احکام و دستورات کلیسا معاف کند. - یادداشت مترجم.

<sup>53</sup> **François I** (۱۵۴۷-۱۵۹۴) پادشاه فرانسه و جانشین لویی دوازدهم.

<sup>54</sup> آنها در واقع نظرات برنژر در مورد آیین عشاء ربانی را قبول داشتند، در نظر آنها امکان نداشت يك بدن بتواند در صد مکان مختلف حاضر باشد، حتی توسط قادر مطلق الهی؛ آنها منکر این بودند که صفت بدون موصوف به موجودیت خود ادامه دهد. و براین اعتقاد بودند که مطلقاً غیر ممکن است آن چیزی که بشر با دیدن مزه کردن و خوردن نان و شراب می‌یابد، در لحظه نابود شود در حالی که حی و حاضر است؛ آنها از اشتباهاتی که موجب محکومیت برنژر شده بود دفاع می‌کردند و برای توجیه نظرات خود به اولین پدران روحانی کلیسا ارجاع می‌دادند، به‌خصوص **تروستن** قدیس که در گفتار خود بر علیه **تریفون** صریحاً اظهار داشته بود که: «تقدیم نان نازک برای تقدیس آن به درگاه خدا... استعاره‌ای است برای عشاء ربانی که مسیح انجام آن را برای حفظ یاد مصائب او، از ما خواسته است». آنها به همه آن سخنانی که در اولین قرن بر علیه تقدیس اشیاء بازمانده قدیسان رانده شده بود ارجاع می‌دادند و از **ویژیلانتیوس** نقل قول می‌کردند، که گفته بود: «آیا لازم است شما خاکستر ناچیزی را تکریم کرده یا حتی بستابید؟ آیا ارواح شهدا همچنان خاکستر خود را به جنبش در می‌آورند؟ سنت بت‌پرستی به کلیسا نفوذ کرده است: افروختن مشعل‌ها را در ظهر آغاز می‌کنند. ما می‌توانیم در حیات خود برای یکدیگر نیایش کنیم، اما پس از مرگ نیایش به چه کار می‌آید؟». اما نگفتند، تا چه حد **تروم** قدیس بر علیه این سخنان **ویژیلانتیوس** به پا خاسته بود. در واقع آنها می‌خواستند همه چیز را به شکل دوران حواریون بازگردانند. آنها نمی‌خواستند بپذیرند که حال که کلیسا گسترش یافته و تحکیم شده است، می‌بایست ضرورتاً نظم خود را نیز گسترش دهد و استحکام بخشد. آنها تمولی را نکوهش می‌کردند که به هرحال برای حفظ جلال و شکوه مذهب ضروری به‌نظر می‌رسید. - یادداشت نویسنده.

الوار چون ترازویی به بالا و پایین در نوسان بود و آن‌ها را به تناوب لحظاتی بر آتش می‌نهاد و سپس به بالا می‌کشید: بدین سان آن‌ها عذاب مرگ را بتدریج حس می‌کردند و به تعدی جان می‌سپردند که توحش هرگز طولانی‌تر و دهشتناک‌تر از آن را نیافریده است.

اندک زمانی پیش از مرگ فرانسوای اول، چند تن از اعضای پارلمان پرووانس<sup>55</sup> که توسط مردان کلیسا علیه اهالی مِرِنْدُل و گَبِرِیِر<sup>56</sup> تحریک شده بودند، از پادشاه برای اعدام نوزده تن از افراد این منطقه که خود محکومشان کرده بودند، تقاضای سپاه کردند. اما به جای اعدام نوزده محکوم، شش هزار تن از افراد این مناطق را سر بریدند. نه به زنان رحم کردند و نه به سالخورده‌گان و کودکان. سی قصبه را به خاکستر نشانند. این مردمان که تا آن زمان ناشناخته باقی مانده بودند، یقیناً تنها گناهشان این بود که *وِدوا*<sup>57</sup> زاده شده بودند. آنها از سیصد سال پیش در صحرا و در کوهستان‌ها سکنی گزیده و با کار طاقت‌فرسای خود این مناطق را حاصلخیز گردانده بودند. زندگی شبانی و آرام آنها نشان از معصومیت زندگی انسان‌های قرون اولیه را داشت. ارتباطشان با شهرهای همسایه به فروش میوه خلاصه می‌شد<sup>58</sup>. آنها نه از محاکمه سر در می‌آوردند و نه از جنگ؛ از خود دفاعی نکردند و سرشان چون حیوانات گریزپایی که در محوطه‌ای بسته کشته می‌شوند از دم تیغ گذشت.<sup>59</sup>

<sup>55</sup> Provence استانی است در جنوب فرانسه

<sup>56</sup> Mérindol, Cabrières دو شهر در جنوب فرانسه.

<sup>57</sup> Vaudois مسیحیان پیرو پیِر وِدِس [Pierre Vaudès] یک بازرگان ساکن شهر لیون بود که با ارجاع به جمله ای از مسیح در انجیل (اگر کمال را می‌جویی برو اموات را بفروش و آن را میان تهیستان تقسیم کن. تو گنجینه‌ای در آسمان دارا خواهی شد. آنگاه به سوی من آی و مرا دنبال کن.) تمام ثروت خود را به فقرا بخشید و زندگی فقیرانه با کار و محنت را موعظه می‌کرد. وی بانی نهضت مذهبی تحت عنوان فقرای لیون بود که در سال ۱۱۷۹ توسط شورای لاتران از کلیسای روم طرد شد. و - یادداشت مترجم.

<sup>58</sup> پیروان پیِر وِدِس در اواخر قرن چهاردهم میلادی از ایتالیا به فرانسه مهاجرت کردند. فنودال های جنوب فرانسه که در پی جنگ هایشان در ایتالیا بی پول شده بودند، بخشی از املاک خود را به فروش گذاشتند و ملاکین ایتالیایی که این املاک را خریدند، حدود صد خانواده کشاورز ودوا مذهب را در املاک خود، از جمله مرندل و کابریر، در جنوب فرانسه ساکن کردند. ودوا ها در این منطقه به زحمت گشی و پاکدامنی شهرت داشتند و تا حوالی سالهای ۱۵۲۸ میلادی با کاتولیک ها روابط صلح آمیز و دوستانه داشتند. بحران از زمانی آغاز می شود که اسقف ژان نیکولایی دادگاه هایی برای محاکمه الحاد و ارتداد تشکیل داد. و پس از آن یک دومینیکن با ایجاد یک قوای مسلح به کشتار اهالی ودوای منطقه پرداخت. در سال ۱۵۳۰ ودوا های ایتالیا نمایندگانی به ژنو فرستاده و در سال ۱۵۳۲ ودوا ها رسماً به کلیسا های پروتستان می پیوندند. دولت مردان فرانسه که دین رسمی آن کاتولیسیم بود تحت فشار پاپ تصمیم به از بین بردن شهروندان ودوای فرانسه گرفته و پس از سال ها فشار و ظلم در سال ۱۵۴۰ نیرو های دولتی با همکاری قوای محلی در پنج روز ده ها دهکده نابود شده، ۳۰۰۰ نفر قتل عام و ۶۷۰ مرد اسیر و به اردوگاه های کار اجباری فرستاده می شوند. در این بخش ولتر به این قضایای دردناک اشاره می کند. باید در نظر داشت که مخاطبان ولتر در قرن هجدهم با این وقایع آشنا بوده اند. - یادداشت ناشر.

<sup>59</sup> خانم سائتل مالک بخشی از زمین های منطقه تخریب شده که از اجساد اهالی آن مفروش شده بود، به محضر پادشاه هنری دوم شکایت برد. پادشاه او را به پارلمان پاریس ارجاع داد. تنها دادستان کل پرووانس به نام گِرِن که عامل اصلی این خونریزی بود سرش را به باد داد. دوتو می‌گوید: او به جای همه محکومین دیگر مجازات شد چون آشنایی در برابر نداشت. - یادداشت نویسنده.



پس از مرگ فرانسوای اول شهریاری که بیشتر به زنیارگی و سیاهبختی معروف بود تا به سنگدلی، تعذیب هزار مرتد خصوصاً مشاور پارلمان دوبورگ و در آخر، قتل عام **وسی**<sup>60</sup> موجب شد سرکوب شدگانی که با وجود هیزم برافروخته و شمشیر جلاد، جمعیت فرقه‌شان افزایش یافته‌بود،



مسلح شوند؛ خشم جای بردباری را گرفت و سنگدلی به تقلید از دشمن رواج یافت.



قتل عام بارتلمی قدیس ۲۴ اوت ۱۵۷۲

بدین سان نه جنگ داخلی، فرانسه را از کشتار لبریز کرد؛ صلحی منحوس‌تر از جنگ [قتل عام] **بارتلمی قدیس**<sup>61</sup> را پدید آورد که همتایی برای آن در جنایت‌نامه‌های تاریخی نیامده است.

**لیگ فرانسه، هائری سوم و هائری چهارم را به**

دست يك عضو **ژاکوبین**<sup>62</sup> و دیوصفتی که عضو جمعیت **فیآن**<sup>63</sup> بود به قتل رساند. کسانی ادعا می‌کنند انسانیت، بردباری و آزادی‌اعتقادات، اموری نفرت‌انگیزند؛ اما برآستی، آیا این مفاهیم هرگز چنین مصائبی را سبب شده‌اند؟

<sup>60</sup> **Vassy** در مارس ۱۵۶۲ گروهی از پروتستان‌های شهر **وسی** که در کلیسا مشغول انجام مراسم مذهبی خود بودند به دستور **دوک دو گیز** رهبر کاتولیک‌های فرانسه و فرمانده ارتش **لیگ** به آتش کشیده شدند. این واقعه به **قتل عام وسی** معروف شد که آغازی بود بر جنگ‌های مذهبی میان کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها در فرانسه. - یادداشت مترجم.

<sup>61</sup> **Saint-Barthélemy** ۲۴ اوت ۱۵۷۲ میلادی شارل نهم پادشاه فرانسه به تحریک مادرش کاترین مدیسیس و تحت فشار کاتولیک‌های با نفوذ در دربار (به‌خصوص **دوک دو گیز**) فرمان قتل نجای پروتستان را که برای شرکت در جشن عروسی خواهر پادشاه با **هائری** شاهزاده پروتستان منطقه نوار به پاریس آمده بودند، می‌دهد. متعاقب آن کلیسای **سنت ژرمن-اوسروا** در پاریس مردم را به قتل عام پروتستان‌ها دعوت می‌کند. در این روز هزاران پروتستان به دست کاتولیک‌ها کشته می‌شوند. قتل عام به مناطق دیگر فرانسه سرایت کرده و شمار بسیاری پروتستان قتل عام می‌شوند. این حادثه که در روز جشن **بارتلمی قدیس** وقوع یافته است، به **قتل عام بارتلمی قدیس** معروف شده است. این واقعه یکی از خونبارترین حوادثی است که در دوره جنگ‌های مذهبی میان کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها در فرانسه (۱۵۶۲-۱۵۹۸) صورت گرفته است. - یادداشت مترجم.

<sup>62</sup> **Jacobin** در اینجا اشاره به کاتولیک‌های پیرو **دومینیک قدیس** (دومینیکان‌ها) است که در پاریس به دلیل اینکه دیرشان در کنار کلیسای **سنت ژاک** بود به **ژاکوبین**‌ها معروف شدند و نباید با گروه سیاسی **ژاکوبین**‌ها در دوران انقلاب ۱۷۸۹ اشتباه شوند. آن‌ها نیز به دلیل اینکه جلسات خود را در دیر **ژاکوبین**‌ها برگزار می‌کردند به این نام خوانده شدند. - یادداشت مترجم.

<sup>63</sup> **Feuillant** **فیآن**‌ها فرقه‌ای از کاتولیک‌های پیرو **ژان دو لا برییر** **Jean de la barrière** پدر روحانی کلیسای **فیآن** در لانگدوک بودند. آن‌ها زندگی سخت و زاهدانه‌ای پیشه کرده بودند. قاتل هنری چهارم **رویک Ravailac** از این فرقه بود. این فرقه را نباید با گروه سیاسی (کلوب محافظه‌کاران **فیآن**) که در دوران انقلاب فرانسه به وجود آمد و به دلیل اینکه جلسات خود را در دیر **فیآن**‌ها تشکیل می‌دادند، به این نام خوانده شدند، اشتباه کرد. - یادداشت مترجم.

## فصل چهارم

### آیا بردباری خطرناک است؟ بردباری در نزد کدام ملت جایز است؟

اشخاصی گفته‌اند: اگر در مقابل برادران سرگردانمان که خداوند را با زبان فرانسوی غلط‌نویس می‌کنند، گذشت پدرا نه به خرج دهیم، در واقع سلاح به دستشان داده‌ایم و باری دیگر چون نبرد ژرنک، مونکونتور، کوتراس، درو، سنت‌دونی<sup>64</sup> و غیره را در پیش خواهیم داشت. اینکه چنین امری وقوع خواهد یافت یا خیر از دانش من بیرون است زیرا من پیشگو نیستم، اما به نظر می‌رسد اگر بگوییم: «هنگامی که بدین مردمان بدی روا داشتیم شورش کردند حال اگر بدان‌ها نیکی کنم سر به شورش برخواهند داشت» نتیجه‌گیری ای غیرمنطقی کرده‌ایم.

اگر جسارت نباشد، سران حکومت و مقامات بالا را به بررسی دقیق نکات زیر دعوت می‌کنم: آیا باید از برخورد ملایم اجتناب کرد زیرا این نگرانی وجود دارد که ملایمت همان شورشی را برانگیزد که سنگدلی؟

آیا اگر حادثه‌ای در اوضاع و احوال خاصی رخ داده است الزاماً در اوضاع و احوال دیگری که از لحاظ زمان، نظرات و رسومات، مشابه است نیز رخ خواهد داد؟

یقیناً اوگن‌ها چون ما سرمست از تعصب و غرق در خون بودند. اما آیا نسل جدید به همان میزان در توحش بسر می‌برند که پدرانشان؟ آیا زمانه، عقل که چنین گسترش یافته است، مکتوبات نفیس، ملاطفت جامعه، در افرادی که افکار این مردمان را رهبری می‌کنند، اثری بر جای نگذاشته است؟ آیا مشاهده نمی‌کنیم که در این پنجاه سال اخیر چهره تقریباً سراسر اروپا دستخوش تغییرات شده است؟

قدرت دولت در همه جا تحکیم شده است در حالی که باورهای اخلاقی جامعه تلطیف شده اند نیروی پلیس تحت حمایت ارتش بیشمار دائمی دیگر هرگز مجال برای ترس از بازگشت به دوران هرج و مرج جنگ میان روستائیان کلونینست با روستائیان کاتولیکی که با شتاب در فاصله میان کاشت و برداشت به گروه‌های نزاع می‌پیوستند، باقی نمی‌گذارد.

<sup>64</sup> Jarnac نبرد میان کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها که در تاریخ ۱۳ مارس ۱۵۶۹ در ژرنک در فرانسه به وقوع پیوست. Moncontour نبرد میان کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها در فرانسه، که در تاریخ ۳ اکتبر ۱۵۶۹ در مونکونتور به وقوع پیوست. Coutras نبرد ۲۰ اکتبر ۱۵۸۷ (هشتمین جنگ مذهبی) که به پیروزی هانری دو نوار (هانری 4 پادشاه بعدی فرانسه) و شکست ارتش لیگ فرانسه منتهی شد. Dreux اولین نبرد میان کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها که در تاریخ مارس ۱۵۶۲ به دنبال قتل عام وسی صورت گرفت. Saint-Denis: نبرد میان کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها در فرانسه که در تاریخ ده نوامبر ۱۵۶۷ به وقوع پیوست. - یادداشت مترجم.

هر دوره ای رفتار خاصی را اقتضا می‌کند. چه بیهوده است که امروز سورین را ویران کنیم، چون در گذشته دادخواست سوزاندن **باکره ارلئان** را صادر کرده است؛ زیرا **هانری سوم** را از مقام سلطنت خلع و از کلیسای کاتولیک اخراج کرده است؛ زیرا **هانری چهارم**، **هانری کبیر** را مطرود کرده است. یقیناً نهادهای مملکتی دیگری را که در همین دوران جنون، مرتکب افراتکاری‌های مشابه شده‌اند، مورد مؤاخذه قرار نخواهیم داد. این عمل نه تنها بی‌عدالتی صرف است، بلکه به همان میزان عملی جنون آمیز است که خواهیم اهالی شهر **مارسی** را امروز به دلیل اینکه در سال ۱۷۲۰ به بیماری طاعون دچار شده بودند، از شهر برانیم.

آیا به رم می‌تازیم و آن را تاراج می‌کنیم، همانطور که سربازان **شارل گن**<sup>65</sup> به آن تاختند، زیرا **سیکست گن**<sup>66</sup> در سال ۱۵۸۵ تعهد کرده بود فرانسوی‌هایی را که علیه فرمانروای خود اسلحه به دست بگیرند از پرداخت مالیات **آمزش گناهان** معاف کند؟ کافی نیست تنها مانع آن شویم که رم باری دیگر دست به چنین افراتکاری‌هایی زند؟

خشم و غضبی که از افکار جزمی سرچشمه می‌گیرد و افراتکاری مذهب کاتولیک، مذهبی که درست فهمیده نشده است، در آلمان، انگلستان و حتی هلند همانقدر خون ریخته است و فاجعه به بار آورده است که در فرانسه: اما، در دوران ما، در این ممالک دیگر اختلاف مذهب، فاجعه بیار نمی‌آورد؛ یهودی، کاتولیک، یونانی، لوتری،<sup>67</sup> پروتستان، اناباتیست<sup>68</sup>، سوسینیست<sup>69</sup>، منونیت<sup>70</sup>، موراو<sup>71</sup> و معتقدان به بسیاری از مذاهب دیگر، در این مناطق، برادرانه در کنار یکدیگر زندگی می‌کنند و در بهبود وضعیت جامعه مشارکت دارند.

دیگر در هلند بیم آن نمی‌رود که بحث و جدل **یک گمار**<sup>72</sup> بر سر تقدیر موجب به تیغ سپردن سر **یک پانسیونر بزرگ** شود.<sup>73</sup> در انگلستان دیگر از جدال پرسبیتی<sup>74</sup> ها و ایپسکوپالی<sup>75</sup> ها بر سر

<sup>65</sup> Charles Quint (۱۵۵۸-۱۵۰۰) پادشاه اسپانیا، سیسیل و امپراطور آلمان. - یادداشت مترجم

<sup>66</sup> Sixte Quint (۱۵۹۰-۱۵۲۱) پاپ سیکست گن (۱۵۹۰-۱۵۸۵) - یادداشت مترجم.

<sup>67</sup> Luthérien پروتستان‌های پیرو **مارتن لوتر** - یادداشت مترجم.

<sup>68</sup> Anabaptiste به پیروان جریان مذهبی **اناباتیسم** که در دوران اصلاحات در اوایل قرن شانزدهم تحت تأثیر افکار **اولریش زوینگلی Ulrich Zwingli** در آلمان وجود آمد، گفته می‌شود. در نظر آن‌ها انجام غسل تعمید باید پس از بلوغ و ایمان شخصی فرد و به تقاضای خود او صورت گیرد. - یادداشت مترجم.

<sup>69</sup> Sociniani به پیروان جریان مذهبی **سوسینیانسم** گفته می‌شود که در قرن شانزدهم و در دوران اصلاحات توسط **لولیو سوزینی (Lolio Sozzini)** پدید آمد. وی تثلیث را نمی‌پذیرفت و خداوند را یگانه می‌انگاشت و به ربانیت مسیح اعتقاد نداشت. - یادداشت مترجم.

<sup>70</sup> Mennonite به پیروان جریان مذهبی **منونیتیسم (Menno Simon)** گفته می‌شود. **منونیتیسم** شاخه‌ای از اناباتیسم است که در دوران اصلاحات در قرن شانزدهم تحت تأثیر افکار **زوینگلی و کونراد گریبل (Conrad Grebel)** در زوریخ پدید آمد و سپس در هلند توسط منوسیمون گسترش یافت و نام او را به خود گرفت. آنها چون اناباتیست‌ها انجام غسل تعمید را به بلوغ عقلی افراد موکول کرده و طرفدار صلح و عدم استفاده از سلاح جنگی‌اند. - یادداشت مترجم.

<sup>71</sup> Morave موراو‌ها که ابتدا تحت عنوان اتحادیه برادران خوانده می‌شدند، پیرو کلیسای موراو هستند که ادعا می‌شود قدیمیترین کلیسای پروتستان است. این گروه مذهبی پیش از دوران اصلاحات حول افکار **جان هوس** که در سال ۱۴۱۵ توسط کاتولیک‌ها سوزانده شد، پدید آمد. بخشی از طرفداران جان هوس در منطقه **دورافتاده موراوی اتحادیه برادران** را تشکیل دادند. - یادداشت مترجم.

<sup>72</sup> Gomar **فرانسوا گمار** عالم الهیات پروتستان بود که در مخالفت با همکاری آرمینوس اعتقاد داشت که خداوند از ازل سوختن ابدی بخش اعظم بشر را مقدر کرده است. این اندیشه جزمی شیطانی همانطور که پیش‌بینی میشد، با ظلم و ستم حمایت شد. **بارنوووت** پانسیونر معروف که در گروه

يك آیین عبادی و یا عبادی کشیش که جاری شدن خون پادشاهی بر چوبه اعدام را سبب گردد، هراسی نیست. ایرلند پرجمعیت و متمول دیگر شاهد این فاجعه نخواهد بود که شهروندان کتولیک در طی دو ماه شهروندان پروتستان را به درگاه خداوند قربانی کنند؛ زنده به گورشان نمایند؛ مادران را وارونه بر چوبه دار آویزان کنند؛ دختران را بر گردن مادرانشان ببندند تا با هم کشته شوند؛ شکم زنان باردار را بشکافند و جنین را بیرون کشند و خوراک خوک و سگ گردانند؛ خنجر در دست محبوسان خود که محکم بسته شده اند نهند و با دست خود آنها آن را در سینه همسرانشان، پدران و مادران و دخترانشان فرو کنند، تا عمل خویش کشی متجسم شود؛ آنها را لعن کنند و همگی را به قتل رسانند. این وقایع وقایعی است که رَپِن-توآراس<sup>76</sup> که در ایرلند مأموریت داشته است و تقریباً هم عصر ماست، روایت کرده است؛ وقایعی است که در همه کتب تاریخی و تاریخ انگلستان آمده است؛ وقایعی که بدون شك هرگز تقلید نخواهد شد. فلسفه، تنها فلسفه، این خواهر دین، دستانی را خلع سلاح کرد که خرافات مدتی بس طولانی به خون آغشته کرده بود؛ و ذهن بشر هنگامی که از مستی بدر آمد و هشیار شد، از این همه افراط که تعصب به بار آورده بود در شگفتی ماند.

ما نیز در فرانسه ولایتی متمول داریم که در آن لوترانیسم بر کاتولیسیسم غالب شده است. دانشگاه آژاس در دست لوتری‌هاست؛ آن‌ها بخشی از مسئولیت‌های شهرداری را به عهده دارند. از زمانی که این ولایت تحت حاکمیت پادشاهان ما قرار گرفته، هرگز کمترین جدال مذهبی آرامش آن را برهم نزده است. چگونه چنین امری ممکن شده است؟ آری، بدین جهت که در آن‌جا هرگز به کسی ستمی روا نشده است. دل‌ها را نسوزانید، همه دل‌ها باشما خواهند بود.

من نمی‌گویم آنهایی که مذهبشان با مذهب شهریار متفاوت است باید از مقام و منزلت افراد معتقد به مذهب حاکم برخوردار باشند. در انگلستان کتولیک‌ها افراد وابسته به گروه مدعی به شمار می‌آیند، به مشاغل دولتی دسترسی ندارند و مالیات مضاعف پرداخت می‌کنند. اما از کلیه حقوق شهروندی برخوردارند.

مخالف گمار بود در تاریخ ۱۳ مه ۱۶۱۹ در سن هفتاد و دو سالگی" برای محزون ساختن هر چه بیشتر کلیسای پروردگار" گردن زده شد. - یادداشت نویسنده.

<sup>73</sup> PENSIONNAIRE پانسیونر عنوانی بود که در هلند به نخستوزیر و وزرای منطقه‌ای داده می‌شد. - یادداشت مترجم.  
<sup>74</sup> Presbytérien [Presbytérianisme] به پروتستان‌هایی گفته می‌شود که سیستم کلیسایی ژان کلون را پذیرفته‌اند. ژان کلون سلسله مراتب واتیکان را رد کرده و خود مختاری‌ای برای کلیساهای محلی قائل بود. در این سیستم کلیسا توسط شوراهایی که افراد غیر روحانی در کنار پاستورها (کشیش پروتستان) در آن شرکت دارند، هدایت می‌شود. این شاخه مسیحیت ابتدا با ژان کلون در ژنو بوجود آمد. سپس در ایرلند توسط جان نکس (John Knox) گسترش یافت. - یادداشت مترجم.

<sup>75</sup> Episcopalien [Episcopalisme] جریان مذهبی پیرو کلیسای انگلیکن که قدرت شورای اسقف‌ها را مافوق قدرت پاپ میدانند. - یادداشت مترجم.

<sup>76</sup> Rapin-Thoiras تاریخ دان فرانسوی که چندین جلد کتاب در باب تاریخ انگلستان تألیف کرده است. - یادداشت مترجم.

در مورد چند تن از اسقفان فرانسوی این ظن وجود داشت که آن‌ها پذیرفتن کلونیست‌ها را در منطقه تحت قلمرو مذهبی‌شان، نه در شأن خود می‌دانند و نه به نفع خود. این همان سد بزرگی است که در مقابل بردباری قرار دارد. چگونه می‌شود چنین چیزی را باور داشت. هیئت اسقفان در فرانسه از افراد با فضیلتی تشکیل شده‌اند که پندار و کردارشان آمیخته به نجابتی است در خور شأن اصل و نسبشان؛ آنها نیکوکار و بخشنده‌اند، عدالت حکم می‌کند این قدرشناسی از آن‌ها صورت گیرد. آن‌ها باید بدین نکته اندیشه کنند که یقیناً پیروان فراری منطقه تحت قلمرو مذهبی‌شان در ممالک خارجی مذهب خود را تغییر نخواهند داد. بلکه با بازگشت به سوی کشیشان خود و برخورداری از رهنمون‌های آن‌ها افکارشان منور خواهد شد و از کردار نمونه آن‌ها تأثیر خواهند گرفت. به مذهب آوردن آن‌ها خود افتخاری است. به حکومت نیز ضرری وارد نخواهد شد. هر چه تعداد شهروندان بیشتر شود، زمین‌های مقامات کلیسا بارورتر خواهد شد.

اسقفی در شهر وارمی<sup>77</sup> لهستان، زارعی آنباتیست و تحصیلداری سُسینی داشت. از او خواستند، این دو را اخراج و یکی را به دلیل اینکه به وحدت ذات اقاتیم [خدا، عیسی، روح القدس]<sup>78</sup> اعتقاد ندارد، و دیگری را به دلیل اینکه غسل تعمید فرزندش را تا سن پانزده‌سالگی به تعویق می‌اندازد، تحت پیگرد قرار دهد. اسقف پاسخ داده بود: «آنها در آن دنیا تا ابد لعن شده باقی خواهند ماند، اما در این دنیا من به وجودشان احتیاج دارم».

از فضای بسته خود بیرون آئیم و ببینیم در دیگر نقاط جهان چه می‌گذرد. عالیجناب کبیر [سلطان عثمانی] بر بیست ملت با مذاهب مختلف، با روشی صلح آمیز حکومت می‌کند. دویست هزار یونانی در قسطنطنیه در امنیت به سر می‌برند؛ حتی اسقف اعظم یونانی‌ها را مفتی انتخاب و به امپراتور معرفی می‌کند. در آن جا يك اسقف اعظم رومی را تحمل می‌کنند. همچنین اسقف‌های رومی بعضی از جزایر یونانی را سلطان انتخاب می‌کند.

جمله‌ای که در حکم می‌آورد، چنین است: «به او حکم می‌کنم به جزیره چپو برود و در آنجا به عنوان اسقف مطابق بر سنت قدیمی و آداب پوچ اهالی آن زندگی کند». این امپراتوری مملو است از ژاکوبی‌ها<sup>79</sup> نستوریان<sup>80</sup> و مونوتلی‌ها<sup>81</sup> قبطی‌ها،<sup>82</sup> مسیحیان طرفدار ژان قدیس،

<sup>77</sup> Varmie

<sup>78</sup> Consubstantialité

<sup>79</sup> Jacobite ژاکوبی به پیروان کلیسای ارتدکس و منوفیزیت آسوری گفته می‌شود که به نام مؤسس آن ژاک بارده (Jacques Baradée) (حدوداً ۵۷۴ - ۵۰۰) ژاکوبی خوانده می‌شوند. - یادداشت مترجم.

یهودیان، زرتشتی‌ها و هندوها<sup>83</sup> در کتب تاریخی ترك‌ها، نشانی از شورش‌هایی که مذهب موجب آن شده باشد، وجود ندارد.

در هند، در ایران، در سرزمین تاتارها سیر کنیم، به همین بردباری و آرامش برخوایم خورد. **پطرکبیر** در قلمرو وسیع خود، همه مذاهب را تحت حمایت خود گرفته بود، نفع آن نصیب تجارت و کشاورزی شد، و به حکومت نیز گزندی نرسید.

حکومت چین که تاریخ چهار هزار ساله دارد، هرگز مذهبی به غیر مذهب **نواشیده‌ها**<sup>84</sup> را که پرستش ساده خدایی یکتاست، نپذیرفته است، با این حال خرافات **فو**<sup>85</sup>ها را تحمل می‌کند و همچنین توده‌ای از راهبان بودایی را تحمل می‌کند که اگر درایت محاکم همواره آن‌ها را مهار نمی‌کرد، می‌توانستند بسیار خطرناک باشند.

امپراتور بزرگ چین، **یونگ چینگ**<sup>86</sup> که عاقلترین و شاید بزرگوارترین امپراتور چین باشد، **ژزونیت‌ها**<sup>87</sup> را اخراج کرد. اما نه بدین دلیل که او تحمل و بردباری نداشت، بلکه بالعکس بدین دلیل که **ژزونیت‌ها** فاقد بردباری بودند. آن‌ها خود در **عجابینامه ای** که تألیف کردند سخنان این شهریار نیک را که خطاب به آن‌ها گفته بود، نقل کرده‌اند: «من بدین واقفم که مذهب شما فاقد بردباری است؛ میدانم در مانیل و ژاپن چه کرده‌اید؛ پدر مرا فریب دادید، اما امیدی به فریب دادن من نداشته باشید». کافی است خطابه امپراتور را که **ژزونیت‌ها** را قابل دانسته، مورد خطاب خود قرار داده است بخوانیم تا او را عاقل‌ترین و رئوف‌ترین مردمان بیابیم. آیا او می‌توانست فیزیکدان‌های اروپایی را که قبلاً به بهانه نشان دادن دماسنج و بادسنج به دربار، خشم

<sup>80</sup> Nestorien به هواداران **نستوریوس (Nestorius)** (۳۸۱-۴۵۱) اسقف اعظم قسطنطنیه گفته می‌شود. وی طبیعت عیسی را دوگانه می‌انگاشت (طبیعت انسانی، طبیعت ربانی) و عقیده داشت این دو وجه طبیعت عیسی منفک از یکدیگر در وی می‌زیسته‌اند. نستوریس به دلیل مخالفتش در مورد لقب مریم به عنوان (مادر خدا) توسط شورای اسقف‌ها به پیشنهاد **سیریل اسقف اعظم اسکندریه** ملحد شناخته شد. - یادداشت مترجم.

<sup>81</sup> **Monothélite** [Monothélisme] **مونوتلی** به پیروان **سرژیوس Sergius** (هفتم میلادی) اسقف اعظم قسطنطنیه گفته می‌شد طبق نظریه او مسیح دارای دو طبیعت (طبیعت انسانی و طبیعت الهی) و یک اراده (اراده الهی) بود. در آن زمان کلیسا رسمی برای مسیح دو اراده قائل بود اراده انسانی و اراده الهی. وی توسط شورای مذهبی قسطنطنیه ملحد شناخته شد. - یادداشت مترجم.

<sup>82</sup> **Coptes** **قبط** یا **قبطی** به مسیحان متوفیزیت مصری و حبشه‌ای گفته می‌شود که شاخه‌ای از ژاکوبیت‌ها و یا اوتیشه‌ای‌ها هستند. - یادداشت مترجم.

<sup>83</sup> **Banian** گروهی از هندیان برهمایی - یادداشت مترجم.

<sup>84</sup> **Noachide** اسلاف نوح - یادداشت مترجم.

<sup>85</sup> **Fô** **فو** یا **فونه** نام دوم خدای هندی **اینگ سان** و **وانو** بود که در چین نیز پیروان بسیاری داشت و هنگام مرگ به همراهانش اعتراف کرد که راز دکترین او این بوده که همه موجودات از عدم و خلاء به وجود آمده‌اند و به عدم و خلاء بازمی‌گردند. پس از مرگ او پیروانش به دو دسته تقسیم شدند عده‌ای با ارجاع به آخرین گفته‌های او فرقه بی‌خدایان را تشکیل دادند و گروه دیگر دکترین نوران حیاتش را حفظ کردند. - یادداشت مترجم.

<sup>86</sup> **Young-tching**.

<sup>87</sup> **Jésuite** **ژزونیت‌ها** به هواداران فرقه‌ای از کاتولیسیسم گفته می‌شود که در سال ۱۵۳۴ میلادی توسط **ایگناسیو دو لویولا (Ignacio de Loyola)** تحت عنوان **همراهان مسیح** بدعت گذاشته شد. واتیکان آن‌ها را تحت عنوان **جامعه مسیح** به رسمیت شناخت. نام **ژزونیت** را پروتستان‌ها به این گروه مذهبی داده‌اند که در آغاز باری منفی داشته است. این فرقه اجرای دقیق تعلیمات مسیح، فقر پاکدامنی و فرمانبرداری از مافوق مذهبی و اطاعت مطلق از پاپ را شعار قرار داده بودند و در دوران اصلاحات دینی در عملیات ضد **اصلاحات** فعالیت گسترده داشتند. مدارس بسیاری در اروپا جهت تعلیم و تربیت کودکان و جوانان تأسیس کردند. ولتر حدود هفت سال در نزد آن‌ها به تحصیل پرداخته بود. - یادداشت مترجم.



حال ببینیم در نیمکره دیگر زمین چه می‌گذرد؛ نگاهی به *کارولینا*<sup>93</sup> بیافکنیم، جایی که لاک حکیم<sup>94</sup> قانونگذار بود. در آنجا کافی است هفت پدر خانواده مذهبی برقرار کنند تا قانون موجودیت آن مذهب را به رسمیت بشناسد. این آزادی هیچ آشوبی به پا نکرده است. خداوند ما را از گزند این مثالی که آوردیم تا فرانسه از آن درس گیرد، حفظ کند! ما تنها بدین علت بدان اشاره کردیم که نشان دهیم بردباری و مدارا، هر آن قدر هم که در آن اغراق شده باشد، کمترین نفاقی را سبب نشده است. با این حال آنچه در یک مستعمره نوپا بسیار مفید و نیک است، در یک سرزمین پادشاهی قدیمی پسندیده نیست.

اما در مورد انسان‌های بدوی که به تمسخر *کواکر* نامیده‌ایم شان، آنهایی که با رسومی شاید مسخره چنین با تقوا بودند و صلح را هر چند بی‌ثمر به سایر آدمیان می‌آموختند، چه می‌توانیم بگوییم؟ آن‌ها در *پنسیلوانیا* زندگی می‌کنند و تعدادشان به صدهزار تن میرسد؛ در منطقه سعادت‌مندی که برای خود ساخته‌اند، نفاق و مناقشه را راهی نیست، و تنها نام شهرشان *فیلادلفیا*<sup>95</sup>، که همواره برادری میان آدمیان را خاطر نشانشان می‌سازد، سرمشق و مایه شرمساری مردمانی است که هنوز بویی از بردباری نبرده‌اند.

سرانجام اینکه بردباری هرگز جنگ داخلی‌ای را تهییج نکرده است؛ حال آنکه تعصب خون بر زمین جاری ساخته است. اینک میان دو رقیب به قضاوت بنشینیم، مادری که می‌خواهد پسرش گردن زده شود، و مادری که او را تسلیم می‌کند تا زنده بماند!

من در اینجا سخنی نمی‌گویم که به نفع ملت‌ها نباشد، و در این نوشته، با احترام به الهیات، که تکلیف من است، نیتی جز صلاح مادی و معنوی جامعه در سر ندارم. استدعای من از خوانندگان بی‌غرض این است، که حقایق را بسنجند، تصحیح کرده و بسط دهند. خوانندگان دقیق و هوشیار که تبادل افکار می‌کنند، همیشه از مؤلف پیشی‌گرفته، قدم فراتر می‌نهند.

<sup>93</sup> Caroline کارولینا ایالتی در شرق آمریکا - یادداشت مترجم.

<sup>94</sup> John Locke جان لاک فیلسوف انگلیسی (۱۶۳۲-۱۷۰۴) در سال ۱۶۶۹ از طرف دولت انگلستان مأمور شده بود قانون اساسی‌ای برای کارولینای شمالی که در آن زمان مستعمره آن کشور بود، تدوین کند. این قانون در سال ۱۶۷۰ تدوین شد، اما هرگز به اجرا در نیامد. - یادداشت مترجم.

<sup>95</sup> بنیانگذار ایالت پنسیلوانیا، ویلیام پن (۱۶۷۱-۱۶۴۴)، نام پایتخت این مستعمره را فیلادلفیا گذاشت که مشتق از دو واژه یونانی فیلاس (مهر یا دوستی) و آدلفوس (برادر). پن خود پیرو کواکر ها بود که قربانی سرکوب مذهبی شده بودند. به همین دلیل بر آن بود که در مستعمره پنسیلوانیا که از پادشاه انگلستان خریده بود، همگان از آزادی عقیده و مذهب برخوردار باشند. - یادداشت ناشر.



## فصل پنجم

### چگونه بردباری پذیرفته می‌شود؟

جسارت کرده می‌پندارم شاید روزی وزیری روشن بین و بزرگوار، یا یک روحانی عالی مقام دانا و شریف یا شهریاری که بخوبی آگاه است که منافعش در تعداد بیشمار رعایاش و شکوه و جلالش در سعادت آن‌ها، نهفته است، التفات کرده نگاهی بر این نوشته ناقص و معیوب بیافکند و با افکار منور خود نقائص آن را جبران کند؛ و با خود بگوید: چه خطری مرا تهدید خواهد کرد اگر سرزمینم با تعداد بیشتری از دستان سخت‌کوش کاشته و آراسته شود، درآمد ناشی از مالیات‌ها افزون شود و مملکت آبادتر و شکفته‌تر؟

اگر صلح و ستفالی<sup>96</sup> سرانجام آزادی مذهب را به ارمغان نیاورده بود، آلمان صحرایی می‌شد پوشیده از استخوان‌های کاتولیک‌ها، اوآنژلیک‌ها،<sup>97</sup> اصلاح طلبان دین [پروتستان‌ها]<sup>98</sup> و آناباتیست‌ها که سر یکدیگر را از تن جدا کرده بودند.

ما نیز در شهرهای پردو، متز<sup>99</sup> و منطقه آلاس<sup>100</sup> یهودیان، لوتری‌ها، مولینیایی‌ها،<sup>101</sup> ژانسنیست‌ها،<sup>102</sup> را داریم نمی‌توانیم کلوننیست‌ها را تا حدودی در همان شرایطی که کاتولیک‌ها در لندن تحمل می‌شوند، بپذیریم؟ هرچه تعداد فرقه‌ها افزایش یابد، خطرشان تقلیل می‌یابد؛ تعدد

<sup>96</sup> Westphalie به دنبال جنگ‌های سی ساله مذهبی (۱۶۴۸-۱۶۱۸) که ابتدا در امپراطوری آلمان میان شهریاران پروتستان و امپراطور کاتولیک آن آغاز و سپس به اکثر کشورهای اروپایی سرایت کرد. در اکتبر ۱۶۴۸ پیمان صلحی میان کشورهای طرف جنگ در وستفالی امضا شد که عهدنامه وستفالی نام گرفت. از جمله نتایج این عهد نامه برابری مذاهب مسیحی در اروپا بود. - یادداشت مترجم.

<sup>97</sup> **Evangelique** جریان مذهبی در مسیحیت که با اصلاحات دینی و پروتستانتیسم به وجود آمد. پیروان این جریان خود را تنها پیرو انجیل (اوآنژیل) و تعلیمات مستقیم مسیح دانسته و خود را منفرداً بدون واسطه کشیش در ارتباط با عیسی و متعهد در مقابل او می‌دانند. گروه‌های متفوت پروتستان وجود دارد که خود را اوآنژلیک می‌خوانند. - یادداشت مترجم.

<sup>98</sup> **Réformés**

<sup>99</sup> **Metz** شهری در شمال شرقی فرانسه - یادداشت مترجم.

<sup>100</sup> **Alsace** منطقه‌ای در شرق فرانسه در مرز آلمان - یادداشت مترجم.

<sup>101</sup> **Molinisme** - **Molinite** مولینیایی‌ها (مولینیست‌ها) به پیروان **لوئیس دو مولینای اسپانیایی** (Luis de Molina) (۱۶۰۰-۱۵۳۶) گفته می‌شود. وی ژزونیست بود و نظراتش در مورد جبر و اختیار و لطف الهی از طرفی تلطیف نظرات **اگوستن قدیس (Saint Augustin)** و ژانسنیست‌ها بود که بشر را مختار و صاحب اراده آزاد نمی‌دانستند و به لطف الهی و تقدیر معتقد بودند و از سوی دیگر تلطیف عقاید پلاژیانیست‌ها (Pelagianisme) بود که انسان را کاملاً صاحب اراده آزاد می‌دانستند و نقشی به لطف الهی نمی‌دادند و توسط کلیسای رم به الحاد محکوم شده بودند. در نظر **لوئی دو مولینا** لطف الهی شرایط را تعیین می‌کند و امکان نجات را در اختیار بشر می‌گذارد و اما بشر در بهره‌بردن از آن مختار است و صاحب اراده آزاد با وجود این خداوند از پیش به آنچه بشر انجام خواهد داد آگاه است. - یادداشت مترجم.

<sup>102</sup> **Janséniste** ژانسنیست به پیروان **کرنلیوس ژانسنیوس (Cornelius Jansénius)** (۱۶۳۶-۱۵۸۵) اسقف هلندی گفته می‌شود. ژانسنیوس تحت تأثیر افکار اگوستن قدیس بود. نظرات وی در مورد اراده بشر، تقدیر و لطف الهی با نظرات کلیسا تفاوت داشت. وی نگاهی بدبینانه نسبت به بشر داشت به اعتقاد او انسان به دلیل گناه اولیه (آدم و حوا) مغضوب و فاسد شده است. او انسان را صاحب اراده آزاد نمی‌دانست و عقیده داشت آزادی اراده انسان تنها در ارتکاب گناه است. انسان ذاتاً گناهکار است. تنها لطف الهی است که می‌تواند انسان را به سمت خیر هدایت کند. اما لطف الهی تنها به اراده خداوند و بنا بر تقدیر تقویض می‌شود و افرادی که این لطف شامل حالشان شده است، محدودند و موظف به ایمانی مطلق، (انسان قدیس). ژانسنیسم در فرانسه به یک فرقه مذهبی و سیاسی تبدیل شد و همواره توسط حکومت فرانسه و کلیسا مورد تعرض و سرکوب قرار می‌گرفت. کلیسای رم در سال ۱۶۴۳ به تحریک ژزونیست‌ها و حکومت فرانسه طی فرمانی کتاب معروف **ژانسنیوس اگوستینیوس (Augustinus)** را حاوی نظرات الحادی اعلام کرد (اما بعداً فرمان خود را اصلاح کرد). و در ۱۷۱۳ طی فرمان دیگری به الحاد آن‌ها حکم داد که موجب شگرفایی بیشتر این گروه مذهبی شد. - یادداشت مترجم.

آن‌ها را تضعیف می‌کند؛ همه آن‌ها با قوانین درستی مهار و سرکوب می‌شوند که تجمعات پرهیاهو، تهمت، آشوب و بلوا را ممنوع کرده است. قوانینی که با همکاری نیروی نظمیه، همچنان قوت خود را حفظ کرده‌اند.

می‌دانیم که شماری از رؤسای خانواده‌ها که درکشورهای خارجی ثروت بسیار اندوخته‌اند مایل به بازگشت به وطن خویشند. تنها خواست آن‌ها این است که توسط قانون طبیعی حمایت شوند، عقود ازدواجشان معتبر شناخته شود، تولد فرزندانشان ثبت شود، از حق وراثت برخوردار باشند، و آزادی شخصی‌شان تأمین شود. نه مکانی عمومی برای عبادتشان می‌خواهند و نه شرکت در مسئولیت‌های شهرداری، و نه منزلتی. کاتولیک‌ها هم در لندن و بسیاری از کشورهای دیگر از این حقوق برخوردار نیستند. قرار نیست امتیازات بسیاری به آن‌ها داده شود، یا مکان‌های امن در اختیار یک جناح گذاشته شود، بلکه کافی است به مردمانی صلح‌جو فرصت زندگی بدهیم و فرامین [پروتستان ستیز] شاهی که شاید در گذشته لازم بودند و امروز دیگر لزومی ندارند، تعدیل شود. ما نمی‌توانیم برای دولت تکلیف معین کنیم، کافی است برای نگون‌بختان از او استغاثه کنیم.

کافی است روش‌هایی اتخاذ شود که مفیدشان قرار دهد و مانع از هر گزندی از جانبشان شود! دولت [هیئت وزیران] و شورا با تکیه بر نیروی نظمیه، این روش‌ها را که سایر ملت‌ها بدون هیچ مشکلی به‌کار می‌برند، خواهند یافت.

هنوز در میان کلونیست‌های عامی افراد متعصب وجود دارد. اما یقیناً در میان **کنوولسیونرهای** [تشنجی‌ها] <sup>103</sup> عامی، متعصبین بیشتری وجود دارند. قشر واپس‌مانده ابله **سنت‌مدار** در میان ملت به پیشیزی گرفته نمی‌شوند. قشر واپس‌مانده طرفدار پیامبران کلونیست نابود شده‌اند. روش مؤثر در کاهش تعداد و سواسی‌ها، اگر هنوز وجود دارند، واگذار کردن این بیماری روانی به نظام عقل است که هر چند آهسته، اما به صورتی قطعی ذهن بشر را منور می‌سازد. این عقل ملایم است، انسانی است، نرمش و مدارا را القاء و نفاق را سرکوب می‌کند، تقوی را قوت می‌بخشد و نیرویش در خوشایند ساختن اطاعت از قانون قوی‌تر از نیرویی است که اعمال زور در حفظ قانون دارد. آیا امروز این مضحکه را که با شوق زایدالوصف انسان‌های صادق آمیخته شده است، به هیچ می‌گیریم؟ این مضحکه، سد نیرومندی در مقابل رفتار غریب همه فرقه‌گرایان

<sup>103</sup> *Les convulsionnaires* به گروهی از ژانسیست‌های متعصب گفته می‌شد که در قبرستان سنت-مدارد بر سر مزار شخصیتی مذهبی به نام فرانسوا پری با انجام مراسمی به خلسه فرو رفته و به تشنج دچار می‌شدند. فرانسوا پری خادم کلیسا سنت مدارد در پاریس بود. وی مردی نیکوکار و در خدمت مردم محله و محبوب آن‌ها بود. وی پس از مرگش در نظر اهالی فقیر محله سنت-مدارد، به یک قدیس و قیرش به محل وقوع معجزه تبدیل شده بود. - یادداشت مترجم.

متعصب است. گذشته، گذشته است، انگار هرگز وجود نداشته است. همواره بایست از نقطه‌ای که در آنیم و نقطه‌ای که ملت‌ها به آن رسیده‌اند، حرکت کنیم.

در روزگاران گذشته، گمان می‌کردند باید علیه افرادی که نظریه‌هایی در ضدیت با طبقه‌بندی‌های ارسطو، هراس از خلا، ذات اشیاء، عام بودن اشیاء، آموزش می‌دادند، احکامی صادر شود. در اروپا احکامی که علیه جادوگری و روش تشخیص جادوگری حقیقی از جادوگری کاذب، صادر شده است، به بیش از صد مجلد می‌رسد. تکفیر ملخ و حشرات مضر به محصولات زراعی بسیار رایج بود و بقایای آن همواره در چند آیین موجود است. این رسم پایان گرفته است؛ اکنون ارسطو، جادوگرها و ملخ‌ها را آسوده می‌گذاریم. نمونه‌های یک چنین اعمال جنون آمیزی که در گذشته بسیار اهمیت می‌داشت، بی‌شمار است. گامبه‌گاه نمونه‌های دیگری پدیدار می‌شوند؛ اما همینکه اثر خود را برجای گذاشتند، همینکه همه از آن سیراب شدند، زوال می‌یابند. اگر امروز کسی جرأت کند گرپوکراتی<sup>104</sup> یا مونوفیزیت و یا اوتیکه‌ای<sup>105</sup> یا، مونوتلیت، نسطوری، مانوی و غیره... شود چه پیش خواهد آمد؟ تنها موجب مضحکه خواهد شد، همانطور که مردی با البسه عهد باستان و روبان و نیمتنه مضحک است.

هنگامی که دو ژروئیت، لوتلیه<sup>106</sup> و دوسن<sup>107</sup> فرمان *اونیژنیئوس پاپ*<sup>108</sup> را تدوین می‌کردند، فرمانی که بعداً به رم فرستادند، ملت دیگر کمی هشیار شده بود، آن‌ها گمان می‌کردند همواره در همان دورانی که مردم در ناآگاهی بسر می‌بردند و بدون بررسی، پوچ‌ترین نظریات آن‌ها را می‌پذیرفتند، بسر می‌برند، نتیجتاً این جرأت را به خود دادند حکم مفروضی را که در همه اوضاع و احوال و در همه ازمنه دارای حقیقتی جهان‌شمول است، ممنوع کنند، طبق این حکم: "هراس از تکفیر و طرد ناعادلانه از جامعه مؤمنین نباید مانع از انجام وظایف شود". ممنوعیت این حکم به معنای ممنوع کردن عقل، آزادی‌های کلیسای گالیکن و اساس اخلاق بود؛ به مردم

<sup>104</sup> **Carpocratien** به پیروان گرپوکرات فیلسوف قسطنطنیه‌ای قرن دوم میلادی گفته می‌شود. کارپوکرات دنیا را ساخته فرشتگان فرودست می‌دانست. او مسیح را انسانی عادی چون سایر فلاسفه می‌انگاشت. اما در نظر او مسیح کمال انسان درست و عادل بود. یادداشت مترجم.

<sup>105</sup> **Eutychéan** در قرن پنجم میلادی بحث در مورد سرشت و طبیعت مسیح از مباحث اصلی علم الهیات و کلام در مسیحیت بود. مونوفیزسیم واقع در مقابل **نستورسیم** به وجود آمد که برخلاف نستوریان سرشت و طبیعت مسیح از یگانگی عیسی را یگانه می‌دانست. اوتیکه‌ای‌ها مونوفیزیت‌های رادیکال و پیرو اوتیش **CYRILL EUTICHE** اسقف قسطنطنیه (۴۵۴-۳۷۸) بودند. وی عقیده داشت سرشت عیسی ربانی و یگانه است و او را فاقد سرشت انسانی می‌انگاشت. شورای مذهبی که عیسی را دارای سرشتی دوگانه (ربانی، انسانی) اما در اتحاد باهم می‌دانست وی را به الحاد محکوم کرد. مونوفیزیت‌های پیرو سیریل معتدلتر بودند. سیریل اسقف اسکندریه نیز طبیعت و سرشت عیسی را یگانه می‌انگاشت اما معتقد بود طبیعت انسانی و الهی مسیح پس از اتحاد، به طبیعت کلام‌الله (لوگس) تبدیل شده است. - یادداشت مترجم.

<sup>106</sup> **Le Tellier** (۱۶۴۳-۱۷۱۹) کشیش دربار لویی چهاردهم، **Doucín** (۱۶۵۲-۱۷۲۶)

<sup>107</sup> (۱۶۵۲-۱۷۲۶) - یادداشت مترجم.

<sup>108</sup> **Bull Unigenitus** فرمان رسمی (۱۷۱۳) پاپ کلمانس یازدهم به تحریک ژروئیت‌ها و به درخواست لوئی چهاردهم بر ضد کتاب **پسکیه کوئل** Pasquier Quesnel روحانی ژانسنیست صادر شده بود. این کتاب **تأملی اخلاقی** نام داشت که ترجمه انجیل بود همراه با شرح و تفسیر آن. کلیسا ۱۰۱ مورد از تفسیر **کوئل**، از جمله اصل مذکور (هراس از تکفیر...) را الحاد تشخیص داده بود. این فرمان در عین اینکه بر ضد ژانسنیست‌ها بود، خودمختاری کلیسای کاتولیک فرانسه **گالیکن** را نسبت به کلیسای رم نیز محدود می‌کرد. تلویحاً کلیسا می‌خواست قدرت خود را حتی در مرتد خواندن ناعادلانه افراد و طرد آن‌ها از جامعه کاتولیک تثبیت کند. امری که می‌توانست شامل پادشاهان کاتولیک نیز باشد. نتیجتاً در فرانسه با مخالفت بسیاری از جمله پارلمان و برخی از اسقف‌ها و روحانیون روبرو شد و بحران جدی سیاسی و مذهبی بوجود آورد. - یادداشت مترجم.

گفتند: خداوند به شما امر می‌کند هر گاه هر اسی از بی‌عدالتی به دل دارید، به وظایف‌تان عمل نکنید. هرگز عقل سلیم چنین بیشرمانه، جریحه‌دار نشده است. مشاوران کلیسای رم به این امر توجه‌ای نکردند. دربار رم [واتیکان] را متقاعد ساختند که فرمان ضروری است و ملت خواهان آن است؛ فرمان را امضاء و لاک و مهر نموده ارسال می‌کنند. از آنچه در پی آمد به‌خوبی آگاهیم؛ یقیناً اگر حوادث پیش‌بینی شده بود، فرمان تعدیل می‌شد. منازعات شدید بود اما سرانجام حزم و الطاف شاه آن را فرونشاند.

در مورد بسیاری از نکات که ما را از پروتستان‌ها جدا می‌کند وضعیت به همین منوال است: نکاتی وجود دارد که اهمیت چندانی ندارند، اما نکات اساسی‌تری وجود دارند که حدت جنون نزاع بر سر آن چنان تعدیل یافته است که هم اکنون حتی پروتستان‌ها هم در هیچ یک از کلیساهای خود مجادله را موعظه نمی‌کنند.

در نتیجه زمان انزجار و اشباع یا بهتر است گفته شود عقل فرا رسیده است. زمانی که میتوان آنرا يك دوره، يك ضامن برای آسودگی عمومی دانست. مناقشه بیماری مسری‌ای است که در حال نابودی است و این طاعونی که از آن بهبودی یافته‌ایم پرهیز ملایم دوران نقاهت را می‌طلبد. سرانجام اینکه مصلحت دولت اقتضاء می‌کند که پسرانی که ترك وطن گفته‌اند، با تواضع به خانه‌های پدری بازگردند. این امری است که انسانیت آن را طلب کرده، عقل بدان حکم می‌کند و سیاست نمی‌تواند از آن در هراس شود.

## فصل ششم

### آیا بردباری از حقوق طبیعی و حقوق انسانی سرچشمه می‌گیرد؟

حقوق طبیعی آن حقوقی است که طبیعت برای همه انسان‌ها مشخص کرده است. شما فرزندتان را پرورانده اید. او بایستی محترمتان بدارد چون پدر او هستید و سپاستان گوید چون خیرخواه اوبید. زمینی را با دست‌های خود کشت کرده‌اید، محصول آن از آن شماست. پیمانی بسته‌اید، باید ادا شود.

حقوق انسانی را نمی‌توان بر هیچ پایه ای بنا نهاد؛ مگر بر پایه حقوق طبیعت؛ و اصل اساسی، اصل جهان‌شمول این دو حقوق در سرتاسر زمین از این قرار است: «آن چیزی را که بر خودت روا نمی‌دانی بر دیگری روا مدار». حال معلوم نیست چگونه با وجود چنین اصلی، انسانی می‌تواند به انسان دیگر بگوید «ایمان بیاور بر آنچه من ایمان دارم، از آنچه ایمان داری دست بکش، ورنه هلاک خواهی شد». این همان سخنی است که در پرتغال و اسپانیا و در گوا بر زبان‌ها رانده می‌شود. اما هم‌اکنون در برخی از ممالک دیگر بدین گفتار بسنده می‌شود که: «ایمان بیاور، ورنه مورد انزجار من خواهی بود، ایمان بیاور ورنه هر بدی‌ای که از دستم برآید بر تو روا خواهم داشت؛ ای دیو صفت، اگر به مذهب من ایمان نداری پس تو صاحب هیچ مذهبی نیستی، باید مورد تنفر همسایگان، شهرت و دیارت باشی».

اگر چنین کرداری از حقوق انسانی سرچشمه می‌گیرد، پس می‌بایست ژاپنی از چینی متنفر بود، چینی از سیامی<sup>109</sup> منزجر و سیامی تبتی‌ها را تعقیب می‌کرد، و تبتی‌ها بر هندوها حمله‌ور می‌شدند؛ يك مغول قلب اولین ملبری<sup>110</sup> را که بر سر راهش سبز شده بود می‌درید، و ملبری پارسی را گردن می‌زد که او نیز ترك را به خاک و خون می‌کشید و بدینسان همه آن‌ها همداستان به مسیحیان حمله‌ور می‌شدند که آن‌ها خود زمانی بس طولانی یکدیگر را دریده‌اند.

بنابراین، حق بر نابردباری حقی پوچ و ددمنشانه است. حقی است که به بیرها تعلق دارد، از حق آن‌ها هم موحش‌تر است، زیرا بیرها برای رفع گرسنگی می‌درند، اما ما یکدیگر را برای بندهلی از يك نوشته از صفحه روزگار محو می‌کنیم.

<sup>109</sup> تایلندی - یادداشت مترجم.

<sup>110</sup> ملبر منطقه‌ای است در هند - یادداشت مترجم.

## فصل هفتم

### آیا یونانی ها بردباری را می شناختند؟

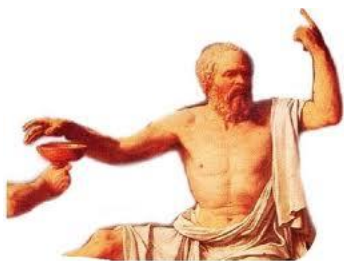
مردمانی که تاریخ از آن ها آگاهی اندکی در اختیارمان می گذارد، به تنوع مذاهب خود به مثابه حلقه پیوندی می نگرستند که همه آن ها را متحد می ساخت؛ یونان مجمعی بود از نژاد انسانی. در آنجا نوعی از حق مهمان نوازی هم میان خدایان وجود داشت و هم میان انسان ها. هر غریبه ای که به شهر می رسید، ابتدا به ستایش خدایان شهر می پرداخت. هرگز حتی ارج نهادن به خدایان دشمنان فروگذارده نمی شد. *تروایی ها*<sup>111</sup> به نیایش خدایانی می پرداختند که برای یونانی ها نبرد می کردند.

اسکندر در صحرای لیبی به *آمون*<sup>112</sup> یکی از خدایانی متوسل شد که یونانی ها او را *زئوس*<sup>113</sup> می نامیدند، و رومی ها *ژوپیتر*<sup>114</sup> هر چند هر کدام در سرزمین خود ژوپیتر و زئوس خود را داشتند. هرگاه شهری محاصره می شد، فاتحان برای جلب حمایت خدایان شهر نیایششان می کردند و قربانی هایی تقدیمشان. بدین سان، هر چند، گاه مذهب به رفتار غیر انسانی و موحش فرمان می داد، اما حتی در بحبوحه جنگ، انسان ها را متحد می ساخت و گاه خشم و غضبشان را فرومی نشاند.

شاید من در اشتباهم، اما گمان می کنم، هیچ يك از ملت های متمدن قدیم، مانع از آزادی افکار نشده اند. هر يك دین خود را داشتند؛ اما به نظر می رسد همان رفتاری را با انسان ها داشتند که با خدایان خود. همه آن ها يك خدای برتر را می شناختند، اما تعداد حیرت انگیزی از خدایان کهنتر را با این خدا در مشارکت می دانستند؛ آنها يك مذهب داشتند اما آیین های خاص بیشماری مجاز بود. من باب مثال، یونانیان، با اینکه بسیار مذهبی بودند، انکار الطاف الهی و انکار وجود روح را توسط اپیکوریان مفید می دانستند. از سایر فرقه ها سخنی به میان نمی آورم که با وجود اینکه به افکار مقدس مربوط به آفریدگار که اعتقاد بدان واجب است، اهانت می ورزیدند، اما با آنها نیز همچنان با بردباری رفتار می شد.

Troyen<sup>111</sup>  
Ammon<sup>112</sup>  
Zeus<sup>113</sup>  
Jupiter<sup>114</sup>

می گویند **سقراط**<sup>115</sup> تقاص کمال احاطه اش به خدانشناسی را پس داد، و چون شهید ربوبیت جان سپرد؛ او تنها فردی است که به دلیل عقایدش به دست یونانی ها کشته شده است. اگر این امر دلیل محکومیتش بود، مایه سرافرازی [حامیان] نابرردباری نیست، زیرا تنها فردی را که به حمد خداوند پرداخته بود مجازات کردند و آنانی را که ناشایست ترین معانی را به ربوبیت نسبت دادند، ستودند. به اعتقاد من، دشمنان بردباری نباید از مثال فجیع قضات **سقراط** به نفع خود، بهره برداری کنند.



از سوی دیگر، واضح است که **سقراط** قربانی دسیسه گروهی خشمگین علیه خود شد، او از صوفستائیان، خطیبان و شعرايي که در مدارس تدریس می کردند و نیز معلمان سرخانه افراد متشخص، دشمنان سرسختی برای خود ساخته بود. در **خطابه ای که افلاطون**<sup>116</sup> از او نقل کرده است، او خود اعتراف می کند که از خانه ای به خانه دیگر می رفته و به معلمان سرخانه ثابت می کرده که آن ها ناآگاهی بیش نیستند. يك چنین رفتاری در خور آن کس نیست که حکیمی او را داناترین انسان نامیده است. بدین سان يك کشیش و شورای پانصد نفره را علیه او برانگیختند و این شورا او را متهم کرد، اما به چه جرمی؟ اعتراف می کنم مشخصاً بدان آگاه نیستم. در دفاعیه او چیزی جز ابهامات ندیدم، کلاً او را مجبور کردند اعتراف کند که جوانان را تحت تأثیر اصول اخلاقی برضد مذهب و دولت قرار می داده است. چنین است روش همیشگی مفتریان در جهان. اما در يك محکمه باید به امور قطعی و موارد اتهامی دقیق و مشروح استناد کرد. حال آنکه محاکمه **سقراط** فاقد این مشخصات است. آنچه بدان آگاهیم این است که در ابتدا دویست و بیست عضو دادگاه رأی بر بی گناهی او صادر کردند که می توان از این امر نتیجه گرفت که دویست و بیست تن از پانصد عضو این دادگاه فیلسوف بودند. این تعداد کمی نیست، معلوم نیست يك چنین تعدادی را بتوان در جایی دیگر یافت. اما سرانجام اکثریت را رأی بر محکومیت به شوکران بود. مع الوصف، باید به این نکته نیز توجه شود که پس از آنکه آنتی ها به خودآمند، قضات و متهم کنندگان را مورد نفرت و انزجار خود قرار دادند؛ **ملیتوس**<sup>117</sup> که نقش اصلی را در صدور حکم ایفا کرده بود، به دلیل این بی عدالتی به اعدام محکوم شد؛ دیگران تبعید شدند و برای **سقراط** معبدی بنا شد. هرگز برای فلسفه چنین انتقامی گرفته نشده است و هرگز چنین ستایشی از آن

<sup>115</sup> Socrate ( ۳۹۹-۴۶۹ ) قبل از میلاد - یادداشت مترجم.

<sup>116</sup> Platon ( ۴۲۷/۴۲۸ - ۳۴۶/۳۴۷ ) یادداشت مترجم.

<sup>117</sup> Mélitus

به عمل نیامده است. مثال **سقراط** عمیقاً موحش‌ترین برهانی است که می‌توان بر ضد نابردباری عرضه کرد. آنتی‌ها محرابی را وقف خدایان بیگانه کرده بودند. خدایانی که آنها نمی‌توانستند بشناسند. آیا حجتی قوی‌تر از این وجود دارد که اثبات کند: یونانی‌ها نه‌تنها گذشت و اغماض نسبت به تمامی ملت‌ها داشتند بلکه به کیش و آئین آنها نیز احترام می‌گذاشتند؟

مردی شریف که نه با عقل در ستیز است و نه بدخواه ادبیات، نه با شرافت در جدال است و نه دشمنی با وطن دارد، چند صباحی است در حق به‌جانب قلمداد کردن شب [قتل عام] **بارتلمه قدیس**، از جنگ فوسه‌ای‌ها<sup>118</sup> که جنگ مقدس نامیده شده است، چنان یاد می‌کند که انگار آتش این جنگ را هواداری از مذهب، اصول جزمی و استدلال‌ات علم کلام و الهیات افروخته است؛ در حالی که این جنگ منحصرأ بر سر مالکیت این یا آن مزرعه صورت گرفته بود. یعنی آنچه موضوع تمامی جنگ‌هاست. دانه گندم نماد ایمان نیست؛ هرگز هیچ شهر یونانی در راه عقیده نجنگیده است. اما ادعای این مرد فروتن و لطیف‌الطبع چیست؟ آیا می‌خواهد که ما دست به جنگی مقدس بزنیم؟

---

<sup>118</sup> **Phocéen** فوسه یا فوسید شهری در یونان در مجاورت پرستشگاه هلنیک و معبد آپولون در شهر **دلف** قرار داشت که مکان مقدس و زیارتگاه همه یونانیان بود. چهار جنگ میان شهرهای مختلف یونان بر سر این منطقه در فاصله سال‌های ۶۰۰ قبل از میلاد مسیح تا ۳۴۶ رخ داد که به جنگ‌های مقدس معروف شد. دو جنگ به بهانه کاشت زمین‌های متعلق به آپولون به دست فوسه‌ای‌ها بود. و یک جنگ بر سر انحصار مالیات عبور. - یادداشت مترجم.



## فصل هشتم

### آیا رومی ها بردبار بودند؟

در نزد رومی‌های قدیم از دوران **رمولوس**<sup>119</sup> تا زمانی که مسیحیان با کاهنان امپراطوری وارد مشاجره و ستیز شوند، هیچ مردی به‌دلیل عقایدش تحت ستم قرار نگرفته بود. **سیسرون**<sup>120</sup> همه چیز را مورد شك قرار داده بود، **لوکرس**<sup>121</sup> همه چیز را نفی می‌کرد؛ اما هرگز کمترین نکوهشی به آن‌ها نشد. آزادی چنان لجام گسیخته بود که **پلین**<sup>122</sup> طبیعت شناس<sup>123</sup> کتاب خود را با نفی يك خدا آغاز کرد، او نوشت: تنها خدایی که وجود دارد، خورشید است. **سیسرون** در مورد دوزخ می‌نویسد:

« حتی پیرزن ابلهی نیز یافت نمی‌شود که آن را باور کند \*»

**ژونال**<sup>124</sup> می‌گوید:

«کودکان آن‌را باور ندارند\*» (هجونامه ۲ مصرع ۱۵۲)

در تاتر روم این ترانه خوانده می‌شد:

«پس از مرگ هیچ است مرگ خود هیچ است» \*\*\* (سینک<sup>125</sup>، **تروآد**<sup>126</sup>؛ هم‌آوایی در آخر پرده دوم)

این جملات قصار را مورد انزجار خود قرار دهیم و آنها را به مردمانی ببخشاییم که انجیل‌ها آگاهشان نکرده‌اند. این جملات قصار نادرست و کفرآمیز اند اما ما را به این نتیجه می‌رسانند که

<sup>119</sup> **Romulus** فرمانروای افسانه‌ای و بنیانگذار شهر رم قرن هشتم قبل از میلاد مسیح. - یادداشت مترجم.

<sup>120</sup> **Cicéron** خطیب رومی (۱۰۶-۴۳ قبل از میلاد). - یادداشت مترجم.

<sup>121</sup> **Lucretius** شاعر و فیلسوف رومی قرن اول پیش از میلاد. - یادداشت مترجم.

\* « Non est anus tam excors quae credat. »

\*\* «Nec pueri credunt»

\*\*\* « Post mortem nihil est, ipsaque mors nihil.»

\*\*\*\* «Deorum offensae diis curae»

<sup>122</sup> **Pline** پلین (۷۹-۳۰) ادیب تاریخ نگار و طبیعت شناس رومی بود که دائرالمعارف مفصلی در مورد تاریخ طبیعی تقریر کرده است. - یادداشت مترجم.

<sup>123</sup> **Naturaliste**

<sup>124</sup> **Juvénal** شاعر رومی (۶۰-۱۲۰ قبل از میلاد مسیح) - یادداشت مترجم.

<sup>125</sup> **Seneque** فیلسوف نمایشنامه نویس و مشاور نرون امپراطور رم (۴ قبل از میلاد-۶۵ میلادی). - یادداشت مترجم.

<sup>126</sup> **Troade** به زبان یونانی شهروندان مؤنث شهر تروا، که در ترکیه امروز قرار دارد، و در افسانه های یونانی به قلم هومر مورد حمله یونانیان قرار می‌گیرد که برای نجات ملکه اسپارت هلن که توسط یک شاهزاده تروایی ربوده شده بود بدانجا لشکر می‌کشند و فتح می‌کنند - یادداشت مترجم.

رومی ها بسیار بردبار بودند، زیرا هرگز کمترین ززمه‌ای در اعتراض به این سخنان، شنیده نشد.

اصل اساسی مورد قبول سنا و مردم روم این جمله بود:

«دغدغه خاطر از بی حرمتی نسبت به خدایان، تنها از آن خدایان است»\*\*\*.

این ملت فرمانروا اندیشه‌ای جز فتوحات، فرمانروایی و متمدن ساختن جهان در سر نمی‌پروراند. رومی ها همانطور که چیره‌شدگان بر ما بودند قانونگذاران ما نیز بودند؛ سزار که ما را به اسارت کشید و قانون و بازی به ما اعطا کرد، هرگز نخواست ما مردان روحانی خود را برای طیب خاطر او که روحانی اعظم ملت حاکم بر ما بود، رها کنیم.

رومی ها به همه ادیان اعتقاد نداشتند، و همه آن ها را مورد تأیید رسمی قرار نمی‌دادند؛ اما آن ها را مجاز شناخته بودند. در دوره **نوما**<sup>127</sup> آنها هیچ شیئی مخصوص عبادت نداشتند نه بتی داشتند و نه مجسمه‌ای، اما پس از آن، از خدایانی که یونانی‌ها به آنها شناسانده بودند، **خدایان برتر**<sup>128</sup> ساختند.

اصل قانونی لواحق دوازدهگانه که طبق آن «**خدایان بیگانه نباید پرستش شوند**» *Deos peregrinos ne colunto*، تخفیف یافت و به اصل محدودیت اجرای علنی آیین مذهبی به آیین مخصوص خدایان برتر که مورد تأیید سنا بود، تبدیل شد. **ایزیس**<sup>129</sup> معبدی در رم داشت که تا زمان **تیبیر**<sup>130</sup> که آن را ویران ساخت، برپا بود. یعنی تا زمانی که کاهنان این معبد که پول **موندوس**<sup>131</sup> فاسدشان کرده بود او را به نام رب‌النوع **آنوبیس**<sup>132</sup> با زنی به نام **پولین** همبستر کنند. درست است که تنها ژوزف این داستان را حکایت کرده است. او در این عصر زندگی نمی‌کرد و خوش‌باور بود و غلو می‌کرد. عجیب است که در دوران **تیبیر** با آگاهی‌ای که وجود داشت بانویی از محیطی طراز اول آن چنان ساده‌لوح باشد که باور کند با این عمل تحت حمایت رب‌النوع **آنوبیس** قرار خواهد گرفت.

<sup>127</sup> **Numa Pompilius** (۶۷۲-۷۱۵ قبل از میلاد مسیح) دومین فرمانروای افسانه‌ای روم

<sup>128</sup> **Majorum gentium Isis**

<sup>129</sup> **Isis** ایزیس الهه مصری که نگهبان خوشبختی، تولد و دریا نوردی و حکومت بود. - یادداشت مترجم.

<sup>130</sup> **Tibère\_Tiberius** تیبیر یا تیبیریوس، دومین امپراتور روم (۴۲ قبل از میلاد-۳۷ میلادی) بود وی پس از اطلاع از واقعه، موندوس را تبعید کرد و کاهنان را اعدام و معبد را ویران ساخت. - یادداشت مترجم.

<sup>131</sup> **Mundus** موندوس نام شوالیه جوانی بود که با پولین همبستر شده بود. - یادداشت مترجم.

<sup>132</sup> **Anubis** خدای مراسم مومیایی و تدفین و نگهبان مردگان که مصری‌ها او را به شکل انسانی با سر شغال مجسم می‌کردند.

حال این حکایت چه واقعی باشد چه افسانه، نشان از یک قطعیت دارد: خرافات مصری‌ها معبدی را با رضایت عموم در روم برپا کرده بود. یهودی‌ها از زمان جنگ پونیک<sup>133</sup> در آنجا به تجارت مشغول بودند؛ و از زمان **اگوست**<sup>134</sup> کنیسه‌های خود را داشتند که همواره تا عصر روم جدید آن‌ها را حفظ کردند. آیا مثال بارزتری برای اثبات این امر که بردباری در نظر رومی‌ها مقدس‌ترین اصل حقوق مردم بوده است، وجود دارد؟

می‌گویند: همینکه مسیحیانی پدیدار شدند، رومی‌هایی که به احدی ستم روا نداشته بودند آن‌ها را تحت ظلم و ستم قرار دادند. قطعاً چنین امری کذب محض است. من تنها **پل قدیس**<sup>135</sup> را گواه می‌گیرم. در کتاب *اعمال حواریون*<sup>136</sup> (فصل ۲۱ و ۲۴) آمده است که پل قدیس را یهودیان متهم کرده بودند که می‌خواهد با تعلیمات مسیح قانون موسی را از میان ببرد. ژاک قدیس به پل قدیس اندرز می‌دهد سرش را بتراشد و برای تهذیب خود با چهار یهودی به معبد رود و بدو گفت: «تا بدین سان همگان آگاه شوند که آنچه در مورد شما گفته شده کذب محض است و اینکه شما همچنان به حفظ قانون موسی ادامه می‌دهید».

بدین سان بود که پل مسیحی اجرای مراسم مخصوص یهودیان که به مدت هفت روز به طول می‌انجامید را آغاز کرد، اما هنوز هفت روز به پایان نرسیده بود که یهودیان آسیایی او را باز شناختند و او را دیدند که نه تنها با یهودیان وارد معبد شده است، بلکه غیر یهودیان نیز او را همراهی می‌کردند. پس فریاد برآوردند که به مقدسات توهین شده است: او را توقیف کرده، به نزد **فلیکس**<sup>137</sup> والی بردند پس از آن به **فستوس**<sup>138</sup> مراجعه کردند. خیل جمعیت یهودیان مرگ او را فریاد می‌کرد، **فستوس** به آنها پاسخ داد: (فصل ۲۵ بند ۱۶): «رسم رومیان این نیست که مردی را بدون آنکه با شاکیانش مواجه دهند و پیش از آنکه به او آزادی دفاع دهند، محکوم کنند»

<sup>133</sup> Punique در فاصله سالهای ۲۶۴ تا ۱۴۶ قبل از میلاد مسیح سه جنگ میان کارتاژ و روم در گرفت که به جنگ های پونیک معروف شد. - یادداشت مترجم.

<sup>134</sup> Auguste (۶۳ ق-م تا ۱۴ م) اولین امپراتور روم - یادداشت مترجم.  
<sup>135</sup> **Saint Paul** **پل قدیس** از یهودیان همعصر مسیح بود (۶۵ یا ۶۶ - ۱۰ میلادی) که در ابتدا مخالف سر سخت مسیحیت و از سرکوبگران آن بود. پس از شهادت مسیح آن طور که خود ادعا کرده است، هنگامی که برای تعقیب و سرکوب مسیحیان عازم دمشق بود در راه مسیح بر او نازل می‌شود. از آن پس وی به مسیحیت می‌گردد و خود را از حواریون مسیح می‌داند. وی از شخصیت های بارز مسیحیت است که در شرح تعالیم مسیح و تدوین مسیحیت و ترویج آن نقش اساسی داشته است. او سفرهای بسیاری برای ترویج مسیحیت کرد و نامه‌های او بخشی از کتاب مقدس عهد جدید را تشکیل می‌دهد. وی احتمالاً در زمان نرون به شهادت رسیده است. - یادداشت مترجم.

<sup>136</sup> **Actes des apôtres** انجیل به روایت **لوقا** (لوق) است و *اعمال حواریون* (یا انجیل پنجم) بخشی از کتاب مقدس عهد جدید است قسمت دوم آن از جمله شامل مطالب مربوط به عروج مسیح، شرح سفرهای حواریون برای تبلیغ مسیحیت (از جمله پل قدیس)، دوران اولیه مسیحیت پس از مسیح، جدایی میان یهودیت و مسیحیت و غیره است. - یادداشت مترجم.

\* *Multae te litterae ad insaniam convert*

<sup>137</sup> **Félix** فرماندار سرزمینی بود که یهودی‌ها در آن تحت فرمانروایی رومی‌ها می‌زیستند. - یادداشت مترجم  
<sup>138</sup> **Festus** جانشین فلیکس. - یادداشت مترجم

چنین سخنانی هنگامی اهمیت بیشتری پیدا می‌کند که از جانب يك مقام قضایی رومی که ظاهراً کوچکترین احترامی برای **پل قدیس** قائل نبوده و او را حقیر می‌شمرده‌است، ادا شود. او که روشنایی‌های کاذب عقلش فرییش داده بود، **پل قدیس** را دیوانه انگاشت و رودرروی او گفت که جنون تسخیرش کرده‌است. (فصل ۲۶ بند ۲۴): [دانش زیادتو، تو را دیوانه کرده است.]\*  
 بدین سان **فستوس** با حمایت از آنکه حقیرش شمرده بود، به راهی رفت که عدالت قانون رم فرمان داده بود.

حال دیگر، این خود روح القدس است که [در کتاب مقدس] اظهار می‌دارد: رومی‌ها ستمکار نبوده، عادل بودند. این یهودیان بودند که با **پل قدیس** به ضدیت برخاستند و نه رومیان. سنگسار **ژاک قدیس**<sup>139</sup> برادر عیسی مسیح را **یک یهودی سدوسی**<sup>140</sup> فرمان داد و نه **یک رومی**. یهودی‌ها خود به‌تنهایی **اتی‌بن قدیس**<sup>141</sup> را سنگسار کردند و **پل قدیس** که ردای اعدام‌کنندگان را نگهداشته بود، یقیناً به عنوان شهروند رومی عمل نکرده بود.

اولین مسیحیان اختلافی با رومی‌ها نداشتند؛ تنها دشمنانشان یهودیان بودند که از آن‌ها اندک، اندک فاصله گرفتند. میدانیم چه نفرت عمیقی اعضای **یک فرقه** را نسبت به افرادی که از آنها انشعاب می‌کنند، فرا می‌گیرد. یقیناً در کنیسه‌های روم جنجالی به‌پا شده بود. **سوئتون**<sup>142</sup> در شرح زندگی **کلود**<sup>143</sup> (فصل ۲۵) می‌نویسد:

[او یهودیان را، که به تحریک مسیح اغلب شورش می‌کردند از شهر راند.]\* البته او در مورد اینکه می‌گوید: به دلیل تحریک مسیح شورش به پا می‌شد، اشتباه می‌کند: او نمی‌تواند نسبت به همه جزئیات مربوط به این مردم، این یهودیانی که تا این حد در رم تحقیر شده بودند، آگاه باشد. اما در مورد علت این دشمنی اشتباه نمی‌کرد. **سوئتون** می‌نویسد در قرن دوم در دوره **آدرین**<sup>144</sup>، در نظر رومی‌ها مسیحیان تفاوتی با یهودیان نداشتند. در این بخش **سوئتون** به روشنی شرح می‌دهد که در این دوران رومی‌ها ستمی به مسیحیان اولیه روا نمی‌داشتند، بلکه یهودیانی را که به آزار مسیحیان همت می‌گماردند، سرکوب می‌کردند. آن‌ها می‌خواستند کنیسه رم همان شکلی

\* *Judaeos, impulsore Christo assidue tumultuantes, Roma expulit*

<sup>139</sup> Saint Jacques

<sup>140</sup> Saducéen پیرو فرقه‌ای از یهودیت - یادداشت مترجم

<sup>141</sup> Saint Etienne اولین شهید مسیحیت و یکی از هفت نفری است که از طرف حواریون مأمور تقسیم خیرات کلیسا بود. وی توسط دادگاه یهودیان محکوم به کفرگویی نسبت به خدا موسی و قانون او شد در مراسم سنگسار او، **پل قدیس** که در آن زمان هنوز به مسیحیت نپیوسته بود، همانطور که خود نوشته است ردای سنگسار کنندگان را در دست نگه داشته بود. - یادداشت مترجم

<sup>142</sup> Suétone **سوئتون** [سوئتونوس] عالم رومی که در قرن **یک** و دو میلادی می‌زیسته و کتابی در شرح زندگی دوازده سزار رومی تألیف کرده است. - یادداشت مترجم

<sup>143</sup> Claude سزار رومی (۱۰ ق م - ۵۴ میلادی) - یادداشت مترجم

<sup>144</sup> Adrien **آدرین** (هانرین) امپراطور رم (۱۳۸-۷۶ میلادی) - یادداشت مترجم

را در مورد برادران منشعب خود داشته باشد که سنای رم در مورد کنیسه دارد. یهودیان اخراجی اندکی بعد بازگشتند و با وجود ممنوعیت قانونی به مقاماتی دست یافتند. این واقعه را **دیون کسیوس**<sup>145</sup> و **اولپین**<sup>146</sup> برای ما حکایت می کنند. آیا می توان باور داشت که پس از ویرانی اورشلیم امپراتوران روم با سخاوتمندی به یهودیان اعتبار و حیثیت بخشند و مسیحیان را که به چشم فرقه ای از یهودیان می نگرستند، سرکوب کرده و به دست جلادان و ددان بسپارند؟ می گویند **نرون**<sup>147</sup> مسیحیان را سرکوب کرده است. **تسیت**<sup>148</sup> می گوید که حریق رم به آن ها نسبت داده شده بود و آن ها را به خشم مردم واگذار کرده بودند. آیا چنین اتهامی به اعتقادات آن ها مربوط می شد؟ یقیناً چنین نیست. آیا می توان گفت چینی هایی که چند سال پیش به دست هلندی ها در **حومه باتاویا**<sup>149</sup> گردن زده شدند، قربانیان مذهب بودند؟ هر اندازه میل به فریب خود داشته باشیم، نمی توانیم مصیبتی که زمان نرون بر سر چند نگون بخت نیمه یهودی و نیمه مسیحی آمد را به نابررداری نسبت دهیم.

<sup>145</sup> **Dion Cassius** تاریخ نگار رومی (حدود ۲۲۹-۱۵۵ م) - یادداشت مترجم.

<sup>146</sup> **Ulpian** اولپین (اولپیانوس) از حقوقدان بنام رومی بود. تاریخ تولد او معلوم نیست اما حدود سال ۲۲۲ میلادی در گذشته است. - یادداشت مترجم.

<sup>147</sup> **Néron** امپراتور روم (۶۸-۳۷ م دوران حکومت ۵۴-۶۸) - یادداشت مترجم.

<sup>148</sup> **Tacite** تسیت (تسیتوس) فیلسوف و تاریخدان و سناتور رومی که در دوران حکومت نرون می زیست (حدوداً ۱۲۰-۵۵ م) - یادداشت مترجم.

<sup>149</sup> **Batavia** باتاویا نام سابق جاکارتا در کشور اندونزی است. در سال ۱۷۴۰ چینی های مقیم این شهر بر علیه اروپایی ها شورش کردند و به دنبال یک آتش سوزی که به چینی ها نسبت داده شده بود، حکومت هلند روسای اکثر خانواده های چینی را قتل عام کرد. - یادداشت مترجم.

## فصل نهم

### شهدا

پس از آن اما، مسیحیانی به شهادت رسیدند. لیکن دستیابی به دلایل محکومیت آن‌ها آسان نیست. به جرأت می‌توان پنداشت در زمان اولین سزارها احدی منحصرأ به دلایل مذهبی محکوم نشده است. آن‌ها به همه مذاهب به دیده اغماض می‌نگریستند. چگونه امکان داشت در جایی که کلیه مذاهب آزاد بود تنهامردان گمنامی که به مذهب خاصی اعتقاد داشتند مورد تعقیب و سرکوب قرار گیرند؟

امپراطورانی چون **تیتوس**<sup>150</sup> **تراژان**<sup>151</sup> **انتونین**<sup>152</sup> **دسیوس**<sup>153</sup> افرادی وحشی نبودند. آیا میتوان تصور کرد که تنها مسیحیان از آزادی‌ای که همه سرزمین از آن برخوردار بود، محروم باشند؟ آیا می‌شد که تنها مسیحیان را به داشتن آیین سرّی متهم ساخت حال آن‌که آیین سرّی **ایزیس**، **میترا** و الهه سربایی که کاملاً برای مذهب رومی بیگانه بود، بدون هیچ مانعی مجاز باشد؟ پس می‌بایست سرکوب دلایل دیگری داشته و نفرت خاصی که مصلحت حکومت از آن دفاع می‌کرده، موجب ریختن خون مسیحیان شده باشد.

من باب مثال: هنگامی که **لوران قدیس**<sup>154</sup> حاضر نشد پول مسیحیان را که در اختیارش بود به **کورنلیوس سکولاریس**<sup>155</sup> والی رم دهد، طبیعی بود که والی و امپراطور خشمگین شوند. آن‌ها نمی‌دانستند که او این پول را میان بینوایان تقسیم کرده و امری خیرخواهانه و مقدس انجام داده است. بدین سان به او چون نافرمان نگریستند و نابودش کردند.

قضیه شهادت **پلیوکت قدیس**<sup>156</sup> را در نظر بگیریم. آیا او تنها به دلایل مذهبی محکوم شده بود؟ او به معبدی رفته بود که در آن برای پیروزی امپراطور **دسیوس** مراسم شکرگزاری از خدایان برپا شده بود، قربانی‌کنندگان را دشنام گفته و محراب و بت‌ها را بر زمین زده، شکسته بود. در سراسر گیتی کدام مملکت است که چنین تجاوزی را ببخشد؟ یا آن فرد مسیحی که به‌طور علنی

<sup>150</sup> Titus دوران حکومت: ۷۹-۸۱ (۳۹-۸۱ میلادی) - یادداشت مترجم.

<sup>151</sup> Trajan (۵۳-۱۱۷ م) دوران حکومت: ۹۸-۱۱۷ تراژان (ترایانوس) - یادداشت مترجم.

<sup>152</sup> Antonin (۸۶-۱۶۱ م) دوران حکومت: ۱۳۸-۱۶۱ (انتونین انتونینوس پیوس) - یادداشت مترجم.

<sup>153</sup> Décius (۲۰۱-۲۵۱ م) دوران حکومت: ۲۴۹-۲۵۱) - یادداشت مترجم.

<sup>154</sup> Saint Laurent پاپ سیکست دوم هنگامی که به اعدام محکوم شد لوران قدیس را که خزانه دار کلیسا و مأمور تقسیم درآمد کلیسا میان فقرا بود مأمور کرد که اموال کلیسا را میان فقرا تقسیم کند. وی چون پاپ در سال 258 میلادی به طرز فجیعی اعدام شد. - یادداشت مترجم.

<sup>155</sup> Cornelius Secularis

<sup>156</sup> Saint Polyucte شهادت در ارمنستان حدود ۲۵۰ میلادی - یادداشت مترجم.

فرمان امپراطور **دیگلسین**<sup>157</sup> را پاره کرد و موجب سرکوب شدید برادرانش در دو سال آخر فرمانروایی این شهریار شد، متعصبی نادان نبود؟ بسیار اسفبار است که کسی موجب فاجعه‌ای برای گروهش شود. منشا همه سرکوب‌ها به احتمال، این تعصب نسنجیده بود که اغلب به انفجار می‌رسید، به صورتی که بسیاری از پدران روحانی کلیسا، نیز آن را محکوم می‌کردند.

من ابدأ اولین **سکرماترها**<sup>158</sup> را با اولین مسیحیان قیاس نمی‌کنم: من اشتباه را با حقیقت نمی‌آمیزم: اما **فرل**<sup>159</sup> سلف **ژان کلون** در **آرل**<sup>160</sup> همان کرد که **پلیوکت قدیس** در ارمنستان کرد.

دسته‌ای در معابر مجسمه **آنتوان قدیس**<sup>161</sup> معتکف را حمل می‌کردند؛ **فرل** با چندتن از همراهانش به سمت راهبان حمله ور شد، آن‌ها را مضروب و پراکنده ساخته و آنتوان قدیس را در رودخانه انداخت، **فرل** که لایق مرگ بود پس از آن فرصت یافته بود بگریزد و از چنگ مرگ رهایی یابد. اما اگر او تنها به این رضایت داده بود که بر سر راهبان فریاد کشیده بگوید هرگز باور نکرده **یک کلاغ نیمه نانی** به آنتوان قدیس معتکف داده باشد و یا آنتوان با **ساتورها**<sup>162</sup> و **ساتیرها**<sup>163</sup> گفتگو کرده باشد، او مستحق نکوهش شدیدی بود زیرا نظم را مختل کرده بود؛ اما اگر هنگام شب پس از راهپیمایی در کمال آرامش داستان کلاغ و ساتورها و ساتیرها را مورد بررسی قرار داده بود، هیچ نکوهشی بر او جایز نبود.

چه می‌شنوم! رومی‌هایی که تحمل می‌کردند **آنتینوس بی‌آبرو** در مرتبه خدایان کهنتر جای داده شود، افرادی را که تنها گناهشان پرستش صلحجویانه عادل بود، طعمه ددان می‌ساختند! چه می‌شنوم! رومیانی که خود به خدایی متعال ایمان داشتند خدایی حاکم، فرمانروای همه خدایان کهنتر، همان طور که این عبارت گواه آن است: [خداوند اعلی و اعظم] *Deus optimus maximus*، کسانی را مورد ستم قرار می‌دادند که خدایی یگانه را می‌پرستیدند!

نمی‌توان باور داشت که مسیحیان در دوران امپراطورها، مورد تفتیش عقاید قرار گرفته باشند. بدین معنی که وارد خانه‌ها شده باشند و آن‌ها را در مورد ایمانشان مورد استتطاق قرار داده باشند. هرگز با چنین عملی هیچ یهودی، سیریایی، مصری، حماسه‌سرای مذهبی و روحانی

<sup>157</sup> **Diocletien** (۳۱۳-۲۴۵ دوران امپراطوری ۳۰۵-۲۸۴) **دیگلسین** (دیگلیتیانوس) - یادداشت مترجم.

<sup>158</sup> **Sacramentaires** در اینجا اشاره به گروهی از پروتستان‌های پیرو نظرات **زیونگی** و **کلون** در مورد آداب مقدس مسیحیان است که از جمله حضور خدا را در مراسم عشاء ربانی قبول نداشتند - یادداشت مترجم.

<sup>159</sup> **Farel گیوم فرل** (۱۵۶۵-۱۴۸۹) از متفکرین فرانسوی اصلاحات در مسیحیت بود. وی کلیسای کاتولیک رم را به شدت محکوم کرده و به اصلاحات در الهیات مبارزت ورزید که موجب اخراجش از فرانسه شد و به سوئیس رفت در آنجا همراه با **زیونگی** و **ژان کلون** به تدوین و نشر پروتستانتیسم پرداخت. - یادداشت مترجم.

<sup>160</sup> **Arles** شهری در فرانسه  
<sup>161</sup> **Saint Antoine آنتوان قدیس** (۳۵۵-۲۵۰) مسیحی مصری بود که پس از تقسیم ثروت فراوانش میان فقرا برای وقف خود به مذهب در صحراهای مصر گوشه نشینی اختیار کرده بود. - یادداشت مترجم.

<sup>162</sup> **Centaurus** موجود خیالی نیمه انسان نیمه اسب - یادداشت مترجم.

<sup>163</sup> **Satyres** موجود خیالی نیمه انسان نیمه بز - یادداشت مترجم.

سرزمین **گل‌ها**، یا فیلسوفی را آزار نداده‌اند. آن‌هایی شهید شدند که به ضدیت با خدایان کاذب برخاستند. عدم باور به این خدایان، عاقلانه و پرهیزکارانه است، اما آنها به این اکتفا نکردند که خدای متعال و حقیقی خود را ستایش کنند، بلکه در مقابل مذهب رسمی به خشونت برخاستند. هر آن قدر هم که این آیین پوچ و بی‌معنا باشد، ناچاریم اذعان کنیم که در واقع این مسیحیان بودند که بردباری نداشتند.

**ترتولین**<sup>164</sup> در دفاع نامه<sup>165</sup> خود، معترف است (فصل ۳۹) که به مسیحیان چون یاغیان ضد حکومت می‌نگریستند. چنین اتهامی نادرست بود، اما ثابت می‌کرد که تنها مذهب مسیحیان نبوده که تعصب قضات را برمی‌انگیخته است. **ترتولین** همچنین اذعان می‌دارد که: (فصل ۳۵) هنگام شادمانی عمومی برای پیروزی‌های امپراطورها در جنگ، مسیحیان حاضر نبودند سردر منازلشان را با تاج گل خرزهره تزئین کنند. نتیجتاً براحتی می‌شد چنین رفتار نادرستی را به عنوان جرم علیه سلطنت تلقی کرد.

سختگیریهای قضایی علیه مسیحیان در زمان **دومیسین**<sup>166</sup> آغاز شد. اما منحصراً به مهاجرت آن‌ها که به بیش از یکسال نیز بطول نیانجامید، منتهی شد. **ترتولین** می‌نویسد:

[سرکوب را بسرعت متوقف کرد و تبعیدیان را بازگرداند]\*<sup>167</sup> (فصل پنجم):

**لکتانس**<sup>168</sup> با عباراتی غضب آلود می‌نویسد: از زمان **دومیسین** تا **دسیوس** کلیسا در آرامش و شکوفایی بود (فصل سوم) این صلح طولانی با سرکوب کلیسا بدست این حیوان منفور **دسیوس**، برهم ریخت \*\*: (دفاع نامه، فصل چهارم)

در اینجا نمی‌خواهیم به نظرات **دادول**<sup>169</sup> حکیم در مورد تعداد اندک شهدا بپردازیم؛ اما اگر رومی‌ها تا این حد مسیحیت را سرکوب کرده بودند؛ اگر سنا این همه بی‌گناه را با تعذیب نامتداول به کشتن داده بود؛ اگر مسیحیان را در روغن داغ جوشانده بودند؛ اگر دخترانشان را عریان، طعمه حیوانات سیرک کرده بودند؛ پس چگونه همه اسقف‌های اولیه روم را آسوده گذاشته

\*"Facile coeptum repressit, restitutis etiam quos relegaverat"

\*\*"Exstitit enim post annos plurimos execrabile animal Decius, qui vexaret Ecclesiam."

<sup>164</sup> **Tertullian** (ترتولیانوس) عالم الهیات مسیحی و پدر روحانی کلیسا در کارتاژ (۱۵۰/۱۶۰-۲۳۰/۲۴۰ م) - یادداشت مترجم.  
<sup>165</sup> دفاع نامه (apologetique) به متونی در الهیات می‌گویند که در پاسخ به انتقادات و حملاتی که دین را هدف قرار می‌دهند، نوشته شده اند - یادداشت نویسنده.

<sup>166</sup> **Domitian** (دومیتیانوس) امپراطور روم (۹۶-۵۱) دوران امپراطوری ۸۱-۹۶. - یادداشت مترجم.  
<sup>167</sup> جمله کامل **ترتولین** چنین است: «**دومیسین** که بخشی از بیرحمی نرون را به ارث برده بود نیز سرکوب مسیحیان را آغاز کرده بود. اما چون کاملاً عاری از انسانیت نبود سرکوب را بسرعت متوقف و تبعیدیان را باز گرداند». - یادداشت مترجم.

<sup>168</sup> **Lactance** (لکتانتیوس) (۳۲۰-۲۶۰) ادیب سخنور و شاعر رومی. - یادداشت مترجم.  
<sup>169</sup> **Dodwell** (دادول) (۱۶۴۱-۱۷۱۱) استاد زبان شناسی تاریخی، استاد دانشگاه اکسفورد و محقق در علوم کلسیایی. - یادداشت مترجم.



بودند. **ایرینه قدیس**<sup>170</sup> در میان اسقف ها تنها نام اسقف **تلسفر**<sup>171</sup> رابه عنوان شهید، در تاریخ ۱۳۹ میلادی، ذکر کرده است. وانگهی سندی در دست نیست که گشته شدن **تلسفر** را ثابت کند. **زفیرن**<sup>172</sup> هجده سال بر کلیسا حکومت کرد و در سال ۲۱۹ در صلح و آرامش وفات یافت. این حقیقت دارد که تقریباً نام اغلب پاپ‌ها در شهیدنامه‌های قدیمی آمده است. اما کلمه شهید به معنای اصلی‌اش به‌کار می‌رفته: شهید به معنای شهادت دادن است و نه تعذیب شدن.

يك چنین شکنجه و عذابی الیم با وجود آزادی مسیحیان در تشکیل انجمنی که به روایت نویسندگان کلیسایی، در سه قرن اولیه، پنجاهوشش شورای متشکل از اسقف‌ها، در آن شرکت می‌جستند، پذیرفتنی نیست.

سرکوب‌هایی وجود داشت، اما اگر به آن حدتی که می‌گویند بود می‌بایست **ترئیین** که با چنین سرسختی در ضدیت با مذهب رسمی، قلم می‌زد، کشته می‌شد. واضح است که امپراطور **هانفاح نامه**<sup>173</sup> او را نخوانده بودند، يك نوشته گمنام که در افریقا تألیف شده، به دست کسانی که مسئول حکومت به جهان‌اند، نمی‌رسد. اما به‌دست نزدیکان کنسول افریقا می‌رسیده و می‌بایست انزجار بسیاری را نسبت به نویسنده برمی‌انگیخته است، معذالك او به شهادت نرسیده است.

**اوریزن**<sup>174</sup> علناً در اسکندریه تدریس می‌کرد، اما کشته نشد. همین اوریزنی که در کمال صراحت لهجه با بت‌پرستان و مسیحیان صحبت می‌کرد و برای بعضی از مسیح می‌گفت و برای بعضی دیگر وجود خدایی در سه فرد را انکار می‌کرد، در سومین کتاب خود **ضد سلس**<sup>175</sup> اعتراف می‌کند که "تعداد شهدا اندک بوده و شهادت به ندرت اتفاق می‌افتاده است. معهدا مسیحیان برای اینکه همگان مذهبشان را بپذیرند از هیچ امری چشم‌پوشی نمی‌کردند؛ آنها همواره در شهرها، قصبات و روستاها در رفت و آمد بودند.

یقیناً کاهنانی که دشمن آن‌ها بودند می‌توانستند به این رفت و آمدهای دائمی به راحتی اتهام فتنه و آشوب وارد کنند؛ معهدا نسبت به این تبلیغات مذهبی با بردباری رفتار می‌شده‌است؛ حتی با وجود این مصریان آشوب‌گر فتنه‌جو و بی‌همت که يك رومی را برای کشتن يك گریه دریده بودند. این

<sup>170</sup> Saint Irénée ایرنه قدیس اسقف کلیسای شهر لیون در فرانسه یکی از اولین عالمان الهیات مسیحی بود (حدود ۱۳۰-۲۰۲م) - یادداشت

مترجم.

<sup>171</sup> Télésphore هشتمین پاپ (از سال ۱۲۵ تا ۱۳۶) - یادداشت مترجم.

<sup>172</sup> Zéphirin پانزدهمین پاپ (از سال ۱۹۹ تا ۲۱۷) - یادداشت مترجم.

<sup>173</sup> Apologétique دفاع نامه ترجمه کلمه اپولوژتیک است و به نوشته‌هایی گفته می‌شود که در آن از موضع خاصی در زمینه‌های ادبی و خصوصاً مذهبی دفاع شده است. - یادداشت مترجم.

<sup>174</sup> Origène پدر روحانی کلیسا در اسکندریه (حدود ۲۵۳ - ۱۸۰م) - یادداشت مترجم.

<sup>175</sup> Celse سلس (سلسوس) فیلسوف یونانی که کتابی به نام **گفتار واقعی** بر ضد مسیحیت نوشته بود و اوریزن دفاع نامه خود را تحت عنوان **ضد سلس**، در جواب به او نوشته است. - یادداشت مترجم.

مردمی که با وجود همه آن چیزهایی که تحسین کنندگان اهرام در موردشان می‌گویند، همچنان قابل تحقیرند.

چه کسی بهتر از **گرگوار ثماتورژ**<sup>176</sup> قدیس مرید اوریزن می‌توانست کاهنان و دولت را علیه خود تحریک کند؟ شبی پیرمردی از جانب خدا به همراه زنی نورانی بر **گرگوار** نازل می‌شود. این زن، باکره مقدس بود و آن پیرمرد **ژان قدیس**، کاتب انجیل. **ژان قدیس** نمادی را به او دیکته کرده بود پس از آن **گرگوار قدیس** راهی شده بود تا آن نماد را همه جا تعلیم دهد. هنگامی که بر سر راه **نوسوزاره**<sup>177</sup> از کنار معبدی گذر می‌کرد که مکان دریافت پیام‌های غیبی بود، باران شدیدی درگرفت. پس به معبد پناه آورد و شب را در آنجا سر کرد و در طول شب بدفعات بر خود صلیب کشید. صبح هنگام، کاهن بزرگ مسئول مراسم قربانی معبد در این شگفتی بود که چگونه ارواح خبیثه که پیش از آن همواره به سوالات او پاسخ می‌دادند، از ارسال پیام غیبی خودداری می‌کنند. او آنها را فراخوانده بود، اما شیاطین گفته بودند دیگر بار نخواهند آمد و دیگر مکانی در معبد نخواهند داشت، زیرا **گرگوار** شبی را در آنجا سر کرده و بر خود صلیب کشیده است.

پس از آنکه کاهن **گرگوار** را دستگیر و مورد مواخذه قرار داد، **گرگوار** اظهار داشت که قادر است هر زمان که اراده کند ارواح را براند یا حاضر کند. پس کاهن بدو گفت: «حال آن‌ها را به معبد من آر». **گرگوار** تکه کاغذی از کتابی که در دست داشت پاره کرد و بر آن نوشت: «از جانب **گرگوار** به شیطان: به تو فرمان می‌دهم به معبد بازگردی» تکه کاغذ را بر روی محراب گذاشتند، ارواح شیطانی اطاعت کرده و در آنروز پیام‌های غیبی خود را ارسال کردند، اما همانطور که می‌دانیم هرگز دیگر بدانجا بازنگشتند.

این حکایات از زندگی **گرگوار توماتورژ قدیس** را **گرگوار دونی قدیس** روایت کرده است. قاعداً کاهنان بت‌ها بایستی از این امر برمی‌آشفتنند و در گمراهی خود او را به قضاات تسلیم می‌کردند. معهذا بزرگترین دشمن آن‌ها کوچکترین آزاری ندید.

در حکایت زندگی **سیپربین قدیس**، روایت شده است که او اولین اسقف کارتازی بود که محکوم به مرگ شد. شهادت **سیپربین قدیس** در سال ۲۵۸

میلادی واقع شده است، نتیجتاً در مدت زمانی بس طولانی هیچ اسقف کارتازی به سبب مذهبش قربانی نشده است. تاریخ نه ما را از توطئه‌ای که برضد او انجام گرفت مطلع می‌کند و نه از

<sup>176</sup> Grégoire Thaumaturge اسقف شهر نوسوزاره (حدود ۲۱۴-۲۷۹ م) - یادداشت مترجم.  
<sup>177</sup> Néocésarée شهری در ترکیه که نام امروزی آن **نیکسر** است. - یادداشت مترجم.

هویت دشمنانش و نه از سبب خشم کنسول افریقا بر او. **سیپریین قدیس** به **کرنلیوس**،<sup>178</sup> اسقف روم می‌نویسد: «چندی است که در کارتاژ مردم بلوا کرده و دوبار فریاد برآورده‌اند که مرا طعمه شیرها باید ساخت». کاملاً به عقل صائب می‌آید که از خود بیخود شدن مردم درنده‌ی کارتاژ از خشم، سبب مرگ **سیپریین** شده باشد. یقیناً این امپراتور **گالوس**<sup>179</sup> نبوده است که **سیپریین** را به دلیل مذهبش، از راه دور، محکوم کرده است، زیرا این امپراتور **کرنلیوس** را که در نزدیکی او روزگار می‌گذرانده آسوده گذاشته بود.

به قدری دلایل پنهانی با دلایل ظاهری در می‌آمیزد؛ به قدری محرک‌های ناشناخته موجب ستم به يك انسان می‌شود که محال است بتوان پس از چندین قرن سرچشمه پنهان نگون‌بختی انسان‌های نامدار را تشخیص داد، چه رسد به تشخیص دلایل تعذیب انسانی گمنام که تنها گروهش او را می‌شناختند.

باید بدین نکته توجه کرد که **گرگوار ثماتورژ قدیس** و **دنی قدیس**<sup>180</sup> اسقف اسکندریه که در زمره تعذیب شدگان جای نمی‌گیرند، هم‌دوره سیپریین قدیس بودند. چگونه می‌شود که این اسقف‌هایی که لااقل شهرتی برابر با شهرت اسقف کارتاژ داشتند در آسایش زیسته‌باشند و **سیپریین قدیس** تعذیب شده باشد؟ آیا ظواهر امر حاکی از این نیست که وی توسط دشمنان شخصی و قدرتمند، به سبب توطئه و به بهانه مصلحت حکومت که اغلب با مذهب در می‌آمیزد، از پا درآمده باشد، و آن دو دیگر این اقبال را داشته‌اند که از خباثت انسان‌ها بگریزند؟

چندان محتمل به نظر نمی‌رسد که در دوران تراژان عادل و بخشنده، **ایگناس قدیس**<sup>181</sup> تنها به اتهام ایمان به مسیحیت به قتل رسیده باشد. زیرا به مسیحیان اجازه داده شده بود که هنگامی که او را به رم می‌بردند، همراهیش کنند و تسلی‌اش دهند در **انطاکیه** این شهر پر آشوب، شهری که **ایگناس** در خفا اسقف آن بود، اغلب شورش و بلوا به پا می‌شد. شاید این شورش‌ها به تزویر، به مسیحیان بی‌گناه نسبت داده شده و دولت فریب خورده را تحریک کرده باشد. این امری است که اغلب رخ می‌دهد.

**سیمئون قدیس**<sup>182</sup> در حضور **شاهپور** به جاسوسی برای رومی‌ها متهم شد. در روایت شهادت او آمده است که شاهپور پادشاه به او پیشنهاد کرده بود به پرستش خورشید رو آورد؛ اما به‌خوبی

<sup>178</sup> Cornélius

<sup>179</sup> Gallus امپراتور رم (۲۵۳-۲۵۱) - یادداشت مترجم.

<sup>180</sup> Saint-Denis تاریخ وفات ۲۶۴ یا ۲۶۵

<sup>181</sup> Saint Ignace (۱۰۷-۳۵) - یادداشت مترجم.

<sup>182</sup> Saint Siméon در دوران شاهپور (۳۸۰-۳۱۰ م) پادشاه ساسانی مسیحیان بسیاری در مناطق تحت سلطه ایران زندگی می‌کردند. می‌گویند تعداد بسیاری از اسقف‌ها از جمله سیمئون قدیس به دستور شاهپور اعدام شده‌اند. - یادداشت مترجم.

میدانیم که پارسی‌ها خورشید را نمی‌پرستیدند و بدان تنها به منزلهٔ نماد اصل نیکِ اورومز یا اوروزمد [اهورامزدا] خدای خالق که پرستش می‌کردند، می‌نگریستند.

بردباری مان هر آن قدر هم که عظیم باشد، نمی‌تواند مانع از خشممان نسبت به سخن‌پردازانی شود که **دیگلسیین** را از ابتدای حکومتش به سرکوب مسیحیان متهم کرده‌اند. باید به گفتهٔ **اوسب قیصریه‌ای**<sup>183</sup> اعتماد کنیم، گواهی او را نمی‌توان رد کرد. این نورچشمی و مدیحه‌سرای **کنستانتین**<sup>184</sup> و دشمن سرسخت امپراطورهای پیشین را باید هنگامی که آن‌ها را توجیه می‌کند، باور کرد. او می‌نویسد: *(تاریخ کلیسا جلد هشتم)* «در دورانی بس طولانی، رفتار امپراطورها نسبت به مسیحیان به وضوح نشان از لطف و مودت داشت. ولایاتی را به آن‌ها سپرده بودند. مسیحیان بسیاری در دربار اشتغال داشتند. حتی امپراطورها با زنان مسیحی پیوند زناشویی می‌بستند. **دیگلسیین**، **پریسکا** را که دخترش همسر **ماکسیمین گلر**<sup>185</sup> بود به همسری گرفته بود و قس علیه‌ا».»

این شهادت قاطع را مدّ نظر قرار دهیم و دیگر بهتان نزنیم و کلاه خود را قاضی قرار دهیم: آیا سرکوبی که به **تحریک گلر**، پس از نوزده سال فرمانروایی با اعتدال و احسان، صورت گرفت، به سبب دسیسه‌هایی که ما نسبت به آن آگاه نیستیم، نبوده است؟

حال ببینیم قصهٔ قتل عام لشکر **تِب‌ها** یا **تِب‌ها**<sup>186</sup> که می‌گویند در راه مذهب بوده، چقدر پوچ است. این که از آسیا لشکری را از طریق گردنهٔ **سن برنارد کبیر**<sup>187</sup> آورده باشند، مضحک‌های بیش نیست. ممکن نیست از آسیا لشکری را برای آرام‌کردن بلوایی در سرزمین **گل‌ها**<sup>188</sup> فراخوانده باشند. همچنین محال است یک‌سال پس از اینکه بلوا فرو نشست؛ شش‌هزار پیاده‌نظام و هفتصد سواره نظام را در معبری گردن زنند که دویست مرد می‌توانستند یک ارتش کامل را متوقف کنند.

روایت این ادعای خونریزی با جمله‌ای آغاز می‌شود که خود یک شیادی آشکار است، جمله از این قرار است: «هنگامی که زمین از ستم **دیگلتین** مویه می‌کرد آسمان مملو از شهید می‌شد» حال آنکه تاریخ این واقعه را به سال ۲۸۶ تخمین زده‌اند، یعنی زمانی که **دیگلتین** بیشترین

<sup>183</sup> Eusèbe de Césaré ( اوسبیوس ) اسقف قیصریه عالم علوم الهیات که به پدر تاریخ کلیسا معروف است وی کتب مفصلی در زمینه

تاریخی بخصوص تاریخ کلیسا از خود به جای گذاشته است. - یادداشت مترجم.

<sup>184</sup> Constantin (کنستانتینوس) اولین امپراطور رم (۳۳۷-۲۷۴) که به مسیحیت گروید. (دوران امپراطوری ۳۳۷-۳۰۹). - یادداشت

مترجم.

<sup>185</sup> Maximien Galère امپراطور رم شرقی (۳۱۱-۲۹۳) - یادداشت مترجم.

<sup>186</sup> Thébaine ou thébéenne اهالی شهر تب پایتخت مصر قدیم- یادداشت مترجم.

<sup>187</sup> Le grand Saint-Bernard گردنه‌ای در سوئیس- یادداشت مترجم.

<sup>188</sup> نامی است که رومی‌ها به اهالی منطقه **سلیت** بخشی از فرانسه کنونی، بلژیک و سوئیس داده بودند. - یادداشت مترجم.

امتیازات را به مسیحیان روا می‌داشت و زمانی که امپراطوری روم در نهایت شکوفایی می‌زیست.

و سرانجام اینکه آن چیزی که باید به همه این مباحثات پایان بخشد این است که هرگز لشکری به نام لشکر تین وجود نداشته: رومی‌ها مغرور تر و عاقلتر از آن بودند که از این مصریانی که در روم فقط به بردگی [برده ابوقیری<sup>189</sup>] گرفته می‌شدند، لشکری تشکیل دهند. مثل این بود که لشکری از یهودیان تشکیل داده می‌شد. امروزه نام سی‌ودو لشکر که قوای اصلی امپراطوری روم را تشکیل میدادند، موجود است. اما یقیناً نامی از لشکر تین در آن برده نشده است. این حکایت را باید در رده اشعار اکروستیش<sup>190</sup> پیشگویانی بگذاریم که معجزه‌های عیسی مسیح را پیش‌بینی می‌کردند و یا داستان‌های خیالی‌ای که با آن تعصب کاذب از زود باوری افراد سوء استفاده می‌کند.

---

<sup>189</sup> ابوقیر شهری است در کشور مصر. - یادداشت مترجم.  
<sup>190</sup> شعری که اگر اولین حرف مصرع‌های آن به صورت عمودی، کنار هم گذاشته شود نام یا کلمه‌ای را تشکیل می‌دهد. - یادداشت مترجم.

## فصل چهاردهم

### آیا مسیح نابرداری را تعلیم داده بود؟

حال ببینیم آیا قوانین به خون آغشته را مسیح برقرار کرده است؟ آیا نابرداری را او فرمان داده است؟ سیاهچال‌های دادگاه‌های دوره تفتیش عقاید [انکزیسیون] را او بنا نهاده بود؟ آیا او موجب وجود جلادهای مرتسوزی<sup>191</sup> شده بود؟

اگر اشتباه نکرده باشم، در انجیل قطعات چندانی وجود ندارد که طبع ستمگر بتواند از آن برحق بودن نابرداری و زور و اجبار را استنتاج کند. یک مورد حکایت تمثیلی‌ای است که در آن قلمروی ملکوت به ماجرای پادشاهی تشبیه شده است که مهمانانی را برای شرکت در جشن عروسی پسرش دعوت کرده بود؛ پادشاه پیامی به دست مردانش برای آن‌ها می‌فرستد: (انجیل متی: فصل بیست و دوم بند ۴) «گاوها و مرغان خود را سربریده‌ام، همه چیز آماده است؛ به جشن عروسی بیایید». بعضی بی اعتنا به دعوت، به خانه‌های روستایی خود رفتند، بعضی دیگر به داد و ستد خود مشغول شدند و عده‌ای نیز به مستخدمان پادشاه ناسزا گفته و آن‌ها را به قتل رساندند. پادشاه لشکر خود را به سمت قاتلان راهی کرد و شهرشان را منهدم ساخت. او افرادی را به شاهرهاها گسیل ساخت تا هر کس را دیدند به جشن دعوت کنند. اما یکی از مدعوین را که با لباسی نامناسب بر سر میز حاضر شده بود، به زنجیر کشید و در تاریکی رها ساخت.

واضح است که یک چنین تمثیلی اشاره‌ای است به قلمرو ملکوت، مسلماً احدی نباید از آن حق در بند کشیدن یا در سیاهچال انداختن همسایه‌ای را که با لباس نامناسب به شام عروسی آمده است نتیجه بگیرد. و هیچ شهریاری را در تاریخ سراغ ندارم که شخصی که به دربار رفت و آمد می‌کرده است را به چنین دلیلی به دار آویخته باشد؛ بیم آن نیز نمی‌رود که اگر امپراطوری پس از ذبح مرغان، مردان خود را برای دعوت به شام، به نزد شهریاران امپراطوری گسیل دارد، آن‌ها فرستادگان امپراطور را به قتل برسانند. دعوت به جشن به معنای موعظه رستگاری است؛ قتل فرستادگان شهریار در واقع اشاره به ستمی است که به واعظان خرد و تقوی می‌شود.

حکایت تمثیلی دیگر (انجیل لوقا ۱۴) حکایت شخصی است که دوستانش را به شام مفصلی دعوت می‌کند و هنگامی که خود آماده حضور بر سر سفره شام است، مردان خود را به نزد آنها

<sup>191</sup> Autodafé

می‌فرستد. یکی به بهانه اینکه زمینی خریده است و میخواهد آن را بازدید کند عذر می‌آورد، عذر او موجه به نظر نمی‌رسید، چون کسی شباهنگام به بازدید زمین خود نمی‌رود. دیگری اظهار می‌دارد که پنج جفت گاو خریده است که باید آن‌ها را واری کند، عذر او نیز چون دیگری نادرست بود. احدی گاوی را در وقت شام واری نمی‌کند؛ عذر سومی این بود که به تازگی مزدوج شده است، عذر این يك مسلماً پذیرفتنی بود. پدر خانواده که بسیار خشمگین شده بود کورها و لنگ‌ها را بر سر میز شام خود آورد و چون هنوز مکان خالی برای میهمانان دیگر وجود داشت به خدمتکار خود گفت: «به جاده‌ها و کنار چپ‌ها بروید و مردم را بالاجبار به خانه آورید.»

درست است که صریحاً گفته نشده که این حکایت تمثیلی است از قلمرو ملکوت. اما از جمله: بالاجبار به خانه آورید، بیش از حد سوءاستفاده شده است<sup>192</sup>. حال آن‌که واضح است که يك خدمتکار به‌تنهایی نمی‌تواند همه کسانی را که بر سر راهش می‌بیند بالاجبار برای صرف شام به خانه اربابش ببرد، از سوی دیگر با مهمانانی که بالاجبار بیایند شام شامی دلپذیر نمی‌شود: بالاجبار به خانه آورید، برطبق نظر معتبرترین مفسران به معنی: خواهش کنید، تمنا کنید، اصرار ورزید و بدست آورید است. اما به‌راستی چه ارتباطی میان این خواهش، این شام، و ستم و سرکوب وجود دارد؟

حال اگر قرار باشد معنای دقیق کلمه را در نظر گیریم، آیا برای اینکه بتوان در کلیسا پذیرفته شد باید نابینا یا لنگ بود و بالاجبار وارد آن شد؟ عیسی در همان حکایت می‌گوید: «نه به دوستان ثروتمند خود شام دهید و نه به خویشان ثروتمند خود» آیا از این گفتار این نتیجه گرفته می‌شود که نباید با خویشان و دوستان خود به محض اینکه ثروت کمی به‌دست آوردند، بر سر سفره شام نشست؟

مسیح پس از حکایت جشن می‌گوید: (انجیل لوقا: فصل شانزدهم، بند ۲۶ و بندهای متعاقب) اگر از پدر، مادر، برادران، خواهران و حتی روح خود منجر نیستید نمی‌توانید پیرو من باشید، ... زیرا چه کسی در میان شما اگر بخواهد برج و بارویی بنا نهد، پیشاپیش مخارج آن را محاسبه نمی‌کند؟». آیا در این دنیا کسی وجود دارد که ذهنش چنان منحرف باشد که از این سخنان،

<sup>192</sup> در اینجا ولتر به تفسیر آگوستن قدیس از انجیل لوقا (۱۴: ۲۳) اشاره می‌کند، که "بالاجبار به خانه آورید" را مبنای توجیه عدم بردباری و اعمال خشونت بر علیه ناباوران یا ملحدان و کفار قرار داده است. اگرچه آگوستن قتل و اعدام را مجاز نمی‌داند، اما نظریه او در مورد اعمال زور اساس سیاست تفتیش عقاید کلیسا در قرون بعدی شد. - یادداشت ناشر.

تکلیف به انزجار از والدین را استنتاج کند؟ آیا براحتی درک نمی‌کنیم که او می‌خواسته بگوید: میان من و عزیزترین تعلقات خاطرتان توازن برقرار نکنید؟

به این جمله از **انجیل به روایت متی**<sup>193</sup> رجاع می‌دهند: (فصل هجدهم بند ۱۷) «آنکه به کلیسا گوش فرا نمی‌دهد به مثابه کافران است و یا خراج گیران»<sup>194</sup>. حال آنکه منظور از این جمله مطلقاً سرکوب کافران و خراج‌گیران نبوده است. درست است که آنها لعن شده‌اند اما ابداً آن‌ها را برای سرکوب تسلیم حاکمان نمی‌کنیم. از خراج‌گیران نه تنها هیچ امتیازی بازپس گرفته نشده است، بلکه امتیازات بسیاری به آن‌ها تعلق گرفته است. این تنها شغلی است که طبق نصّ محکوم شده حال آنکه حکومت به آن بیشترین امتیازات را اعطا کرده است. پس چرا آن بردباری سخاوتمندانه را که نسبت به برادران خراج‌گیر پیمانی‌مان<sup>195</sup> داریم از برادران گمراهان دریغ می‌کنیم؟

قطعه دیگری که از آن سوءاستفاده فاحشی شده است حکایتی است که **متی** و **مرقس قدیس**<sup>196</sup> در انجیل روایت کرده‌اند، حکایت از این قرار است: عیسی صبحگاهان گرسنه به درخت انجیری نزدیک شد، بر درخت چیزی جز برگ دیده نمی‌شد زیرا فصل میوه انجیر نبود، او درخت را لعن کرد، پس درخت به سرعت خشکید.

تفسیر گوناگونی در مورد این معجزه در دست است؛ اما آیا تفسیری وجود دارد که سرکوب را مجاز کند؟ درخت انجیری که نتوانسته بود در اوایل ماه مارس به بار نشیند را خشکانند، آیا این می‌تواند دلیلی شود که در تمام فصول سال برادرانمان را از درد بخشکانیم؟ همه آن چیزهایی که در نوشته موجب ایجاد مشکلاتی در ذهن کنجکاو و واهی ما می‌شود را محترم بشماریم، لیکن از آن برای سنگدلی و سرسختی سوءاستفاده نکنیم.

روح ستمکار که از هر امری سوء استفاده می‌کند، توجیه خود را در ماجرای چون اخراج سوداگران دوره‌گردی که از معبد رانده شدند<sup>197</sup> و یا ماجرای انتقال فوج ارواح شیطانی از بدن يك انسان تسخیرشده به بدنهای دو هزار حیوان نجس، می‌جوید.<sup>198</sup> اما آیا کسی هست که نداند

<sup>193</sup> **Saint Matthieu** یکی از دوازده حواریون مسیح و کاتب انجیل به روایت متی. - یادداشت مترجم.  
<sup>194</sup> **Fermier** در نظام قدیم قبل از انقلاب فرانسه (۱۷۸۹) به افرادی گفته می‌شد که حق برداشت نوعی مالیات از عواید زمین را دارا بودند. - یادداشت مترجم.

<sup>195</sup> **Traitant** در نظام قدیم قبل از انقلاب فرانسه به افرادی گفته می‌شد که با بستن قرارداد با شاه مجاز به برداشت مالیات‌های خاص بودند. - یادداشت مترجم.

<sup>196</sup> **Saint Marc** از حواریون مسیح و کاتب انجیل به روایت مرقس. - یادداشت مترجم.  
<sup>197</sup> اشاره به حکایتی است در انجیل: روزی مسیح با شلاق کاسبانی که محوطه اطراف معبد محل پرستش و قربانگاه یهودیان را به محل خرید و فروش دام و کبوتر و صرافیه تبدیل کرده بودند از معبد می‌راند و می‌گوید: «خانه خدا محل پرستش است و نه میعادگاه سارقان». - یادداشت مترجم.

<sup>198</sup> اشاره به حکایتی است در انجیل: روزی عیسی مسیح پس از آنکه ارواح خبیثه را از بدن فردی خارج می‌سازد، بنابر خواست خود ارواح، آن‌ها را به بدن گله‌ای از خوک‌ها که از آن محل گذر می‌کردند وارد می‌سازد. خوک‌ها به دریا می‌ریزند و همگی تلف می‌شوند. - یادداشت مترجم.



این دو مثال تنها نشان عدالتی است که خداوند لطف کرده است در مقابل نقض قانون به جا آورد؟ تبدیل محوطه مقابل معبد به دکان دادوستد، اهانتی بود به خانه خدا. چه بی حاصل شورای عالی یهودیان<sup>199</sup> و روحانیون یهود این دادو ستد را برای تسهیل مراسم قربانی مجاز کرده بودند. خداوندی که قربانی برای او بود یقیناً می توانست حتی پنهان در پس چهره انسانی این کفر را در هم شکنند. همچنین می توانست کسانی را که گله های بیشماری وارد کشور می کردند که خلاف قانونی بود<sup>200</sup> که خداوند به لطف خود بر آن نظارت داشت، مجازات کند. این مثال ها کوچکترین ارتباطی به ستمکاری به بهانه احکام جزمی ندارد. باید که روح ناشکیبا بر دلایل نادرست تکیه کند زیرا او در همه جا به جستجوی بیهوده ترین بهانه هاست.

تقریباً کلیه گفتار و کردار دیگر مسیح، ملامت، صبوری و گذشت و اغماض را موعظه می کنند. پدر خانواده ای که فرزند اسرافکار خود را می پذیرد؛ کارگری که در آخرین ساعات می رسد و مزدی برابر مزد دیگران دریافت می کند؛ او ایثارگر نیکوکار است؛ او خود روزه خواری هوادارانش را توجیه می کند؛ زن گناهکار را می بخشد؛ و به زن خیانتکار تنها اندرز وفاداری می دهد؛ او شادی معصومانه میهمانان قانا را که هرچند سرمست از شراب بودند اما باز آن را طلب می کردند با الطاف خود می پذیرد، می خواهد برایشان معجزه ای کند، آب را برایشان به شراب مبدل می سازد.

او حتی علیه یهودا که قرار بود به او خیانت کند نمی خروشد و به پییر دستور میدهد هرگز دست به شمشیر نبرد؛ او فرزندان زبده را که همچون ایاس می خواستند آتش را از آسمان به شهری فرود آورند که پذیرای او نشده بود، نکوهش می کند.

عاقبت او قربانی حسد شد. اگر جسارت کرده امر مقدس را با امر غیر مقدس مقایسه کنیم و یک خدا را با انسان، مرگ وجود انسانی او با مرگ سقراط شباهتهای بسیار دارد. فیلسوف یونانی از نفرت سوفسطائیان،<sup>201</sup> کاهنان و سران ملت نابود شد و قانونگذار مسیحیان از نفرت کاتبان،<sup>202</sup> فاریزی ها<sup>203</sup> و روحانیون بر خاک شد. سقراط می توانست خود را از مرگ نجات دهد اما نخواست، مسیح طالب آن شد. فیلسوف یونانی نه تنها قضات ناعادل و کسانی که به او افترا زده

<sup>199</sup> Sanhé drin شورا و دادگاه عالی یهودیان در آغاز مسیحیت. - یادداشت مترجم.

<sup>200</sup> منظور گله خوک هاست که در دین یهودی حرام و در نتیجه حضورشان در سرزمین یهودی ها ممنوع بود. - یادداشت مترجم.

<sup>201</sup> Sophiste سوفسطایی در یونان قدیم به افراد مختلفی گفته می شد. در اینجا اشاره به معلمان و عالمان سخنوری بود که از شهری به شهر دیگر می رفتند و هنر مباحثه و جدل و چگونگی استدلال با سفسطه پردازی و مغالطه را برای پیروزی در بحث تعلیم می دادند. فیلسوفان معروفی نیز در استدلالات خود از روش سفسطه استفاده می کردند که به این نام خوانده شده اند. - یادداشت مترجم.

<sup>202</sup> Scribe کاتبان یهودی افرادی بودند که علاوه بر شغل نگارش وقایع و دفاتر رسمی، آن طور که در عهدقدیم در کشورهای شرقی مرسوم بود، به نگارش نوشته های مذهبی یا تورات نیز می پرداختند و اغلب قانون دان (قانون موسی) و تورات شناس می شدند. - یادداشت مترجم.

<sup>203</sup> Pharisiens فرقه ای از یهودیان. - یادداشت مترجم.

بودند را بخشید بلکه از آن‌ها خواست اگر فرزندان نیز چون او این اقبال نصیبشان شود که مورد تنفر آن‌ها باشند، با فرزندان همان کنند که با او کردند. قانونگذار مسیحیان با مقامی بی‌نهایت والاتر، از درگاه پدر خواست دشمنانش را ببخشد.

اگر مسیح ظاهراً از مرگ در هراس بود، اگر او دچار چنان دلهره‌ای بود که عرق آغشته به خون بر او نشسته بود چیزی که شدیدترین و نادرترین نشانه ترس است، از این رو بود که او می‌خواست خود را به حد همه ضعف‌های جسم انسانی که در برداشت تنزل دهد. بدنش می‌لرزید اما وحش لرزش ناپذیر بود. او به ما می‌آموخت که قدرت واقعی، عظمت واقعی در تحمل رنجی است که طبیعت ما را درهم می‌شکند. روان شدن به سوی مرگ، هنگامی که از آن در هراسیم شهادتی عظیم می‌طلبد.

**سقراط** سوفسطائیان را ناآگاه انگاشته و سوءنیتشان را ثابت کرده بود. مسیح با بهره از حقوق الهی خود کاتبان و فاریزی‌ها را مزور، مهمل، کور، بدطینت، مار و از نژاد افعی خوانده بود. **سقراط** ابداً متهم به تشکیل فرقه‌ای جدید نبود. مسیح نیز به چنین امری متهم نشده بود (انجیل متی فصل بیست‌وششم بند ۵۹). می‌گویند روحانیون اعظم و همه اعضای شورا برای کشتن عیسی به دنبال شهادت کذب بر ضد او بودند.

اینکه آنها به دنبال شهادت کذب بودند خود ثابت می‌کند که او را به دلیل سخنرانی علنی بر ضد قانون نکوهش نمی‌کردند. در واقع او از کودکی تا وفات، از قانون موسی اطاعت کرده بود. در هشتمین روز به سان کودکان دیگر خنثه شده بود. اگر او پس از آن در جردن غسل تعمید شده بود، این مراسم در نظر یهودیان چون سایر شرقیان مراسمی مقدس بود. همه ناپاکی‌های مجاز با غسل تعمید شسته می‌شد؛ بدین گونه بود که روحانیون تقدیس می‌شدند. در جشن رسمی تهنیت در آب فرو می‌شدند و کافرانی که ایمان آورده بودند را غسل تعمید می‌دادند.

عیسی تمامی نکات قانون [موسی] را رعایت می‌کرد. همه روزهای سبت را برگزار و از خوردن گوشت حرام پرهیز می‌کرد، حتی قبل از مرگش عید پاک را جشن گرفت. به او نه اتهام بدعت گذاری وارد شد و نه اجرای آیینی بیگانه. کلیمی به دنیا آمد، و همواره کلیمی زیست.

اتهامی که دو شاهد حاضر بر او وارد کردند این بود که وی اظهار داشته: (متی فصل بیست و ششم بند ۶۱) «می‌تواند معبد را ویران کرده و در طی سه روز از نو بنیان نهد» یک چنین سخنانی را یهودیان عامی درک نمی‌کردند، اما این اتهام، اتهام خواست تشکیل فرقه‌ای جدید نبود.

روحانی اعظم او را مورد استنطاق قرار داد و بدو گفت: «به نام پروردگار حی و حاضر به شما حکم می‌کنم بگویید آیا شما عیسی پسر خدائید». ما از منظور روحانی اعظم از بکار بردن اصطلاح پسر خدا بی‌اطلاعیم. از این اصطلاح گاه برای توصیف شخص درستکار استفاده می‌شد، همانطور که اصطلاح پسر **بلیا** برای توصیف فرد خبیث به کار می‌رفت. یهودیانی عامی که منتظر آمدن خدا بر روی زمین بودند درکی از راز مقدس پسر خدا نداشتند.

عیسی به او پاسخ داد: «شما خود گفتید؛ اما من به شما می‌گویم که عنقریب فرزند انسان را نظاره خواهید کرد که در سمت راست خدا، نشسته بر ابرهای آسمان، می‌آید.»



این پاسخ در نظر روحانیون آزردۀ شورای یهودیان، کفر نمود. شورا رسماً حق صدور حکم قتل نداشت. آنها عیسی را به حضور حاکم رومی ولایت بردند و به ناروا به او اتهام زدند که آرامش عمومی را برهم زده، مردم را به عدم پرداخت خراج به سزار ترغیب کرده است و خود را شاه یهودیان می‌داند. واضح است که در چنین وضعیتی او به جنایت علیه حکومت متهم شود.

**پیلات** حاکم، که دریافته بود عیسی از اهالی **جلیله**<sup>204</sup> است ابتدا او را به نزد **هرود** والی **جلیله** فرستاد. **هرود** قصد سرکردگی گروه و ادعای پادشاهی مسیح را ناممکن دانسته و بدو بدیدهٔ حقارت نگریست و وی را به نزد **پیلات** رجعت داد. **پیلات** به دلیل ضعف ذلت بارش، او را محکوم کرد تا بدین سان بلوایی را که بر ضد او برآه افتاده بود، آرام کند. به خصوص آنکه، پیش از آن همانطور که **ژوزف** حکایت کرده است شورش دیگر یهودیان را متحمل شده بود. **پیلات** سخاوتمندی **فستوس** حاکم را نداشت.

حال می‌پرسیم: آیا بردباری حق الهی است یا نابرداری؟ اگر می‌خواهید چون مسیح باشید، شهید شوید و نه جلاد.

<sup>204</sup> Galilée منطقه‌ای در شمال اسرائیل - یادداشت مترجم.

## فصل پانزدهم

### شهادت علیه نابرداری

-محروم کردن بشر از آزادی در زمینه مذهب و منع او از انتخاب يك ربانیت کفر است. هیچ انسانی، هیچ خدایی خدمتی که بالاجبار تحمیل شود را نمی‌خواهد.

(دفاع نامه، فصل ۲۴).<sup>205</sup>

-اگر برای دفاع از ایمان خشونت اعمال شود اسقف‌ها مانع خواهند شد. (هیئر قدیس، کتاب اول).<sup>206</sup>

-دین اجباری، دین نیست. برای پذیرش دین باید افراد را متقاعد ساخت و نه ملزم. دین ابدأ خود را تحمیل نمی‌کند. (لکتانس، کتاب ۳)

-اعمال زور و ضرب و جرح و حبس برای قبول آن چیزی که با دلیل مورد قبول واقع نشده است، الحادی است منفور. (آتاناز قدیس، کتاب، اول).<sup>207</sup>

-هیچ چیز به اندازه اجبار، ضد مذهب نیست. (ژوستن قدیس<sup>208</sup>، شهید، کتاب، پنجم)

-اگوستن قدیس<sup>209</sup> پیش از آنکه نزاع با دوناتیست<sup>210</sup> ها او را سرسخت گرداند، گفته است: آیا کسانی را که خداوند مورد شکیبایی خود قرار داده است، سرکوبشان کنیم؟

-مبادا هیچ گونه خشونتی نسبت به یهودیان اعمال شود. (چهارمین مجمع تُلِد،<sup>211</sup> پنجاه و ششمین قانون)

<sup>205</sup> Apologétique, ch. XXIV

<sup>206</sup> Saint Hilaire. دوران پاپی ۴۴۸-۴۶۱- یادداشت مترجم.

<sup>207</sup> Saint Athanase اسقف اسکندریه ۳۷۲-۲۹۸- یادداشت مترجم.

<sup>208</sup> Saint Justin فیلسوف و عالم مذهبی رومی الاصل فلسطینی - یادداشت مترجم.

<sup>209</sup> Saint Augustin اگوستن قدیس (۳۵۰-۴۳۰) اسقف شهر آناپا (در الجزایر کنونی)، خطیب نویسنده فیلسوف و عالم الهیات مسیحی بود. او که از سن نوجوانی به مطالعات فلسفی پرداخته بود، ابتدا تحت تأثیر افکار مانوی و سپس فلسفه نوافلاطونی، بود. اما در سن ۳۲ سالگی به مسیحیت گروید. وی از شخصیت‌های بارز مسیحیت است که در تدوین و تحکیم و گسترش فکری و فلسفی مسیحیت نقش اساسی داشته است او خط فکری‌ای ایجاد کرد (اگوستینیسم) که در تحولات و جریانات مذهبی قرون بعد از او نیز تأثیر بسزایی گذاشت (از جمله در نزد متفکرین اصلاحات کلون و لوتر و پس از آن در جریان مذهبی ژانسنیسم). تألیفات مفصلی در فلسفه دین دارد که نه تنها مرکز مباحث فلسفه دینی قرون وسطی بود، بلکه همواره مورد توجه متفکرین مسیحی و نیز فلاسفه لائیک امروز است. - یادداشت مترجم.

<sup>210</sup> Donatiste دوناتیسم جریانی مذهبی بود. که در قرن چهارم در افریقای شمالی در منطقه تحت سلطه روم به وجود آمد و حدود سه قرن و نیم کلیسای افریقا را از کلیسای روم جدا کرد. این جریان به دنبال سرکوب مسیحیان به وجود آمد. دنا اسقف کارتاز با کلیسای روم به بهانه اینکه کشیشانی که در دوران سرکوب در مقابل رومی‌ها مقاومت نکرده و خود را تسلیم کرده بودند را دوباره پذیرفته و به اجرای مراسم مذهبی مأمور می‌کرد، از در مخالفت در آمد. در نظر او اعتبار مراسم مذهبی از تقدس برگزار کننده آن ناشی می‌شود. نتیجتاً به ارتداد محکوم و از کلیسای روم جدا شد. - یادداشت مترجم.

<sup>211</sup> Tolède شورای تُلِد شورای مذهبی و سیاسی بود که از سال ۴۰۰ تا ۷۰۲ در شهر تُلِد اسپانیا برگزار می‌شد.

توصیه کنید، مجبور نکنید. (نامه برنارد قدیس)<sup>212</sup>

ما ابدأ ادعا نمی‌کنیم که اشتباهات را می‌توان با خشونت از میان برد. (خطابه مجمع روحانیون فرانسه خطاب به لویی سیزدهم).

-سختگیری هرگز مورد تأیید ما نبوده است. (مجمع روحانیون، ۱۱ آگوست ۱۵۶۰)

-ایمان اقتاعی است و نه تحمیلی (فلسفیه<sup>213</sup>، اسقف شهر نیم<sup>214</sup> نامه ۱۹)

-حتی از کلمات اهانت آمیز نیز نباید استفاده شود. (اسقف دو پله<sup>215</sup>، در رهنمود کشیشان).

-بیاد داشته باشید که بیماری روح هرگز با زور و خشونت بهبود نمی‌یابد. (کاردینال لوکامو<sup>216</sup> رهنمود کشیشان ۱۶۸۸)

-همگان را از بردباری مدنی برخوردار سازید. (فینن<sup>217</sup> اسقف کامبر خطاب به دوک بورگوین)<sup>218</sup>

-انجام امور ممنوع به نام يك مذهب گواهی است بر عناد روح فاعل آن با حقیقت. (دیروآ<sup>219</sup> دکتر از سوربن، کتاب ۶ فصل چهارم)



امضای فرمان نانت توسط هانری چهارم پادشاه فرانسه. این فرمان اولین قانونی است که در اروپا آزادی وجدان را به رسمیت می‌شناسد. (۳۰ آوریل ۱۵۹۸)

-خشونت می‌تواند موجب تزویر شود. هنگامی که در همه جا تهدید به کار رود هرگز نمی‌توان انسان‌ها را متقاعد ساخت. (تیمن<sup>220</sup>، تاریخ کلیسا<sup>221</sup>، جلد ۶)

-در نظر ما تبعیت از کلیسای قدیم که هرگز در بنیان نهادن دین و گسترش آن خشونت به کار نبرد، مطابق با عدالت و عقل سلیم است. (اعتراض نامه پارلمان پاریس به هانری دوم)<sup>222</sup>

-خشونت شرعی را که ریشه در روان دارد، بیشتر از آنکه درمان کند برمی‌انگیزد. (دوتو<sup>223</sup>، نوشته تقدیمی به هانری چهارم).

<sup>212</sup> Saint Bernard برنارد قدیس (1153-1191) پدر روحانی کلیسا و یکی از شخصیت‌های معروف مسیحیت در فرانسه بود. - یادداشت مترجم.

<sup>213</sup> Flechier (۱۶۳۲-۱۷۱۰).

<sup>214</sup> Nîmes شهری در جنوب غربی فرانسه - یادداشت مترجم.

<sup>215</sup> Du Bellai

<sup>216</sup> LE Camus -, Instruction pastorale de 1688 اسقف اعظم فرانسه (۱۶۳۲-۱۷۰۷).

<sup>217</sup> Fenelon نویسنده عالم الهیات مسیحی فرانسوی (۱۶۵۱-۱۷۱۵) - یادداشت مترجم.

<sup>218</sup> Bourgogne منطقه ای در شرق فرانسه - یادداشت مترجم.

<sup>219</sup> DIROIS مورخ و عالم الهیات مسیحی فرانسوی (۱۶۲۰-۱۶۹۰) - یادداشت مترجم.

<sup>220</sup> TILLEMONT مورخ فرانسوی قرن هفدهم میلادی (۱۶۳۷-۱۶۹۸) - یادداشت مترجم.

<sup>221</sup> Histoire ecclésiastique

<sup>222</sup> Remontrance du parlement de Paris à Henri II

-ایمان از ضربه شمشیر الهام نمی‌گیرد. (سُرِیزیه<sup>224</sup>، شرح پادشاهی هانری چهارم و لویی سیزدهم).

-آن که مدعی کاشتن ایمان در دل‌هاست متعصبی وحشی است مثل آن است که گفته شود اجبار موجب اقتناع است. (بولن ویلییه، وضعیت فرانسه<sup>225</sup>)

تحکم در عشق و ایمان بی‌اثر است، اثر اجبار از اثر تحکم نیز کمتر است. هیچ چیز مستقل‌تر از عشق و ایمان نیست. (املو دو لا هوسه<sup>226</sup>، درباره نامه‌های کاردینال اوسا<sup>227</sup>)

-اگر به قدری محبوب خداوند بوده‌اید که حقیقت را مرئیتان ساخته، بزرگترین الطاف را شامل حالتان کرده است. اما آیا فرزندان که این حقیقت را از پدران خود به ارث برده‌اند باید آنانی را که این حقیقت میراث پدری‌شان نبوده، مورد تنفر و انزجار خود قرار دهند؟ (روح‌القوانین،<sup>228</sup> کتاب ۲۵)

از چنین سخنانی می‌توان کتابی قطور ساخت. تاریخ‌مان، گفتارها، خطابه‌های اخلاقی‌مان، کتب اخلاقی و تعلیمات دینی‌مان، امروز هم‌داستان، تعلیم دهنده و الهام بخش تکلیف مقدس بردباری‌اند. نظریه‌ای را که هر روزه اعلام می‌کنیم با کدام مقدرات با کدام بی‌منطقی می‌توانیم در عمل نفی کنیم. هنگامی که اعمالمان نافی اخلاقمان است بدین دلیل است که خود را دارای امتیازی می‌انگاریم که ما را مجاز به انجام اعمالی برخلاف آنچه آموزش می‌دهیم می‌کند؛ در حالی که کوچکترین امتیازی برای سرکوب و ستم و انزجار و تنفر از آنانی که با ما هم‌منظر نیستند، نداریم. نتیجتاً باری دیگر بی‌منطقی و پوچی را در نابردباری ملاحظه می‌کنیم.

<sup>223</sup> De Thou ژاک اوگوست دو تو مشاور هانری چهارم و از شخصیت‌های نامدار مذهبی و سیاسی فرانسه (۱۶۱۷-۱۵۵۳ میلادی) در دوران جنگ‌های مذهبی قرن شانزدهم و از طرفدارن بردباری مذهبی و مخالف سرسخت لیگ فرانسه بود وی در تدوین فرمان نانت که بر طبق آن آزادی مذهبی در فرانسه پذیرفته شد، شرکت داشت. او همچنین نویسنده و مورخ بود و کتابی در شرح وقایع دوران خود نوشته است. *Epître dédicatoire à Henri IV.* - یادداشت مترجم.

<sup>224</sup> CERISIERS رنه سُرِیزیه (۱۶۰۹-۱۶۶۲) مورخ و عالم‌الهیات مسیحی، مدرس فلسفه و ادبیات و کشیش مخصوص لویی چهاردهم بود. - یادداشت مترجم.

<sup>225</sup> *Etat de la France*

<sup>226</sup> Houssaie نیکلا املو دو لا هوسه مورخ و منتقد سیاسی فرانسوی (۱۷۰۶-۱۶۳۴). - یادداشت مترجم.

<sup>227</sup> *Sur les Lettres du cardinal d'Ossat*

<sup>228</sup> *Esprit des Loïs* کتاب معروف منتسکیو فیلسوف فرانسوی - یادداشت مترجم.

## فصل هجدهم

### تنها مواردی که نابدباری حقی انسانی است

هنگامی دولت در اعمال مجازات انسان خطاکار محق است که خطای او جرم محسوب شود. هر خطایی جرم محسوب نمی‌شود، مگر اینکه موجب اخلال در جامعه شود. خطایی موجب اخلال در جامعه است که تعصّب و خشک‌اندیشی را القاء کند. نتیجتاً برای اینکه انسان‌ها مستحق بردباری شوند، باید از تعصّب و خشک‌اندیشی عاری شوند.

اگر چند جوان ژروئیت با علم به اینکه کلیسای کاتولیک طرد شدگان کلیسا را مورد انزجار خود قرار داده است و با علم به اینکه ژانسنیست‌ها بر طبق فرمان رسمی کلیسا مطرود شناخته شده‌اند، آتش در منازل پدران روحانی کلیسای اورتواری<sup>229</sup> نهند زیرا کِنل<sup>230</sup> اورتواری به گروه ژانسنیست‌ها تعلق داشته، واضح است که مجبوریم این جوانان ژروئیت را تنبیه کنیم.

به همین منوال اگر آن‌ها از اخلاقیات نکوهیده سخن رانند و اگر تشکیلاتشان خلاف قانون مملکت باشد، نمیتوان از انحلال و برانداختن تشکیلات ژروئیت‌ها برای اینکه از آن‌ها از نو شهروندانی ساخته شود، چشم پوشید. این امر اگرچه ممکن است در اصل امری نادرست تصور شود اما در واقع خیری است در حق آنها. زیرا چه اشکالی دارد اگر به جای عبای سیاه بلند لباس معمولی بپوشیم و به جای برده بودن، انسان آزاد باشیم. پس از اتمام جنگ و هنگام برقراری صلح، هنگ‌های بسیاری را کاملاً منحل و سربازان را مرخص می‌کنیم، و افراد این هنگ‌ها شکایتی نمی‌کنند، اما اگر بخواهیم برای حفظ صلح در جامعه جمعیت ژروئیت‌ها را منحل کنیم، فریاد اعتراضشان سر به آسمان می‌زند.

اگر چند راهب فرانسیسکن سرمست از تعصّب نسبت به مریم باکره، کلیسای ژاکوبین‌ها را که معتقد است مریم در گناه اولیه زاده شده است، بسوزانند مجبوریم با آنها تقریباً همان کنیم که با ژروئیت‌ها کرده‌ایم.

این امر در مورد لوتری‌ها و کلونیست‌ها نیز صدق می‌کند. هرچند بگویند: «ما به پیروی از وجدان خود عمل می‌کنیم؛ و بهتر است از خداوند تبعیت کنیم تا از انسان‌ها؛ ما پیروان واقعی هستیم، ما باید گرگ‌ها را از میان ببریم». واضح است که آن‌ها خودشان گرگ‌اند.

<sup>229</sup> Oratoire سلکی در مسیحیت – یادداشت مترجم.  
<sup>230</sup> Pasquier Quesnel

شگفت‌انگیزترین نمونه تعصب و خشک‌اندیشی مربوط به فرقه کوچکی در دانمارک است که هرچند اصل اخلاقی‌اشان بهترین اصل در جهان بود، زیرا آن‌ها می‌خواستند رستگاری ابدی را برای برادرانشان تأمین کنند. اما نتایجی که از این اصل بیار می‌آمد بسیار شگفت‌انگیز بود. آن‌ها می‌دانستند که کودکانی که بدون غسل تعمید می‌میرند، محکوم ابدی‌اند و آن‌هایی که بخت یارشان است و پس از غسل تعمید می‌میرند، رستگاری ابدی می‌یابند. نتیجتاً به هر پسر و دختری که به تازگی غسل تعمید شده بود برمی‌خورند او را می‌کشند. یقیناً آن‌ها قصدشان انجام بزرگترین خوبی‌ها در حق این کودکان بود. بدینسان آن‌ها این کودکان را در عین حال هم از ارتکاب جرم حفظ می‌کردند و هم از مصیبت‌های این زندگی و آتش دوزخ، و بدین طریق به طور قطعی راهی بهشت‌شان می‌کردند. اما این انسان‌های نیکوکار غافل بودند که حتی انجام کوچکترین بدی برای دست‌یافتن به بزرگترین خوبی‌ها جایز نیست؛ و اینکه آن‌ها کوچکترین حقی بر حیات این کودکان ندارند؛ آنها به این نکته توجه نمی‌کردند که اغلب والدین آن‌ها در دنیا برای رسیدن به بهشت مذبح‌یابند. خلاصه کلام اینکه قاضی باید این عمل را تحت عنوان قتل مجازات کند، هرچند با نیت خیر ارتکاب یافته باشد.

اما در مورد یهودیان می‌توان گفت که آن‌ها محق‌ترین مردمان اند اگر ما را به قتل رسانند یا اموالمان را به سرقت برند، زیرا اگر چه در کتاب مقدس عهد عتیق به صدها مثال در توصیه به بردباری برمی‌خوریم، اما چندین مثال و قانون سرسخت نیز در آن وجود دارد: خداوند گاه به یهودیان فرمان داده است: بت‌پرستان را به قتل رسانند و تنها از کشتن دختران دم‌پخت اجتناب ورزند و چون ما در نظر آن‌ها بت‌پرستانی بیش نیستیم، هرچند که امروز با آن‌ها با بردباری رفتار می‌کنیم، آن‌ها می‌توانند اگر به قدرت رسند، تنها دخترانمان را زنده بگذارند.

آن‌ها به ویژه قطعاً ملزمند همه ترک‌ها را به قتل رسانند. و انجام این امر بسیار سهل است. زیرا ترک‌ها سرزمین‌حتیان، بیوسیان، اموریان، جرزنیان، حویان، اراسه‌ای‌ها، سینایی‌ها، حماتی‌ها و سامره‌ای‌ها<sup>231</sup> را مالک شده‌اند. مردم همه این سرزمین‌ها لعنت شده بودند و سرزمین‌هاشان که طول آن بالغ بر هفتاد و پنج مایل بود، طبق عهدنامه‌های متوالی به یهودیان واگذار شده بود. حال، یهودیان باید به املاکشان که مسلمانان حدود هزار سالی است غصب کرده‌اند، بازگردند.

<sup>231</sup> Ethéens, Jébuséens, Amorrhéens, Jersénéens, Hévéens, Aracéens, Cinéens, Hamatéens, Samaréens بر طبق کتاب مقدس عهد عتیق قبایل مذکور قبایلی بودند که در سرزمین کنعان (فلسطین قدیم: حدوداً از مصر تا شرق رود اردن: فلسطین، سوریه، لبنان ...) می‌زیستند. این قبایل از اخلاف کنعان بودند که توسط نوح نفرین و لعنت شدند و خداوند به ابراهیم وعده داده بود این سرزمین را از آن او و تبار بنی اسرائیل کند. (سرزمین موعود). این قبائل توسط قوم بنی‌اسرائیل تصرف و مردم آن از سرزمین‌های خود بیرون رانده و یا به اسارت کشیده شدند. - یادداشت مترجم.



اگر یهودیان امروز چنین استدلال کنند، واضح است که پاسخی جز حبس با اعمال شاقه دریافت نخواهند کرد.

موارد فوق، تقریباً تنها مواردی است که نابدرباری در مقابل آن، عاقلانه است.

## فصل بیست و یکم

### تقوی با ارزش تر از علم است

هر چه جزئیات کمتر باشد منازعات نیز کمتر خواهد بود؛ هر چه منازعات کمتر باشد مصیبت کمتر است؛ اگر چنین چیزی صحت ندارد، پس من در اشتباهم.

مذهب بدین منظور بنیان شده است که ما را در دنیا و آخرت سعادتمند گرداند. برای اینکه آخرت سعادتمندی داشته باشیم چه باید بکنیم؟ باید درستکار باشیم.

برای سعادتمندی در این دنیا در حدی که سیاه روزی سرشت بشری امکان می دهد چه باید کرد؟ باید گذشت و شکیبایی داشت.

ادعای هدایت کل بشر به سوی وحدت نظر در باب مابعدالطبیعه، نهایت دیوانگی است. تسخیر کل جهان با سلاح سهل تر از تسخیر روح افراد یک شهر است.

**اقلیدس**<sup>232</sup> بر احتی توانست همه مردم را در مورد حقایق علم هندسه متقاعد سازد. زیرا این حقایق نتیجه طبیعی این اصل کوچک بدیهی است: دو به علاوه دو می شود چهار. اما این امر در مورد امتزاج علم مابعدالطبیعه و علم الهیات صدق نمی کند.

هنگامی که اسقف **الکساندر**<sup>233</sup> و کشیش **آریس** یا **آریوس**<sup>234</sup> در مورد طریقه‌ای که مسیح-کلام الله<sup>235</sup> از خدا تجلی یافته است، وارد جدل شدند،<sup>236</sup> امپراطور **کنستانتین** ابتدا به آن ها نوشت: « شما کاملاً دیوانه‌اید که بر سر موضوعی مجادله می کنید که هرگز نمی توانید از آن آگاه شوید». این جمله ای بود که در گذشته **اوسب** و **سقراط** به کار برده بودند.

اگر این دو به قدر کفایت عاقل بودند و می پذیرفتند که حق به جانب امپراطور است، جهان مسیحیت حدود سه قرن به خاک خون کشیده نمی شد.

هیچ امری غیر عقلانی‌تر و شنیع‌تر از این نیست که به انسان‌ها گفته شود: «دوستان من، کافی نیست بنده‌ای وفادار، فرزندی تابع، پدري مهربان، همسایه‌ای عادل، انسانی پرهیزکار و جویای

<sup>232</sup> **Euclide** اقلیدس ریاضی دان یونانی ۲۶۵-۳۲۵ ق م - یادداشت مترجم.

<sup>233</sup> **Alexandre** ۲۲۶-۲۵۰ میلادی- یادداشت مترجم.

<sup>234</sup> **Arius** میلادی ۳۳۶-۲۵۶ - یادداشت مترجم.

<sup>235</sup> **Logos**.

<sup>236</sup> **آریوس** کشیش و عالم علوم الهیات مسیحی بود که اعتقاد داشت مسیح مخلوق خدا است و نه تجلی او و در نتیجه او را ابدی و هم جوهر با خدا نمی دانست در حالی که الکساندر اسقف اسکندریه مسیح را بر آمده و متجلی از خدا و در زایش ابدی می دانست. آریوس توسط شورای مذهبی اسکندریه از کلیسا طرد شد. - یادداشت مترجم.

دوستی، حق شناس، پرستنده مسیح با صلح و آرامش باشید. باید حتماً بدانید چگونه ما از ابدیت بوجود آمدیم؛ اگر نتوانید جوهر واحد<sup>237</sup> را در اقانیم ثلاث [خدا مسیح و روح القدس]<sup>238</sup> تشخیص دهید به شما اعلام می‌کنیم که برای همیشه در آتش خواهید سوخت؛ اما پیش از آن خود خنجر بر گلوگاهتان می‌نهم.

اگر چنین تصمیمی به ارشمیدس<sup>239</sup> به پوزیدونیوس<sup>240</sup> به وارن،<sup>241</sup> گئن<sup>242</sup> به سیسرون<sup>243</sup> اعلام می‌شد، چه پاسخ می‌گفتند؟

کنستانتین در حکم خود اصراری بر تحمیل سکوت میان طرفین نکرد. او می‌توانست طرفین این بحث بیهوده را به قصرش بخواند و از آن‌ها بپرسد چه اقتداری آن‌ها را مجاز به ایجاد آشوب در جهان کرده است؛ «آیا عنوان خانواده الهی در ملکیت شماست؟ اگر به مسیح وفادار باشیم اگر اخلاق نیک را موعظه کنیم و اگر توانستیم اجرایش کنیم، چه اهمیتی برای شما دارد که مسیح - کلام الله، مخلوق خدا باشد یا متجلی و برآمده از او؟ من در زندگی اشتباهات بسیاری مرتکب شده‌ام، شما هم همینطور؛ شما بلندپروازید من هم همینطور، این امپراطوری با مکر و ستم حفظ شده است؛ تقریباً همه نزدیکانم را کشته‌ام؛ اکنون از این اعمال پشیمانم و می‌خواهم با برقراری صلح در امپراطوری گناهانم را بشویم؛ بگذارید تنها عمل درستی که می‌تواند وحشیگری‌های مرا به دست فراموشی سپارد، انجام دهم. مانعی بر سر راه من نگذارید، یاریم دهید که حیاتم را در صلح به پایان برم.» احتمال داشت کنستانتین در آرام ساختن مناز عین به موفقیتی دست‌نمی‌یافت، و شاید هم مورد ملاحظت قرار می‌گرفت و با جامه بلند سرخ و تاج جواهر نشان، یک شورای [مذهبی] را ریاست می‌کرد.

<sup>237</sup> ولتر واژه Omousion [homoousion] را به کار گرفته است که یونانی است و ترکیبی از Homos به معنی همگونی و Ousia به معنی جوهر یا وجود است.

<sup>238</sup> Hypostase، "در مسیحیت، خداوند به صورت تثلیث در آمده، یعنی به صورت سه شخص در یک خدای واحد تصویر می‌شود. سه شخص در یک شخص که عبارتند از خدای پدر، خدای پسر و روح القدس؛ بنابراین، خداوند در سه جوهر مساوی و ابدی پدر و پسر (کلمه یا عیسی مسیح) و روح القدس هستی دارد. در متن اعتقادنامه شورای قسطنطنیه آمده: «تثلیث واحد است. ما به سه خدا اعتراف نمی‌کنیم؛ بلکه به خدای واحد در سه اقنوم: «تثلیثی که از نظر جوهر واحد است» و شورای تولدو تثلیث را اینگونه تبیین نموده است: «پس اقانیم ثلاثه در یک الوهیت سهیم نیستند؛ بلکه هر یک از آنها کامل خدا هستند: «پدر همان پسر است و پدر همان روح القدس هستند؛ یعنی از نظر سرشت و طبیعت یک خدا هستند» و در متن اعتقادنامه شورای لاتران آمده: «هر یک از اقانیم ثلاثه، همین حقیقت، یعنی جوهر و ذات و سرشت الاهی هستند». اقانیم ثلاثه واقعا از هم متمایز هستند: «خدا یگانه است اما تنها نیست پدر پسر و روح القدس صرف نام‌های نیستند که بر کیفیت‌های وجود الاهی دلالت کنند؛ زیرا آنها واقعا متمایز از همدیگرند. نه پسر است و نه پدر پسر و نه روح القدس پدر یا پسر است» (شورای تولدو). آنها از نظر منشأ با هم تفاوت دارند: «این پدر است که متولد می‌کند، این پسر است که متولد می‌شود و این روح القدس است که صادر می‌شود» (شورای لاتران) وحدت الاهی سه گانه است؛ نگاه کنید به: "در آمدی بر الاهیات تطبیقی اسلام و مسیحیت"، عبدالرحیم سلیمانی اردستانی، قم، موسسه فرهنگی طه، بهار ۱۳۸۲، ص ۱۱۹-۱۴۴.

<sup>239</sup> Archimède فیلسوف یونانی ۲۱۲-۲۸۷ ق م - یادداشت مترجم.

<sup>240</sup> Posidonius فیلسوف یونانی ۵۱-۱۳۵ ق م - یادداشت مترجم.

<sup>241</sup> Varron نویسنده و دانشمند رومی ۲۷-۱۱۶ ق م - یادداشت مترجم.

<sup>242</sup> Caton سیاستمدار و نویسنده رومی ۱۴۹-۲۳۴ ق م - یادداشت مترجم.

<sup>243</sup> Cicéron سیاستمدار، خطیب، حقوقدان و فیلسوف رومی ۴۳-۱۰۶ ق م - یادداشت مترجم.

حال آن که این نزاع باب همه مصیبت‌ها را که از آسیا آمده بود بسوی غرب گشود و این مصیبت غرب را فراگرفت. از هر آیه مورد بحث، غضبی مسلح به سفسطه و خنجر بیرون آمد که انسان‌ها را ظالم و عقلشان را زائل ساخت. حتی ضرری که هجوم هون‌ها، هیرولی‌ها، گت‌ها و واندل‌ها،<sup>244</sup> وارد آورد از ضرری که این مصیبت به بار آورده است بسیار کمتر بود. بیشترین ضرری که این اقوام رساندند این بود که آن‌ها هم وارد این نزاع منحوس شدند.

---

<sup>244</sup> Huns , Hérules, Goths, Vandales اقوام ژرمنی (هیرولی ها گت ها و واندل ) و آسیایی (هان ها) بودند که به اروپا مهاجرت کرده بودند. و در قرن سوم میلادی با سایر اقوام بربر با امپراطوری رم وارد جنگ شدند و رومی ها را شکست دادند. - پادداشت مترجم.

## فصل بیست و دوم

### بردباری جهان شمول

برای اثبات اینکه مسیحیان باید نسبت به یکدیگر بردبار باشند، نیازی به هنری عظیم و بلاغتی سنجیده نیست. من قدمی فراتر می‌گذارم و به شما می‌گویم باید به همه انسان‌ها نگاهی برادرانه داشت. - چه گفتید؟ يك ترك برادر من است؟ يك چینی برادر من است؟ يك یهودی؟ يك سیامی؟ - بله قطعاً، آیا همه ما فرزندان يك پدر و آفریده‌ی خدایی یگانه نیستیم؟

اما این مردم ما را تحقیر می‌کنند؛ آنها ما را بت‌پرستان می‌انگارند! - بسیار خوب به آن‌ها خواهیم گفت که در اشتباهند. شاید من بتوانم لاقلاً جزمیت متکبرانۀ يك روحانی مسلمان و یا بودایی را با چنین گفتاری شگفت‌زده کنم:

« این کره خرد که در این جهان نقطه‌ای بیش نیست، همراه با هزاران کره دیگر در فضا می‌چرخد و ما در این پهنه بی‌کران آواره ایم. این انسان يك زرع و نیمی قطعاً ذره‌ای است از آفرینش. فردی از این موجودات نامحسوس در عربستان و یا در افریقای جنوبی به چند تن از همسایگانش می‌گوید: «به من گوش فرا دهید، زیرا خدای همه جهان مرا آگاه ساخته است. نهمصد میلیون مورچه کوچک چون ما بر روی زمین موجود است اما تنها لانه مورچه من عزیز خداوند است و همه لانه‌های دیگر مورد تفر ابدی او. تنها لانه من سفیدبخت است و همه لانه‌های دیگر سیاهبخت ابدی.»

آن‌ها از من خواهند پرسید کدام دیوانه‌ای چنین یاوه‌هایی سر داده است؟ و من ملزماًم پاسخ دهم: «خود شما.» پس از آن اما می‌کوشم آرامشان کنم، هرچند که کاری است بس دشوار.

اینک روی سخنم با مسیحیان است. جسارت کرده، من‌باب مثال به يك دومنیکن مفتش عقاید می‌گویم «برادر من، اطلاع دارید که هر شهرستانی در ایتالیا گویش خاص خود را دارد و در **ونیز و برگام** به همان زبانی که در فلورانس رایج است سخن نمی‌گویند. فرهنگستان **لاکروسا**<sup>245</sup> زبانی را تعیین کرده است. لغت‌نامه آن قاعده‌ای است که باید دنبال شود. دستور زبان **بونمته‌ای**<sup>246</sup> راهنمایی است بی‌خطا که باید رعایت شود. حال می‌پندارید که کنسول فرهنگستان

و در غیاب او **بونمته‌ای** می‌توانند وجداناً زبان کلیه و نیزی‌ها و برگامی‌ها را که بر تکلم به زبان خود اصرار می‌ورزند، قطع کنند؟

مفتش انکزیسیون پاسخ خواهد داد: «این دو مقوله کاملاً متفاوتند. بحث ما بر سر رستگاری روح شماسست. به صلاح شماسست که سران تقیثش عقاید دستور توقیف شما را با شهادت تنها يك فرد هر چند بدنام و مجرم، صادر کنند. به نفع شماسست که برای دفاع از خود و کیلی نداشته باشید، و ندانید چه کسی اتهام را به شما وارد کرده است؛ و اینکه مفتش شما را ببخشد و سپس محکومتان کند؛ و اینکه پنج شکنجه مختلف بر شما اعمال کند و پس از آن یا شلاقتان زند و یا در سیاهچال افکند و یا طی مراسمی سوزانده شوید. در این امر پدر روحانی **ایونیت، دکتر کوشلن، زانچینوس، کامپژیوس، رویاز، فلینوس، گماروس، دیاباروس، ژملینوس**<sup>247</sup> کاملاً قاطع‌اند و به این رویه زاهدانه هیچ اعتراضی وارد نیست».

جسارت کرده پاسخ می‌دهم: «برادر من شاید حق به جانب شما باشد، من متقاعد شدم که می‌خواهید خوبی در حق من کنید، اما آیا بدون این‌ها من به رستگاری دست‌نخواهم یافت؟»

درست است که يك چنین فجایع نامعقولی هرروزه پهنه زمین را نمی‌آلایند. اما اغلب وقوع می‌یابند، به صورتی که می‌توان به آسانی از آن‌ها کتابی قطورتر از انجیل‌ها که مذمتشان می‌کنند، ساخت. در این هستی کوتاه، نه تنها آزار و ستم آنانی که به شیوه ما اندیشه نمی‌کنند، ظالمانه است، بلکه باید از خود پرسیم آیا اعلام محکومیت ابدی آن‌ها نیز خود عملی جسورانه نیست؟ به گمانم، ما، این اتم‌هایی که عمرمان به کوتاهی يك لحظه است، در جایگاهی نیستیم که فرمان خدا را پیش‌بینی کنیم. نمی‌خواهم با این حکم که می‌گوید: «خارج از کلیسا رستگاری وجود ندارد» به ستیزه برخیزم. من به این حکم و به آنچه تعلیم می‌دهد، احترام می‌گذارم. اما به راستی آیا ما از تمامی خواسته‌ها و دستورات خداوند با خبریم؟ آیا ما بر وسعت بخشندگی او واقفیم؟ آیا مجاز نیستیم به همان میزانی که از او می‌ترسیم به او امیدوار باشیم؟ وفاداری به کلیسای کاتولیک کافی نیست؟ باید که هر فردی حقوق الهی را غصب کند و پیش از پروردگار برای سرنوشت ابدی انسان‌ها قضاوت کند؟

هنگامی که برای يك پادشاه سوئدی، دانمارکی، انگلیسی و یا پروسی مطرود کلیسا عزا داریم، آیا می‌گوییم به عزای مطرود محکوم به آتش ابدی نشستیم؟ در اروپا چهل میلیون انسان وجود دارد

<sup>247</sup> Ivonet, le docteur Cuchalon, Zanchinus, Campegius, Roias, Felynus, Gomarus, Diabarus, Gemelinus, قضات و مفتشین عقاید دوران انکزیسیون – یادداشت مترجم.

که وابسته به کلیسای رم نیستند. به آن‌ها خواهیم گفت: « آقا چون شما به قطعیت محکوم ابدی هستید، نه با شما غذا می‌خورم نه پیمانی می‌بندم و نه سخنی می‌گویم».

کدام سفیر فرانسوی است که به حضور سلطان عثمانی برسد و با اعتقاد کامل به خود گوید: عالیجناب قطعاً تا ابد در آتش خواهد سوخت، چون ختنه شده است؟ اگر او گمان می‌کند سلطان بزرگ دشمن خطرناک پروردگار و مورد انتقام جویی اوست، آیا میتواند با او سخن بگوید، آیا درست است که به نزد او فرستاده شود؟ اگر حقیقتاً معتقدیم که با يك لعن شده ابدی سروکار داریم پس با چه کسی به داد و ستد بپردازیم؟ به کدام يك از وظایف مدنی‌مان عمل کنیم؟

آه ای پیروان خداوند بخشنده! اگر قلبی ستمکار داشتید و برای پرستش اویی که قانونش منحصر بدین چند کلمه است «خدا را دوست بدارید و همنوعان را» این قانون ناب و مقدس را مملو از سفسطه و مجادلات نامفهوم کرده‌اید؛ اگر آتش نفاق را گاه بر سر کلمه‌ای جدید و گاه بر سر يك حرف الفبا، برافروخته‌اید؛ اگر کيفر ابدی را به دلیل قصور در ادای گفتاری و یا انجام مناسکی که مردم دیگر نمی‌توانستند از آن آگاه باشند، مجری ساخته‌اید. گریبان بر سر نوشت نوع بشر به شما خواهم گفت: « با من به روز قیامت سفر کنید، روزی که همه آدمیان قضاوت خواهند شد، روزی که پروردگار به قضاوت يك يك ما خواهد نشست».

«اینك همه مردگان قرون گذشته و مردگان هم عصر خود را می‌بینم که در محضر خداوند حاضرند. آیا یقین دارید که آفریدگار ما، پدرمان، به کنفوسیوس<sup>248</sup> این حکیم پرهیزکار، به سلن<sup>249</sup> قانونگذار، به فیساغورس<sup>250</sup> به زالوکوس<sup>251</sup> به سقراط، افلاطون، به آنتونین‌های<sup>252</sup> ملکوتی به تراژان نیک، به تیتوس، این سروران نوع بشر، به اپیکتت<sup>253</sup> و به انسان‌های بی‌شمار دیگر، به انسان‌هایی که سرمشق نوع بشر بودند خواهد گفت: بروید دیو صفقان بروید و متحمل اشد مجازات ابدی شوید، باشد که تعذیبتان، چون وجود من ابدی شود. اما شما ای محبوبان من ای ژان شاتل، ای رویک، دمین، گرتوش<sup>254</sup> و غیره که با رعایت آداب مذهبی در گذشته‌اید، برای ابد در سمت راست من بنشینید و شریک امپراطوری و سعادت من شوید.»

<sup>248</sup> Confucius حکیم و فیلسوف چینی ۴۷۹-۵۵۱ قبل از میلاد- یادداشت مترجم.  
<sup>249</sup> Solon سلن قانونگذار، سیاستمدار، شاعر، تاجر، آتنی (۵۵۸-۶۴۰ ق م) بود که قانون اساسی ای برای آتن نوشت که به قانون اساسی سلن معروف است. این قانون حاوی نکاتی است که نطفه‌های دموکراسی آتنی را می‌توان در آن یافت. - یادداشت مترجم.  
<sup>250</sup> Pythagore فیلسوف و ریاضیدان یونانی ۴۷۴-۵۶۹ ق م - یادداشت مترجم.  
<sup>251</sup> Zaleucus فیلسوف و قانونگذار یونانی قرن هفتم ق م - یادداشت مترجم.  
<sup>252</sup> Antonins سلسله آنتونین‌ها ۱۹۲-۹۶ م - یادداشت مترجم.  
<sup>253</sup> Epictète اپیکتت (اپیکتاتوس) فیلسوف رومی ۱۳۵-۵۵ ق م - یادداشت مترجم.  
<sup>254</sup> Jean Châtel, Ravailac, Damiens, Cartouche به یادداشت ۳۰ و ۵۲ رجوع کنید. افرادی که بدلیل تعصبات مذهبی مرتکب قتل شده‌اند. - یادداشت مترجم.

و شما از شنیدن این سخنان، با انزجار، قدم واپس می نهید، و حال من که این سخنان خود به خود از دهانم رانده شده است، دیگر سخنی با شما ندارم.



## فصل بیست و سوم

### مناجات با خدا

حال دیگر روی سخنم با آدمیان نیست، با تو می‌گویم ای خداوندگار همه موجودات، ای خداوندگار همه جهان، ای خداوندگار همه ازمنه، اگر بر مخلوقی ضعیف و مفقود در بیکران، این موجود نامحسوس در کیهان، جایز است، جسارت کرده از تو تمنایی کند، از تو این بخشنده همه چیز، از تویی که فرامینت چون ابدیت جاویدانند، می‌خواهم التفات کرده به خطاهای ناشی از سرشت ما انسان‌ها به دیده ترحم بنگری؛ و کاری کنی که اشتباهات ما موجب بروز مصیبت‌مان نشوند. تو به ما قلب ندادی که از یکدیگر متنفر باشیم؛ دست ندادی که تیغ برگلوگاه هم نهیم، کاری کن که یکدیگر را یاری کنیم تا بار این هستی رنج‌آور و فانی را تاب آوریم؛ کاری کن که تفاوت‌های کوچک این رختی که پیکر نحیف ما را می‌پوشاند، تفاوت‌های زبان الکن ما، تفاوت‌های رسوم مضحك ما، تفاوت‌های قوانین ناقص ما تفاوت‌های عقاید پوچ ما، تفاوت‌های میان وضعیّت زندگی ما، نابرابر به چشم ما و برابر در مقابل تو، و همه تفاوت‌های کوچکی که این اتم را که *انسان* نام نهاده‌اند متفاوت می‌گرداند، ابزار نفرت و ستم‌گری نشود؛ کاری کن کسانی که هنگام ظهر در تجلیل تو شمع می‌افروزند، آن کسان دیگر را که به نور خورشید تو بسنده می‌کنند تحمل کنند؛ کسانی که پیکر خود را با رختی سفید و بلند می‌پوشانند تا بگویند تو را دوست باید داشت، افرادی را که همان سخن را بر زبان می‌رانند اما بارخت بلند سیاه‌کتانی، مورد انزجار خود قرار ندهند. کاری کن پرستش تو به زبانی قدیمی و یا به زبانی آمیخته با اصطلاحات جدیدتر، تفاوتی نکند، آن‌هایی که رخت سرخ یا بنفش به تن دارند و بر قطعه زمینی، بر تل کوچکی از گل ولای این جهان حکم می‌رانند و مالک چند صفحه فلزی‌اند، از آن چیزی که عظمت و ثروت می‌نامندش، بدون فخر فروشی بهره‌مند شوند. و دیگران بر آن غبطه نخورند: زیرا تو خود خوب می‌دانی که موجبات این خودستایی، نه غبطه خوردنی است و نه مایه فخر فروشی.



کاری کن انسان‌ها به‌خاطر آورند برادرند! و استبداد و ستمکاری بر افکار را مورد انزجار خود قرار دهند، همانطور که راهزنانی را که به عنف ثمره کار و صنعت بی‌دغدغه مردم را سرقت

می‌کنند، مورد تنفر خود قرار داده‌اند. اگر مصیبت جنگ اجتناب‌ناپذیر است، هنگام صلح یکدیگر را مورد انزجار و درندگی قرار ندهیم و لحظات هستی‌مان را به کار گیریم و به هزار زبان گوناگون از سیام گرفته تا کالیفرنیا از الطاف تو که این لحظه را در اختیار ما گذاشتی سپاسگزاری کنیم.

\*\*\*



The Abdorrahman Boroumand Foundation

---

# Traité sur la tolérance

A l'occasion de la mort de Jean Calas

**Voltaire**



3220 N St NW, Suite 357  
Washington, DC 20007

Promoting human rights and democracy in Iran

در دفاع از حقوق بشر و دموکراسی در ایران